



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

۱۵

۱۵۰

۱۵۰

۱۵۰

تفکر انقلابی

از عاشقش ورا تا انقلاب اسلامی

نمونه پیش سخنرانی ویژه ماه محرم الحرام

۱۴۲۸ ه. ق.

مرکز و سبیلگانی به امور مساجد، معارف و نشر فرهنگ و احیای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهد سخن ۱۵: تفکر انقلابی از عاشورا تا انقلاب اسلامی (نمونه فیش سخنرانی ویژه ماه مبارک رمضان - نیمه اول ۱۴۳۸ ه ق)

نویسنده:

گروه پژوهش‌های کاربردی مرکز رسیدگی به امور مساجد

ناشر چاپی:

دفتر مطالعات و پژوهش‌های مرکز رسیدگی به امور مساجد

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	شهادت سخن ۱۵: تفکر انقلابی از عاشورا تا انقلاب اسلامی (نمونه فیش سخنرانی ویژه ماه مبارک رمضان - نیمه اول ۱۴۳۸ ه ق) -
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	فهرست
۲۰	مقدمه
۲۴	فصل اول
۲۴	شب اول محرم (آشنایی با انقلاب حسینی (علیه السلام) و نفوذ یزیدی)
۲۴	اشاره
۲۶	ایجاد انگیزه
۲۸	متن و محتوا
۳۱	آثار و برکات آشنایی با انقلاب حسینی (علیه السلام) و نفوذ یزیدی
۳۱	۱. آماده سازی و تقویت خود
۳۴	۲. اقدام به هنگام و به جا
۳۶	گریز و روضه
۴۱	شب دوم محرم (ریشه ها و زمینه های انقلاب حسینی (علیه السلام))
۴۱	اشاره
۴۳	ایجاد انگیزه
۴۶	متن و محتوا
۴۸	در سقیفه چه گذشت؟
۴۹	فرهنگ سقیفه ای
۵۰	معاویه و یزید بستر ساز جنایت
۵۲	گریز و روضه
۵۷	شب سوم محرم (نمادها و شعائر در انقلاب حسینی (علیه السلام))

۵۷	اشاره
۵۹	ایجاد انگیزه
۶۰	متن و محتوا
۶۰	اشاره
۶۱	گزارش اول: تقاضای چادر
۶۲	گزارش دوم: پنهان داشتن خود از نامحرمان
۶۳	گزارش سوم: تقاضای حضرت سکینه از سهل بن سعد
۶۵	گزارش چهارم: اعتراض به سلب پوشش از اهل حرم
۶۷	حجاب و غیرت دو روی یک سکه
۶۷	اشاره
۶۷	الف) کندن خندق در اطراف خیمه ها
۶۸	ب) نحوه برپایی خیمه ها
۶۹	ج) سخنان امام حسین (علیه السلام) در قتلگاه
۷۰	گریز و روضه
۷۵	شب چهارم محرم (توبه انقلابی، انقلاب عاشورایی)
۷۵	اشاره
۷۷	ایجاد انگیزه
۷۹	متن و محتوا
۸۳	توبه و انقلاب عاشورایی
۸۶	گریز و روضه
۹۴	شب پنجم محرم (اهمیت تربیت نسل انقلابی)
۹۴	اشاره
۹۶	ایجاد انگیزه
۹۷	متن و محتوا
۹۷	اشاره
۱۰۰	الف) حضرت زینب (علیها السلام)

- ب) حضرت ام البنین (علیها السلام) ۱۰۱
- ج) حضرت رباب (علیها السلام) ۱۰۲
- د) مادر عمرو ۱۰۳
- اشاره ۱۰۳
- آثار تربیت نسل انقلابی ۱۰۴
- اشاره ۱۰۴
۱. تقویت اخلاق در جامعه ۱۰۴
۲. دفاع از حریم ولایت ۱۰۶
- شب ششم محرم (آثار و دستاوردهای انقلاب حسینی (علیه السلام)) ۱۱۰
- اشاره ۱۱۰
- ایجاد انگیزه ۱۱۲
- متن و محتوا ۱۱۳
- اشاره ۱۱۳
- الف) رسوایی بنی امیه و اوج گرفتن نفرت عمومی نسبت به آنان ۱۱۴
- ب) احیای سنت شهادت طلبی ۱۱۶
- ج) بیدار نمودن خواص کوفه از خواب غفلت ۱۱۸
- اشاره ۱۱۸
- قیام توابین ۱۱۹
- واقعه حره ۱۱۹
- قیام مختار ۱۲۰
- د) احیای روحیه استکبارستیزی در برخی از امت های اسلامی ۱۲۱
- گریز و روضه ۱۲۲
- شب هفتم محرم (شاخصه های انقلاب حسینی (علیه السلام)) ۱۲۹
- اشاره ۱۲۹
- ایجاد انگیزه ۱۳۱
- متن و محتوا ۱۳۳

۱۳۳	شاخصه های انقلاب حسینی (علیه السلام)
۱۳۳	۱. هدفمند و عقلانی بودن
۱۳۸	۲. اخلاق محوری
۱۴۱	۳. رنگ خدایی داشتن
۱۴۲	گریز و روضه
۱۴۷	شب هشتم (خطرهای نفوذ دشمن در جوانان)
۱۴۷	اشاره
۱۴۹	ایجاد انگیزه
۱۵۱	متن و محتوا
۱۵۱	خطرهای نفوذ دشمن
۱۵۱	۱. خطرهای اعتقادی
۱۵۴	۲. خطرهای اخلاقی
۱۵۸	۳. خطرهای اجتماعی
۱۶۰	۴. خطرهای اقتصادی
۱۶۲	۵. خطرهای سیاسی
۱۶۴	گریز و روضه
۱۶۹	شب نهم محرم (اهداف دشمنان برای نفوذ در انقلابیون)
۱۶۹	اشاره
۱۷۱	ایجاد انگیزه
۱۷۲	متن و محتوا
۱۷۴	هدف اصلی دشمن از نفوذ
۱۷۷	سایر اهداف دشمن از نفوذ
۱۷۷	الف) تغییر نگاه و تفکر افراد مؤثر
۱۷۷	اشاره
۱۷۸	۱. عمر سعد
۱۷۸	۲. شریح این حارث کندی

۱۷۹	ب) تخریب مظاهر اسلامی
۱۷۹	اشاره
۱۷۹	۱. تلاش برای تخریب شأن و جایگاه امامان (علیه السلام)
۱۸۰	۲. اقدام به تخریب کعبه
۱۸۱	ج) ایجاد شبیهه در بین خواص
۱۸۱	اشاره
۱۸۳	مقابله با نفوذ به سبک حضرت ابالفضل (علیه السلام)
۱۸۳	بصیرت:
۱۸۳	عدم تعلق به دنیا:
۱۸۴	عشق به ولایت و ولایت پذیری
۱۸۴	گریز و روضه
۱۸۹	شب دهم محرم (ابزارهای نفوذ دشمن برای تضعیف انقلاب حسینی (علیه السلام))
۱۸۹	اشاره
۱۹۱	ایجاد انگیزه
۱۹۲	متن و محتوا
۱۹۴	سیاست ها و ابزارهای نفوذ دشمن
۱۹۴	اشاره
۱۹۴	۱. مذاکره
۱۹۴	اشاره
۱۹۶	خرید خواص
۱۹۶	اشاره
۱۹۶	الف) روسای قبایل
۱۹۷	ب) عرفا و عرفیان
۱۹۸	تهدید عوام
۱۹۹	۲. تحریم و تطمیع
۲۰۲	گریز و روضه

۲۰۷	شب یازدهم محرم (پیامدها و عواقب بی تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن)
۲۰۷	اشاره
۲۰۹	ایجاد انگیزه
۲۱۰	متن و محتوا
۲۱۰	اشاره
۲۱۲	۱. پایمال شدن ارزش ها
۲۱۳	۲. انحراف افراد و دین
۲۱۵	۳. تضعیف حاکمیت اسلامی
۲۱۸	۴. شهادت و ترور انقلابیون واقعی
۲۲۰	آن حضرت درباره مکر و حيله دشمن می فرماید:
۲۲۰	گریز و روضه
۲۲۵	شب دوازدهم محرم (راهکارهای مقابله با نفوذ دشمنان انقلاب)
۲۲۵	اشاره
۲۲۷	ایجاد انگیزه
۲۲۹	متن و محتوا
۲۲۹	اشاره
۲۳۰	۱. تجهیز امت اسلامی به قدرت ایمان
۲۳۴	۲. معرفی الگوی زندگی اسلامی
۲۳۹	گریز و روضه
۲۴۳	شب سیزدهم محرم (نقش بانوان حسینی (علیه السلام) در مقابله با نفوذ دشمنان یزیدی)
۲۴۳	اشاره
۲۴۵	ایجاد انگیزه
۲۴۷	متن و محتوا
۲۵۰	الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ
۲۵۰	اشاره
۲۵۰	الف) تسلی بخشی دل های دوستان

۲۵۲	ب) تحقیر و سرزنش دشمنان
۲۵۲	اشاره
۲۵۲	۱. «پسر مرجانه»: حضرت زینب (علیها السلام) در کاخ ابن زیاد، او را «پسر مرجانه»
۲۵۲	۲. «فرزند طُلُقا»: حضرت زینب (علیها السلام) یزید را «فرزند طُلُقا» و در عبارتی «طلقاء خبیثه»
۲۵۳	ج) تحریک احساسات مردم
۲۵۳	اشاره
۲۵۳	۱. «خطابه و سخنرانی»:
۲۵۴	۲. «گریه و فغان و برپایی مجالس عزاداری و سوگواری»:
۲۵۵	گریز و روضه
۲۵۹	فصل دوم
۲۵۹	بانوان عاشورایی ۱ (ولایت پذیری زنان عاشورایی)
۲۵۹	اشاره
۲۶۱	ایجاد انگیزه
۲۶۳	متن و محتوا
۲۶۳	مراتب ولایت پذیری
۲۶۳	۱. ولایت پذیری از خداوند متعال
۲۶۴	۲. ولایت پذیری از پیامبر (صلی الله علیه و اله)
۲۶۴	۳. ولایت پذیری از اهل بیت (علیهم السلام)
۲۶۴	اشاره
۲۶۵	زینب کبرا (علیها السلام) و دفاع از ولایت
۲۶۶	ولایت پذیری دیگر بانوان کربلا
۲۶۸	۴. اطاعت و ولایت پذیری از شوهر
۲۷۰	گریز و روضه
۲۷۵	بانوان عاشورایی ۲ (صبر و استقامت بانوان انقلابی عاشورا)
۲۷۵	اشاره
۲۷۷	ایجاد انگیزه

۲۷۹	متن و محتوا
۲۷۹	اشاره
۲۸۲	۱. رمله
۲۸۳	۲. زینب کبرا(علیها السلام)
۲۸۸	گریز و روضه
۲۹۴	بانوان عاشورایی ۳ (حجاب و عفاف و امر به آن)
۲۹۴	اشاره
۲۹۶	ایجاد انگیزه
۲۹۸	متن و محتوا
۳۰۱	امر به حجاب
۳۰۵	ارزش و اهمیت امر به حجاب
۳۰۶	روش های مطلوب در امر به حجاب
۳۰۹	گریز و روضه
۳۱۲	بانوان عاشورایی ۴ (همراهی و همیاری امام عصر علیه السلام)
۳۱۲	اشاره
۳۱۴	ایجاد انگیزه
۳۱۵	متن و محتوا
۳۱۷	همراهی زنان در انقلاب حسینی(علیه السلام)
۳۱۷	اشاره
۳۱۷	۱. همراهی با پشتیبانی و حمایت از دین و امام عصر
۳۱۹	۲. همراهی با تشویق و ترغیب مردان برای پیوستن به جمع انقلابیون
۳۲۰	۳. همراهی با اطاعت و پیروی از امام و ولی زمان
۳۲۲	۴. همراهی با اقدامات تهاجمی و محکوم کردن قاتلان امام حسین(علیه السلام)
۳۲۴	گریز و روضه
۳۳۰	بانوان عاشورایی ۵ (بصیرت انقلابی)
۳۳۰	اشاره

- ۳۳۲ ایجاد انگیزه
- ۳۳۳ متن و محتوا
- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۴ الف) زنان بصیر در عصر پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله)
- ۳۳۴ ۱. حضرت خدیجه(علیها السلام)
- ۳۳۴ ۲. حضرت زهرا(علیها السلام)
- ۳۳۵ ۳. سایر زنان
- ۳۳۷ ب) زنان بصیر در عصر عاشورا
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۳۸ ۱. حضرت رباب
- ۳۳۹ ۲. حضرت زینب و ام کلثوم(علیها السلام)
- ۳۴۱ ۳. اُمّ عُمَرو بن جناده
- ۳۴۲ ج) زنان بصیر در عصر ما
- ۳۴۳ گریز و روضه
- ۳۴۶ درباره مرکز

شهد سخن ۱۵: تفکر انقلابی از عاشورا تا انقلاب اسلامی (نمونه فیش سخنرانی ویژه ماه مبارک رمضان – نیمه اول ۱۴۳۸ ه ق)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: شهد سخن ۱۵: تفکر انقلابی از عاشورا تا انقلاب اسلامی (نمونه فیش سخنرانی ویژه ماه مبارک رمضان – نیمه اول ۱۴۳۸ ه ق) / دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور مساجد

مشخصات نشر: دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور مساجد مهرماه ۱۳۹۵ ه ش

مشخصات ظاهری: ۳۲۷ ص

زبان: فارسی

موضوع: بصیرت

موضوع: انقلاب عاشورایی – حسینی

موضوع: زنان عاشورایی

موضوع: حجاب و عفاف

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

شهد سخن ۱۵

تفکر انقلابی از عاشورا تا انقلاب اسلامی

(نمونه فیش سخنرانی ویژه ماه مبارک رمضان - نیمه اول ۱۴۳۸ ه ق)

ص: ۳

عنوان و نام پدیدآور: شهد سخن ۱۵: تفکر انقلابی از عاشورا تا انقلاب اسلامی (نمونه فیش سخنرانی ویژه ماه مبارک رمضان - نیمه اول ۱۴۳۸ ه ق) / دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور مساجد

مشخصات نشر: دفتر مطالعات و پژوهش های مرکز رسیدگی به امور مساجد مهرماه ۱۳۹۵ ه ش

مشخصات ظاهری: ۳۲۷ ص

زبان: فارسی

موضوع: بصیرت

موضوع: انقلاب عاشورایی - حسینی

موضوع: زنان عاشورایی

موضوع: حجاب و عفاف

ص: ۴

فہرست

تصویر

□

ص: ۵

تصوير

□

ص: ٦

تاریخ مدرسه بس بزرگی است مدرسه ای ناطق و گویا، گوش شنوا می خواهد و چشم عبرت بین، تا در لوح بنگاشته آن، ماجراها بخواند و در داستان گویای آن حادثه ها بشنود.

تاریخ سنت های متداوم در زندگی بشری است، با آنکه در زمان های مختلف این سنن پدید می آیند ولی به دلیل قانون مند بودن، قابل تکرارند و به همین جهت قابل عبرت اندوختن، پیش بینی کردن و تصمیم گرفتن درباره حوادث و چگونگی جریان آن.

از جمله حوادث و رویدادهای تاریخی که نه تنها جوامع اسلامی و تاریخ اسلام را متأثر ساخته و اساساً سرآغاز یک جریان تاریخی شده و بشریت را وامدار خود کرده است، تاریخ عاشورا و انقلاب کربلاست. کربلا و عاشورا تنها نام یک سرزمین و یک روز پرحادثه در لابه لای صفحات تاریخ نیست، بلکه یک فرهنگ، آرمان و ایدئولوژی در میان امت اسلامی، به ویژه پیروان ائمه

اهل بیت (علیهم السلام) به شمار می رود.

فرهنگ عاشورا، فرهنگ پایداری، مقاومت و زیستن شرافتمندانه و مرگ باعزت در روزگار سلطه ی ستم است و این فرهنگ همانند خون در شریان حیات آگاهانه و طیبه بشری جریان دارد.

شاید تعبیر «شارالله» نسبت به امام حسین (علیه السلام) نیز از این جهت باشد، همچنان که بقاء و دوام هستی قائم به ذات باری تعالی است، دوام و ترویج حاکمیت الهی و اخلاق و رفتار خدایی نیز نیازمند جریان فرهنگ عاشورایی و دمیدن روح انقلاب حسینی در آحاد بشری است. همان گونه که یاران امام حسین (علیه السلام) در این فرهنگ آفرینی به وجود امام تأسی کرده و در آستان او حلول کرده اند. از همین روست که انقلاب عاشورا به عنوان قرائتی اصیل از اسلام انقلابی، بعد از گذشت ۱۴ قرن، هر سال پرشورتر و پر غوغاتر از سال پیشین یادآوری می شود، اهداف آن بازگو می گردد، کلمات و سخنان خالق عاشورا حسین بن علی (علیه السلام) بازخوانی می شود و علیرغم همه مخالفت ها و تحریف هایی که در گذر تاریخ بر آن تحمیل شده است، شور می آفریند و شعور می بخشد و همه مظلومان را برای ایجاد صفی فشرده و متحد در برابر ظالمان دنیا فرامی خواند تا آنجا که در دوره معاصر، انقلاب اسلامی مردم ایران به رهبری خلف صالح حسینی، امام خمینی (قدس سره) نماد و نمود عینی این قرائت بود.

انقلاب اسلامی واقعه ای در امتداد واقعه عاشورا است و همچون نهضت کربلا میثاقی جاوید و عهدی استوار با خداوند دارد.

نمی توان آن را همچون رویداد و یا حادثه ای در مقطعی از تاریخ دانست که پایان پذیرفته است، بلکه این حرکت الهی در بستر روزگار به پیش می رود و ادامه دارد. دلیل زنده بودن آن، امیدواری مظلومان و دل بستگی آنان به انقلاب اسلامی و معنادار بودن شعارهای آن تا به امروز است و نشان دیگر این ماندگاری، استمرار دشمنی نیروهای شیطانی و ستمگران بین المللی با این انقلاب الهی است.

آنچه امروز از عربده کشی های کاخ نشینان ستم و ایادی آن شاهد هستیم همان پژواک نعره های نمرودها و فرعون ها و یزیدها و ... در تاریخ است و در مقابل قدم های فشرده، مشت های گره خورده، فریادهای پرتین و سینه های سپر شده، ترجمان مقاومت های ابراهیم و موسی و محمد و حسین (علیهم السلام) در طول تاریخ بشری است.

انقلاب اسلامی ایران و نهضت بیداری مردم مسلمان جهان، نشان داد که عاشورا پایان نمی پذیرد، انقلاب های عاشورایی تمام نمی شود بلکه هرروز تکرار می گردد و به پیش می تازد تا سرانجام روز طلوع فرارسد و پاسدار حقیقی اسلام و قرآن ظهور کند و رایت «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً»^(۱) را به اهتزاز درآورد و آیت «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^(۲) را تحقق بخشد.

آنچه اکنون پیش روی شماست، مجموعه ای از معارف ناب و درس های انقلاب عظیم حسینی است که در قالب فیش منبر

ص: ۹

۱- اسراء/ ۸۱

۲- انبیاء/ ۱۰۵

برای ائمه محترم جماعات و به همت اداره تأمین و تولید محتوا تدارک دیده شده است. امیدواریم این اثر، در نگاه فرهیختگان به ویژه ائمه جماعات مقبول افتد و پیشنهادات و نظرات ارزشمند خویش را از خادمان خود در مرکز رسیدگی به امور مساجد دریغ نفرمایند.

مرکز رسیدگی به امور مساجد

معاونت فرهنگی - اجتماعی

ص: ۱۰

فصل اول

شب اول محرم (آشنایی با انقلاب حسینی (علیه السلام) و نفوذ یزیدی)

اشاره

ص: ۱۱

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ... أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِضْلَاحِ فِي أُمَّةٍ حِدِّي (۲)؛ حسین شهادت می دهد: خدا یکی است و شریکی ندارد. حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) عبد و رسول خدا می باشد که حق را از طرف حق آورد. بهشت و جهنم بر حق هستند، قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست، خدای توانا هر کسی را که در قبور باشد، برانگیخته خواهد کرد، من از سر شادی و سرمستی و تبهکاری و نیز برای ایجاد فساد و ستمگری دست به این قیام نازدم، بلکه برای اصلاح و دگرگون ساختن اوضاع امت جدم قیام کردم.»

ص: ۱۳

۱- . روش ابهامی.

۲- . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

امام حسین (علیه السلام) در شرایط حساس آن زمان، انقلابی را آغاز کرد که توانست در همان ابتدا، عده ای را منقلب کند و جزء انقلابیون حسینی (علیه السلام) قرار دهد، عده ای نیز در میانه راه از انقلاب امام حسین (علیه السلام) درس گرفتند و همراه با لشکر عاشورایی شدند؛ افرادی هم بودند که در لحظات آخر عمر شریف حضرت، از نسیم روح بخش این انقلاب، منقلب و دگرگون شدند و توانستند اسم خود را در زمره یاران انقلابی امام حسین (علیه السلام) بنویسند و در نهایت به خیل شهدای کربلا پیوستند. «ابوالحتوف بن حرث» و برادرش «سعد بن حرث» از این دسته هستند.

این دو برادر هر چند خوش سابقه نبوده و در ابتدای واقعه کربلا- با عمر بن سعد برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمده و در سپاه ابن سعد بر جنگیدن مصمم بودند؛ اما بعد از ظهر عاشورا هنگامی که یاران امام شربت شهادت نوشیدند و ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» امام حسین (علیه السلام) و صدای گریه زنان و کودکان آل رسول را شنیدند، ناگهان منقلب شده و گفتند:

«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ؛ حَكْمٌ وَبِئْرَهُ خَدَاوَنَدُ اسْتِ وَ اَزْ كَسَى كَهْ نَافَرْمَانِي خَدَاوَنَد كُنْدُ، نَبَايْدِ اطَاعَتِ كَرْد.»

آن دو بعد از این انقلاب درونی، گفتند: «حسین فرزند دختر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) است. ما آرزوی شفاعت جد او را در روز قیامت داریم، چگونه با وی بجنگیم در حالی که آن حضرت در این حال است و یار و یاورى ندارد و تنها در صحرای کربلا کمک می طلبد!»

سپس این دو برادر انقلابی، شمشیرهای خود را از غلاف خارج

نموده و به سپاه بنی امیه و لشکر ابن سعد حمله کرده و تعداد زیادی را کشته و جمع کثیری را زخمی و مجروح نمودند و در نهایت این دو برادر در یک مکان به شهادت رسیدند.^(۱)

متن و محتوا

دکتر سید حسین محمدجعفری (استاد رشته مطالعات اسلامی دانشگاه های مالزی و بیروت) می نویسد: «مطالعه و تجزیه و تحلیل دقیق حوادث کربلا به طور کل این حقیقت را نشان می دهد که حسین (علیه السلام) از همان آغاز نقشه ایجاد انقلاب کامل در وجدان مذهبی مسلمانان را می کشید. تمام اعمال و کردار حسین (علیه السلام) نشان می دهد که وی کاملاً از این حقیقت آگاه بود که پیروزی از طریق قدرت و امکانات نظامی همیشه موقتی است. ... در اندیشه حسین (علیه السلام) اسلام نیاز مبرم به فعالیت دوباره ای همچون عمل محمد (صلی الله علیه و اله) در مقابل عکس العمل کهنه عربی داشت. بنابراین نیاز به تکانی سخت به چشم می خورد.»^(۲)

نکات پیشین اثبات می کند، حادثه کربلا یک حرکت انقلابی بود که امام حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش آغاز کردند و اشعه فروزان آن تا امروز نیز نورافشانی می کند. (هر چند برخی از شاخصه های انقلاب های امروزی را ندارد.)

اما در مقابل این انقلاب، یک حرکتی هم از ناحیه یزیدیان شروع شد و آن «نفوذ» در میان انقلابیون و منصرف نمودن آنان از همراهی با امام بود. یزیدیان در این هدف شوم خود تا حدودی موفق بوده و به عنوان مثال توانستند کوفیان را از همراهی با

ص: ۱۵

۱- قاموس الرجال، ج ۵، ص ۲۸؛ و اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲- تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۴۰.

انقلاب حسینی (علیه السلام) منصرف کنند.

کوفیان نامه های متعددی به امام حسین (علیه السلام) نوشتند و همراهی و بیعت خود با امام را اعلام کردند. مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال تعداد نامه ها را ۱۲۰۰۰ هزار بیان کرده است.^(۱) در آن روزها پیک های متعددی از کوفه به مکه می رفت و چنانکه نوشته اند گاه یک پیک چند نامه با خود همراه داشت.

بعد از این نامه ها، حضرت مسلم بن عقیل که شب اول محرم به نام و یاد ایشان مزین است، به عنوان نماینده امام حسین (علیه السلام) وارد کوفه شد و در منزل مختار بن ابی عبیده ثقفی که مورد احترام شیعیان بود، اقامت کرد. پس از آن شروع به گرفتن بیعت کرد. شرایط بیعت او برای پیوستن به انقلاب حسینی (علیه السلام) چنین بود: «دعوت به کتاب خدا و سنت رسول الله، جهاد با ظالمین، دفاع از مستضعفین، کمک به محرومین، تقسیم عادلانه بیت المال میان مسلمین، یاری اهل بیت (علیه السلام)، صلح با کسی که اهل بیت با او صلح کنند و جنگ با کسی که آن ها با او بجنگند، و پرهیز از عمل بر خلاف سخن و فعل اهل بیت (علیه السلام).»^(۲)

محتوای این بیعت، حکایت از یک حرکت انقلابی دارد. انقلابی که جنبه های متعددی از زندگی آن زمان را در بر می گرفت.

سی و پنج روز پس از ورود مسلم، یعنی پنجم شوال سال ۶۰، حدود ۱۸ هزار نفر با او بیعت کردند و از انقلاب حسین (علیه السلام) اعلام حمایت نمودند که در میان این افراد، علاوه بر شیعیان، بسیاری از مردم غیر شیعه نیز حضور داشتند.^(۳) مسلم پس از بررسی اوضاع کوفه، ضمن اعلام همراهی کوفیان،

ص: ۱۶

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۶۶.

۲- الشهد سلم، ص ۱۰۴.

۳- حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۱۸۳.

از امام حسین (علیه السلام) خواست تا عازم کوفه شود.

اما در همین هنگام، ابن زیاد به همراه پانصد نفر از مردم بصره، در لباس مبدل و با سر و صورت پوشیده وارد کوفه شد و توانست از طرق مختلف در بزرگان و سرکردگان کوفی، نفوذ کنند و آنان را با خود همراه نماید. تا اینکه کوفیان از اطراف مسلم پراکنده شدند و سفیر امام را تنها و در نهایت با مظلومیت تمام شهید کردند.

ابن زیاد از ابزارهای متعددی همچون «خریدن خواص»، «تهدید عوام» و ... برای نفوذ در کوفیان استفاده کرد. اما مهمترین شیوه نفوذ او، «نفوذ فکری» بود، یعنی ابن زیاد اعتقاد و باور آن ها درباره امام حسین (علیه السلام) و یارانش را تغییر داد، به گونه ای که امام حسین (علیه السلام) را خارجی می دانستند و میان حکومت امام حسین (علیه السلام) و حکومت ابن زیاد تفاوتی قائل نبودند و چه بسا حکومت یزیدیان را بر حق می دانستند.

امروز هم عده ای به دنبال این هستند تا هویت ما را تغییر دهند و روحیه انقلابی گری را از ما بگیرند که البته به یاری خدا و تیز بینی مقام معظم رهبری (مدظله العالی) و با هشیاری مردم ایران، دشمنان هرگز نمی توانند به این هدف شوم خوددست یابند.

پس در یک طرف، انقلاب حسینی (علیه السلام) آغاز شد و از طرف دیگر نفوذ یزیدی نیز حرکت خود را پایه ریزی نمود.

امام حسین (علیه السلام) در این قیام، با هدف اصلاح امت جدش، انقلابی را آغاز کرد و فرمود فقط کسانی که حاضر هستند و کسانی که هم عصر من هستند و یا بستگان نزدیک من می باشند؛ بلکه فرمود «امت جدم»

۱. آیا ما جزء امت جد امام حسین (علیه السلام) هستیم یا نه؟
 ۲. آیا ما می توانیم از شعاع نور این انقلاب بهره مند گردیم یا نه؟
 ۳. ریشه ها و عوامل شکل گیری انقلاب حسینی (علیه السلام) کدام است؟
 ۴. چه نمادها و جلوه هایی در انقلاب حسینی (علیه السلام) وجود دارد؟
 ۵. تربیت نسل انقلابی کربلا از کجا شروع شده و چه پیام هایی برای ما به همراه دارد؟
 ۶. انقلاب حسینی (علیه السلام) چه آثار و برکاتی را در پی داشته است؟
 ۷. چه خطراتی این انقلاب و انقلابیون را تهدید می کرده است؟
 ۸. یزیدیان برای نفوذ در انقلابیون از چه ابزارها و امکاناتی استفاده می کردند؟
- و ...

سؤال های فوق برخی از پرسش هایی است که درباره انقلاب حسینی (علیه السلام) و نفوذ یزیدی مطرح می شود. امیدواریم بتوانیم پاسخ های قانع کننده ای به آن ها ارائه دهیم؛ اما افرادی که در جلسه اول حضور دارند، جزء خواص عزاداری محرم به حساب می آیند، از این رو، سزاوار است، بدانند آشنا شدن با انقلاب حسینی (علیه السلام) و نفوذ یزیدی چه آثار و برکاتی به همراه دارد؟ اگر کسی با این انقلاب و راه های نفوذ یزیدیان آشنا نشود، با چه مشکلات و گرفتاری هایی روبرو می شود؟

آثار و برکات آشنایی با انقلاب حسینی (علیه السلام) و نفوذ یزیدی

۱. آماده سازی و تقویت خود

دستاورد اول آشنایی با انقلاب حسینی (علیه السلام) آماده سازی و تقویت

خود برای همراهی با انقلابیون و مبارزه با یزیدیان است.

حقیقت این است که تاریخ تکرار می شود. در سال ۶۰ و ۶۱ هجری شرایط به گونه ای شد که امام حسین (علیه السلام) انقلابی را آغاز کرد. در عصر ما نیز شرایطی شبیه به همین زمان به وجود آمد و آزادمردی همچون امام خمینی (قدس سره) انقلاب نمود و مردم انقلابی ایران از ایشان حمایت و پرچم انقلابش را علم کردند. انقلاب امام خمینی (قدس سره) اکنون نیز با عبور از مرزهای جغرافیایی در سرزمین های دیگر ادامه دارد تا اینکه به انقلاب جهانی امام زمان (عج) ختم شود. یعنی انقلاب خمینی (قدس سره) و انقلاب مهدوی (علیه السلام) الگو گرفته از انقلاب حسینی (علیه السلام) است. پس تاریخ تکرار می شود و ما باید خود را برای انقلاب نهایی مهدوی آماده و نام خود را در زمره انقلابیون ثبت کنیم.

مراد از آماده سازی و تقویت، فقط جنبه نظامی و تسلیحاتی نیست؛ بلکه باید در زمینه های اعتقادی، اخلاقی؛ اجتماعی؛ سیاسی؛ فرهنگی؛ اقتصادی و ... خود را رشد دهیم. باید در زمینه هنر، هنرمند انقلابی؛ در زمینه های علمی دانشمند انقلابی؛ در زمینه های مدیریتی، مسئولین انقلابی؛ در زمینه آموزشی، اساتید و معلمان انقلابی؛ در زمینه تجاری، تاجران انقلابی و ... داشته باشیم تا به اهداف انقلاب خمینی (قدس سره) دست یابیم و زمینه را برای انقلاب جهانی امام مهدی (عج) فراهم نمائیم.

۳۱۳ نفری که یار ویژه حضرت هستند، ۳۱۳ انسان انقلابی، آماده و پا به رکاب می باشند.

از امام صادق (علیه السلام) درباره اصحاب حضرت مهدی (عج) چنین

«رِحَالٌ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ لَمَا يَشُوبُهَا شَكٌّ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ لَوْ حَمَلُوا عَلَى الْجِبَالِ لَأَزَالُوهَا(۱)؛ آن ها مردانی هستند که دل هایشان مانند پاره های آهن است، هیچگونه تردیدی در آن ها راه ندارد، در اعتقادشان به خدا، از صخره و سنگ محکم ترند. و اگر به کوه حمله ور گردند آن را از جای برکنند.»

امام صادق (علیه السلام) در ادامه همین روایت طولانی می فرماید: «پروانه وار به دور امام می گردند و در نبردها با جان خود از او حفاظت و حمایت می کنند و آنچه را که مورد نظر ایشان می باشد، عملی می سازند. در میان آنان مردانی دیده می شوند که شب ها را بیدار می مانند و همچون زنبور عسل شب را در زمزمه (عبادت و راز و نیاز) به سر می برند و نیز شب ها را در دفاع و نگهبانی به روز می رسانند.»(۲)

زمانی که این روایات را مرور می کنیم، ناخودآگاه ذهن انسان روی جوانان مدافع حرم می رود؛ این جوانان انقلابی، از همه چیز خود گذشته و در راه ارزش های دینی و باورهای خود، مهاجرت کرده تا از حرم های اهل بیت (علیه السلام) دفاع کنند. هر چند این ها به گرد پای یاران خاص حضرت مهدی (عج) نمی رسند؛ اما حرکت این ها یک حرکت انقلابی و نوعی آمادگی برای یاری حضرت است.

بنابراین در زمان ما هم حادثه ای همچون کربلا اتفاق افتاده، همچنانکه در زمان امام حسین (علیه السلام) یزید می خواست چهره ای وارونه از اسلام نشان دهد، عده ای این روزها دارند به اسم

۱- «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

۲- همان.

اسلام و با شعار «الله اکبر» سر مردم بی گناه بمب می ریزند، اموال آن ها را غارت می کنند؛ با شعار «لا اله الا الله» سر از بدن جوانان و نوجوانان بی گناه جدا می کنند؛ عده ای به اسم اسلام، خون و جان و ناموس و اموالش هر کسی که عقیده ای برخلاف آن ها داشته باشد را حلال می شمارند!

آری امروزه این تفکرات در میان عده ای از مردم مسلمان نفوذ کرده و عده ای را با خود همراه ساخته است! پس امروزه هم با دو جریان حسینی (علیه السلام) و یزیدی، سر و کار داریم. یعنی اگر امروز امام حسین (علیه السلام) می خواست قیام و انقلاب کربلا را تشکیل دهد، از سر زمین شام و عراق و مناطق دیگر اسلامی، انقلاب دومی را آغاز کرده و در برابر یزیدیان این زمان، موضع می گرفت.

همچنان که در زمان کربلا، انقلابیون در برابر یزیدیان ایستادند، امروزه نیز باید با تفکر انقلابی امام حسین (علیه السلام) به مبارزه با انحرافات پرداخت و از ارزش های اسلامی و دینی دفاع کرد. با جست و جوی کوتاهی در سخنرانی های مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، عباراتی همچون «من انقلابی ام»، «در مقابل جریان غیرانقلابی داخل نظام باید ایستاد»، «مجلس خبرگان باید انقلابی بماند» و جملاتی از این قبیل را می توان یافت که همگی آن ها بر استمرار حرکت های انقلابی و دوری از محافظه کاری تأکید دارد.

۲. اقدام به هنگام و به جا

دومین اثر آشنایی با انقلاب حسینی (علیه السلام) و نفوذ یزیدی، همراهی

و هماهنگی به موقع و به جا با انقلابیون است.

طرم‌اح پسر عدی طایبی همچون من و شما یکی از دستداران امام علی و امام حسین (علیه السلام) است. او سفیر ویژه امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزد معاویه بود. مورخان او را با عنوان فردی سخنور؛ فصیح‌السان؛ بلند قامت و قوی هیکل توصیف کرده‌اند. (۱) امام علی (علیه السلام) در زمان ولایتش طرم‌اح را به عنوان سفیر ویژه خود به نزد معاویه فرستاد تا با او سخن بگوید. گفتگوی شجاعانه او در این مأموریت، از قدرت سخنوری و ایمان قویش حکایت دارد.

بر اساس برخی از منابع تاریخی آنگاه که امام حسین (علیه السلام) به منزل «عَدِیْبُ الْهَجَانَات» رسید، چهار هزار نفر سواره از کوفه برای یاری امام آمدند که راهنمای آنان طرم‌اح بن عدی بود. وی به امام گفت: از آنجا که مردم کوفه علیه شما متفق شده‌اند، به سمت کوفه نروید؛ بلکه همراه من به کوهستان (اجا) بیایید تا سر فرصت تصمیم مناسبی بگیرد؛ اما از آنجا که امام عهدی با مردم بسته بود و وظیفه خود را چیز دیگری می‌دانست، پیشنهاد طرم‌اح را نپذیرفت.

سپس امام حسین (علیه السلام) از یارانش پرسید: آیا کسی راهی به غیر از جاده (اصلی) می‌شناسد؟ طرم‌اح خود پا پیش نهاد و راهنمایی کاروان را بر عهده گرفت و در حالی که اشعاری در منقبت اهل بیت (علیه السلام) می‌خواند، پیشاپیش کاروان به راه افتاد. پس از نشان دادن راه، از امام خدا حافظی کرد و وعده داد آذوقه‌ای را که همراه دارد به خانواده اش رسانده و فوراً برای یاری امام برگردد؛ اما او مقداری دیر کرد و پس از بازگشت خبر شهادت امام را شنید و از همان جا مراجعت کرد.

ص: ۲۲

در تاریخ طبری از خود طرمّاح نقل شده که پس از خداحافظی، به امام حسین (علیه السلام) قول دادم تا سریع بازگردم. امام حسین (علیه السلام) در آن حال به من فرمود: «اگر چنین تصمیمی داری، پس شتاب کن.»

طرمّاح می گوید: من از این سخن دانستم که او به یار و یاور نیاز دارد. از این رو، آنگاه که به خانه رسیدم، وصیت کردم و از مسیر بنی ثعلبه به دنبال قافله امام حسین (علیه السلام) رفتم. اما هنگامی که به عَمْدِیْبُ الهجانات رسیدم، سماعه بن بدر، خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش را به من داد و من با ناراحتی بازگشتم. (۱)

حکایت طرمّاح نمونه روشنی است از حال و هوای مردمان عصر امام حسین (علیه السلام). او اگر چه شیعه و دوستدار امام حسین (علیه السلام) بود؛ اما بر اثر تصمیم نابخردانه و تاخیر اندکی از قافله کربلا جا ماند. ما باید با انقلاب حسینی (علیه السلام) آشنا باشیم تا بتوانیم به موقع تصمیم بگیریم و به موقع اقدام انقلابی کنیم.

در انقلاب ما هم برخی از افراد در مواقعی که باید اقدام انقلابی کنند، سکوت می کنند و اقدام نابهنگام آن ها اثر آنچنانی ندارد. بنابراین اقدام به هنگام و به جا لازم است.

گريز و روضه

اما اولین سفیر انقلاب حسینی (علیه السلام) حضرت مسلم (علیه السلام) است. مسلم همراه دو نفر به دستور امام زمانشان راهی کوفه شدند. آن ها از بی راهه به سوی کوفه رهسپار بودند که در بیابان، راه را گم کردند و دچار بی آبی و تشنگی شدند. در این واقعه دو همراه مسلم در گذشتند و خود او نجات یافت و بعد از آن پیکی را نزد

ص: ۲۳

امام حسین (علیه السلام) فرستاد و واقعه را شرح داد و با اشاره به اینکه این پیشامد را به فال بد گرفته، از ایشان خواست که او را از ادامه راه منصرف کند؛ اما امام دستور به ادامه راه داد. (۱)

تعداد زیادی از کوفیان با او بیعت کردند و مسلم بن عقیل نامه ای به امام حسین (علیه السلام) نوشت و تعداد زیاد بیعت کنندگان را تایید کرد و امام را به کوفه دعوت نمود. (۲)

اما مسلم به زودی از این دعوت پشیمان شد و اوج این پشیمانی آن لحظه ای است که مسلم با پیشانی خونین به دیوار دارالاماره تکیه زده بود. برخی از مقاتل نوشتند تا سه مرتبه برای مسلم آب آوردند، هر بار خواست از آن بنوشد، جام از خون دهان مسلم رنگین شد تا این که بار سوم دندان های مبارک پیشین وی در جام ریخت و فرمود: شاید تقدیر الهی چنین است که من با لب تشنه شهید شوم. (۳)

در آن حال مدام آروز می کرد: ای کاش امام حسین (علیه السلام) از آمدن به کوفه منصرف شود. ای خدا! کاری کن امام حسین (علیه السلام) به سوی کوفه نیاید.

یارب یارب یارب! حضرت مسلم (علیه السلام) با سر خونین و دلی پر اضطراب (یارب یارب) می گوید. بی تاب حسین (علیه السلام) است. بقرار رقیه امام حسین (علیه السلام) است. خدا کند حسین (علیه السلام) علی اصغرش را با خود همراه نکند!...

یک باره دیدند حضرت مسلم با صدای بلند گریه می کند. عبید الله بن عباس سلمی جلو رفت عرضه داشت، تو که آرزوی شهادت داشتی، حال پس چرا گریه می کنی؟

ص: ۲۴

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ۳۵۴-۳۵۵.

۲- اخبار الطوال دینوری، ص ۲۴۳ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۵.

۳- الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۵.

مسلم فرمود: به خدا سوگند من بر جان خود گریه نمی کنم و از کشتن خودم بیم ندارم و سوگوار نیستم، هر چند دوست نمی دارم که به اندازه یک چشم بر هم زدن عمرم تلف شود، ولی برای خویشاوندانم می گیریم که به این سرزمین روی آورده اند.» (۱)

کاش با خونم به روی نامه ها

می نوشتم یا حسین کوفه نیا

کوفه یک شهر پر آشوب و پر از نیرنگ است

میهمان داری این قوم فقط با سنگ است

رسمشان حيله گری است، سنتشان تزویر است

بهر قتلت به کف کودکشان شمشیر است

به دل مردم نیرنگ و ریا واهمه نیست

به لب هیچ کسی زمزمه فاطمه (علیها السلام) نیست

غیر چندین گل نیلوفر پژمرده تو

همه هستند حسین خصم قسم خورده تو

ترسم این قوم که همه فتنه گر و خیره سرند

خواهر غم زده ات را به اسیری ببرند

چاره ای کن که ز مرغان حرم پر نبرند

پیش چشمان سکینه سر اصغر نبرند

چاره ای کن رخ گل های تو نیلی نشود

سهم اطفال مصیبت زده سیلی نشود

۱- . روضه الواعظین، ترجمه مهدوی دامغانی، ص ۲۹۱.

شب دوم محرم (ریشه ها و زمینه های انقلاب حسینی (علیه السلام))

اشاره

ص: ۲۷

نصر بن ابی نِزَر، یکی از یاران فداکار اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است. برای این او را بهتر بشناسیم، باید مقداری به گذشته برگردیم. ابی نیز فرزند نجاشی پادشاه حبشه است که مهاجران اسلام را پذیرفت. زمانی که نجاشی آیات قرآن را از زبان مسلمانان مهاجر شنید، به حقانیت قرآن و مسلمانان پی برد و در برابر نمایندگان رسمی قریش، از مسلمانان دفاع کرد.

نجاشی فرزندش «ابونیزر» را به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرستاد تا با اسلام آشنا شود. ابونیزر بعد از مدتی به اسلام رغبت نشان داد و مسلمان شد و پس از آن تحت تربیت و توجه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) قرار گرفت. می گویند: پس از مرگ نجاشی، مردم حبشه به مدینه آمدند تا تنها بازمانده او (ابی نیزر) را برای نصب پادشاهی به حبشه ببرند، ولی او گفت: یک ساعت در خدمت رسول الله بودن برایم از یک عمر پادشاهی شما و حبشه برتر است.

ص: ۲۹

بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و اله)، ابونیزر افتخار یافت تا در خدمت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بماند. ابونیزر می گوید روزی در منطقه «بُعْبِغَه» (منطقه ای که پشت بقیع فعلی می باشد)، مشغول کشاورزی بودم، در آن حال کسی از دور به سویم آمد. نزدیک که شد دیدم مولا امیرالمؤمنین است. آن حضرت فرمود: ابونیزر خیلی گرسنه ام. آیا غذایی داری؟ من به شدت شرمند شدم. زیرا چیزی برای پذیرایی از ایشان نداشتم. تنها خوراکی من مقداری کدو بود که در پیه شتر پخته بودم و قسمتی از آن را استفاده کرده و مقدار کمی از آن باقی مانده بود که می خواستم آن را دور بریزم.

عرض کردم: چیزی در خور شأن شما ندارم. حضرت فرمودند: هر چه هست بیاورید. با شرمندگی آن مقدار غذا را نزد ایشان گذاشتم. حضرت بر اساس رسم همیشگی خود، سه لقمه خورد و بلند شد. سپس فرمود: این غذا حقی را بر من ایجاد کرده که باید آن حق را ادا کنم. آنگاه کلنگ را برداشت و شروع به کندن نمود. پس از مدتی دیدم تمام لباس های حضرت خاک آلود و خیس عرق شده و حاصل تلاش ایشان چاه آبی بود که آب آن به پهنای گردن شتر، از زمین می جوشید.

حضرت پس از حفر چاه و جاری شدن آب، خدا را سپاس گفت و دو رکعت نماز خواند و فرمود: «ابونیزر این آب مال شماست.» بعدها این منطقه معروف شد به منطقه ابونیزر.

ابونیزر بعداً صاحب یک فرزند شد و اسمش را نصر گذاشت. ابونیزر به فرزندش سفارش کرد، از آنجا که علی (علیه السلام) یک چشمه

به ما بخشیده، تو نیز چشمه ای به این خانواده ببخش. نصر خطاب به پدر گفت: مگر خدا نیاموخته:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا»^(۱) اگر ایشان یک چشمه به ما بخشیده، من باید ده چشمه به حسین (علیه السلام) هدیه کنم. البته اگر من صد چشمه هم به او ببخشم، این پاسداشت محبت های او نیست.

نصر بن ابی نضر با امام حسین (علیه السلام) به کربلا می آید و روز عاشورا، خود را سپر اباعبدالله (علیه السلام) قرار می دهد تا اینکه بر اثر تیرهایی که به بدن او می خورد، ده چشمه خون از بدنش می جوشد. کنار اباعبدالله به زمین می افتد و می گوید:

«أَوْفَيْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؛ أَيُّ پسر رسول خدا! آیا وظیفه ام را خوب انجام دادم.»

امام فرمود:

«نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ». بله تو پیش از من به بهشت رسیدی.^(۲)

در تحلیل این فداکاری نمی شود از چشمه های خونی که بر بدن نصر بن ابی نضر جاری شد، سخن گفت؛ اما از ضربات کلنگی که پنجاه سال قبل امام علی (علیه السلام) در ته چاه می زد سخن نگفت. نمی شود از عرق جبین این یار فدایی ابی عبدالله در کارزار صحبت کرد و از عرق جبین امیرمؤمنان در ته آن چاه صحبتی

ص: ۳۱

۱- انعام/۱۶۰.

۲- الکامل فی اللغة و الادب، ج ۳، صص ۲۰۸-۲۰۷.

نکرد. حقیقت این است که این چشمه های جاری شده در راه امام حسین (علیه السلام) ریشه در ضربات کلنگ امیرالمومنین (علیه السلام) در ته چاه دارد. ریشه این فداکاری به آن فداکاری گره خورده. این انقلاب در محضر ابی عبدالله (علیه السلام)، ریشه در «بُغْيَغَه» دارد.

متن و محتوا

در تحلیل و بررسی بسیاری از حوادث و اتفاقات سرنخ هایی به دست می آید که انسان را به ریشه های کهن تری وصل می کند که گاهی فاصله زمانی بسیاری میان آن دو وجود دارد. البته گاهی فداکاری در فداکاری ریشه دارد و گاهی ظلمی در ظلمی دیگر. نمونه ای از تاثیر گذاری در جریان های مثبت ارائه میشود، اما ظلمی که در عاشورا رقم خورد و زمینه ای شد تا امام حسین (علیه السلام) انقلابی را آغاز کند، نه یک اتفاق و نه یک حادثه، بلکه یک جریان است که باید به دنبال ریشه های آن گشت. باید به دست آورد که این شجره از کدام چشمه خبیثه آب می خورد. سرنخ های به دست آمده از حادثه عاشورا، ما را به ریشه های کهن پنجاه ساله در سقیفه و جریان غصب خلافت از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و اله) متصل می کند و نشان می دهد، جریان انحرافی که در مسأله رهبری و جانشینی پیامبر پیش آمد، به تدریج، جامعه را از سرچشمه زلال مکتب دور کرد و دشمنان دیرین اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و اله)، کم کم قدرت یافتند و با سلطه بر سرنوشت مسلمین و حکومت، اهداف و نیت شوم خود را تحقق بخشیدند.

مرحوم محقق اصفهانی معروف به علامه کمپانی (قدس سره) به بهترین شکل ممکن واقعه عاشورا را ریشه یابی کرده و نسبت به نگاه ظاهری و دیدن این واقعه تنها در روز دهم محرم ۶۱ هجری، هشدار داده و ما را به دیدن افق های بلندتر و سرچشمه اصلی که این شجره خبیثه از آن آب می خورد، دعوت می کند.

علامه کمپانی در شعر بسیار زیبایش، چنین روشنگری نموده است:

فَمَا رَمَاهُ إِذْ رَمَاهُ حَرْمَلَهُ

وَأَمَّا رَمَاهُ مَنْ مَهَّدَ لَهُ

آنگاه که حرمه (لعنه الله علیه) در کربلا تیر انداخت، این حرمه نبود که تیر می انداخت. بلکه کسی که زمینه ساز این حادثه بود، تیراندازی کرد. یعنی تیر حرمه، سال ها پیش و از کمانی دیگر و با ضرب شصت ظالمی دیگر به حرکت درآمد و به دنبال هدف خود می گشت. این تیر، ۵۰ سال جاده کربلا را در نوردید و دهم عاشورا ۶۱ هجری به هدف نشست.

«سَيَهْمُ أَتَى مِنْ جَانِبِ السَّقِيْفَةِ وَ قَوْسُهُ عَلَى يَدِ الْخَلِيْفَةِ» تیری از سوی سقیفه آمد که کمانش به دست «أَوَّلِ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ» بود!

حقیقتاً بهتر از این نمی شود این صحنه معادله گونه تاریخ را، حل کرد و واکاوی نمود.

اگر چشمه شوم سقیفه نبود، هرگز جنایت های بعدی که اوج آن در عاشورا است، پیش نمی آمد و مسیر تاریخ اسلام و شیعه به

گونه دیگری رقم می خورد.

و در یک کلام:

همان هایی که از حیدر بریدند!

حسین ابن علی را سر بریدند!

در سقیفه چه گذشت؟

در سقیفه مسیری را که خداوند منان برای انسان ها معین کرده بود، منحرف و مولا علی (علیه السلام) و فرزندان معصومش (علیه السلام) را خانه نشین نمودند و خود را به جای آنان معرفی کردند! نتیجه این شد که مردم در مکتب پاک اهل بیت (علیه السلام) تربیت نشدند و باب انجام همه کارهای زشت و ناپسند بر ایشان باز شد.

مشکل از آنجا شروع شد که مردم تصور کردند، برای اداره حکومت، نیازی به امام معصوم (علیه السلام) نیست و خود می توانند جامعه را اداره کنند! در واقع انسان کاملی که خلیفه تام خداوند بر روی زمین بود را کنار زدند!

مشکل از آنجا نشأت گرفت که اداره حکومت را فقط یک امر مادی دانستند که می خواهد فقط نظم اجتماعی را در جامعه برقرار کند و برای برقرای نظم اجتماعی، به اسم دموکراسی، امام معصوم (علیه السلام) که مجری احکام الهی در زمین است را کنار زدند.

نتیجه تفکر سقیفه ای این شد که در روز عاشورا خلیفه خدا را به بدترین وجه ممکن به شهادت رساندند.

اگر پیمان مردم با «ولی» بود

اگر پیوند با آل علی بود

نه فرمان نبی از یاد می رفت

نه رنج و زحمتش بر باد می رفت

نه زهرا کشته می شد در جوانی

نه می شد خسته از این زندگانی

نه خون دل نصیب مجتبی بود

نه پرپر لاله ها در کربلا بود

فرهنگ سقیفه ای

باید بدانیم هر نوع فرهنگی که از جنس سقیفه باشد، و انسان آن را بپذیرد و به آن فرهنگ عمل کند، حال چه آن شخص کافرترین اشخاص و یا از نظر ظاهری موجه ترین افراد از نظر دین باشد، جا پای اهل سقیفه گذاشته است. اهل سقیفه اهل عبادات طولانی بوده و پس از اعمال حکمیت نیز از دین دم می زدند؛ اما کدام دین؟ دین بی ولایت. دینی که حاکمیت آن با معصوم و جانشین معصوم نباشد!

مگر باطن دین، چیزی جز ولایت است؟

در فرهنگ سقیفه ای، هر جا می دیدند نظر اسلام برای امور کافی نیست، به جای اینکه دستشان را به اسلام بدهند و خود را بالا بکشند، نظر خود را بر اسلام ترجیح می دادند.

آری، در این فرهنگ است که حسین بن علی (علیه السلام)، انسان کامل و بالاترین مقام معنوی عالم به مسلخ می رود و با تیر سه شعبه

گلوئی طفل شش ماهه اش را پاره پاره و بدن علی اکبر او را تکه تکه می کنند و دو دست ابوالفضل العباس (علیه السلام) را جدا و یاران باوفای امام حسین (علیه السلام) را با فجیع ترین وجه به شهادت می رسانند.

معاویه و یزید بستر ساز جنایت

بنابراین شورای سقیفه، سرچشمه ظلم و جنایت به اهل بیت (علیه السلام) است و معاویه و یزید دست نشانده برگزیدگان شورای سقیفه بودند و دستور العملشان همان دستور العمل آن ها بود.

معاویه و یزید برای رساندن آب زهر آلود آن سرچشمه به درخت خبیثه، بسترهای بسیار مناسب و خوبی بودند، البته دستگاه حکومت معاویه، هم از نظر مرکزی با حکومت یزید کاملاً تفاوت دارد، هم از نظر اطرافیان و کارگردان ها.

معاویه مردی عوام فریب، سیاستمدار، با تجربه و دارای سوابق فراوانی در کار مُلک و مُلکداری است، اما یزید یک جوان خام، بی تجربه و خوشگذرانی است که ریاست و حکومت را هم برای می و معشوق و شعر و شرابش می خواهد.

اطرافیان معاویه مانند عمرو بن عاص، مردمی با سابقه و ریشه دار بودند که در کوران های سیاسی گذشته، کاملاً پخته شده و بسیاری از آنان دست کمی از خود معاویه نداشتند و برای نگهداری دنیای خود از هر نقشه ای استفاده می کردند و به همین دلیل امام حسین (علیه السلام) تا روی کار آمدن یزید دست به قیام و انقلاب نزدند و منتظر ماندند تا بستر لازم فراهم شود تا در شرایط مناسب با جاری کردن خون پاک خود و یارانش شجره طیبه

اسلام را به ثمر بنشانند. همه جانفشانی و ایثارها در کربلا برای جلوگیری از این نوع تفکر و فرهنگ سقیفه ای است.

اما مهمترین سؤال این است: اگر ما در آن زمان بودیم، چه می کردیم؟

جواب: مگر سقیفه فقط در آن زمان بوده است؟ ممکن است، ما نیز امروزه جزء تابعین آن فرهنگ بوده و از ولی بر حق خود، اطاعت محض نداشته باشیم! یا هر کجا فرمان ولی، مخالف منافع ما باشد، از او سرپیچی کنیم و ارزش های دینی و الهی را زیر پا بگذاریم!

آیا چنین تفکری امروزه وجود ندارد؟ آیا عده ای به دنبال این نیستند که همان آشی که در سقیفه پخته شد و عده ای زیادی را مسموم کرد امروز هم برای ما بپزند و فکرها را نسبت به ولایت فقیه مسموم کنند؟

حضرت امام خمینی (قدس سره) اصل ولایت فقیه را بر مبنای عقلی و نقلی بودن آن در حاکمیت دینی مطرح فرمودند و تأکید کردند: «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به مملکت نرسد.»

اصل ولایت فقیه در دوران امام بزرگوار، اصالت خود را در اداره نظام اسلامی و دفاع از حقوق مسلمانان و مستضعفان به روشنی نشان داد و این اصل مترقی اسلام، استحکام و استمرار خود را در دوران رهبری پربرکت مقام معظم رهبری به اثبات رساند و تلاش های ناموفق مخالفان ولایت فقیه در حذف این اصل با بصیرت مردم و درس آموزی از فرهنگ عاشورا به سنگ خورده است.

اما فرهنگ برآمده از سقیفه و دست اندرکاران آن، روز دوم ماه محرم کاروان ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) را به کربلا کشاندند و بستر مناسبی را برای یزیدیان فراهم نمودند تا این عزیزان را به شهادت برسانند.

ابن اثیر جزری در کتاب *أسد الغابه فی معرفه الصحابه* از زبان راوی نوشته: با امیرالمؤمنین آمدیم کنار فرات، از مسیر کناره گرفت و ایستاد و ما دورش را گرفتیم. با دست به نقطه ای اشاره کرد و فرمود:

«هذا موضع رواحلهم، و منأخ رکابهم و مهراق دمائهم؛ خوابگاه شتران آن ها اینجاست. اینجا از مرکب پیاده می شوند. اینجا خون های مبارکشان به زمین می ریزد.»

آن حضرت در انتها یک جمله سوزناکی هم گفت: «بأبی من لا ناصر له فی الأرض ولا فی السماء إلا الله (۱)؛ پدرم فدای آن کسی که نه در زمین و نه در آسمان یآوری جز خدا ندارد.»

می دانید این پیش بینی امیرالمؤمنین چه زمانی محقق شد. آنگاه که کاروان امام حسین (علیه السلام) رسید به مکانی که یکباره دیدند اسب ابی عبدالله قدم از قدم بر نمی دارد.

«فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ فَقِيلَ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ ثُمَّ قَالَ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ أَنْزِلُوا هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَ مَسْفُكُ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (۲)؛ وقتی به کربلا رسیدند، امام حسین (علیه السلام) پرسید:

ص: ۳۸

۱- . اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۶۹.

۲- . الهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۳۳-۱۳۴.

«نام این زمین چیست؟» گفته شد: کربلا. فرمود: خدایا من پناه می برم به تو از اندوه و بلا. سپس فرمود: «اینجا محل اندوه و بلا است، فرود آید.» در همین جا فرود آید، سوگند به خدا همین جا جای پیاده شدن ما و محل ریختن خون ما و محل قبرهای ما است. سوگند به خدا در همین جا اهل بیت من به اسیری برده می شوند. جدم رسول خدا (صلی الله علیه و اله) به من چنین خیر داده است.»

ای زمین کربلا من ارمغان آورده ام

دُرّ کوچک اصغر شیرین زبان آورده ام

ای زمین کربلا آخرین مأوای ما

دست بگشا بهر استقبال ما

ای زمین کربلا این خواهر غم پرورم

ای زمین کربلا این شیرخواره اصغرم

اما یک روزی هم رسید که دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در همین سرزمین به یک نحوی جملات آن دو امام را تکرار کرد.

کدام روز؟ همان روزی که زینب (علیها السلام) آمد کنار قتلگاه، «تَنْدُبُ الْحَسَيْنِ؛ شروع کرد بر امام حسین گریه کردن.» «تُنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَثِيبٍ؛ با صدای پر از درد و با دلی شکسته فریاد کشید: «بِأَبِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا؛ پدرم به فدای آن کسی که خیمه هایش را غارت کردند.» «بِأَبِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى؛ پدرم فدای آن آقای که کنار نحر آب بالب تشنه سر

از بدنش جدا کردن» «بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقَطَّرُ بِالِدِّمَاءِ؛ پدرم فدای آن آقایی که خون از محاسن شریفش می چکید.»

اما یکباره لحن کلام را عوض کرد، فریاد کشید: «وَا مُحَمَّدَاهُ وَآ حِدَاهُ هَيْدَا حُسَيْنِ مَجْزُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَ الرَّدَاءِ»^(۱)

ص: ۴۰

۱- . همان، ص ۱۳۳.

شب سوم محرم (نمادها و شعائر در انقلاب حسینی (علیه السلام))

اشاره

ص: ۴۳

ایجاد انگیزه (۱)

آنگاه که اقوام و ملل و ادیان بزرگ با گرایش مختلف مذهبی را بررسی می‌کنیم، متوجه می‌شویم که هر یک به فراخور آداب و تعالیم خویش، نمادها و سمبل‌هایی را برای خود انتخاب و معرفی کرده‌اند. این نمادها در فرهنگ دینی، همان «شعائر مذهبی» هستند.

نمادها و سمبل‌ها دارای دو ویژگی مهم و اساسی می‌باشند: یکی از این ویژگی‌ها «قدرت تداعی معانی» است؛ یعنی به محض اینکه فردی چشمش به آن نماد می‌افتد، بلافاصله پیام و محتوای آن نماد در اندیشه‌اش جاری می‌شود و با ظهور و هویدا شدن نمادها و شعائر دینی، به تمدن و یا فرهنگی که نماد بر اساس آن شکل گرفته، می‌رسد. از این رو، مکتب و مذهبی پایدار و تأثیرگذارتر است که حالت تداعی معانی در آن قوی‌تر باشد.

ویژگی دوم نمادها «پرمز و راز بودن آن‌ها» است که حاکی از امری سری و درونی است و هر چه دایره آداب، شعائر و افعال

ص: ۴۵

در فرهنگی وسیع باشد، نشان از گستردگی و عمیق بودن شکل درونی آن است که به تعبیرات دینی از آن به حکمت و فلسفه تعبیر می شود و بر اساس این حکمت و فلسفه، اعمال و عبادات شرعی به صورت نمادین انجام می پذیرد و در بر دارنده مفهوم و ایده ای می شود که آن را از سایرین متمایز می کند.

بنابراین نمادها تأثیر فراوانی در انتقال پیام و ترویج یک فرهنگ دارند و در حقیقت شناسنامه ای برای شناسایی آن مکتب یا فرهنگ هستند. حال با توجه به اهمیت و آثار نمادها در انتقال پیام و ترویج فرهنگ، شایسته است، نمادها و شعائر انقلاب حسینی (علیه السلام) مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا ببینیم چه نمادهایی در انقلاب حسینی (علیه السلام) وجود داشته که سبب پایداری این جریان سرخ شده است؟

کدام شعائر پر رمز و راز از انقلاب سرخ حسینی (علیه السلام) در ذهن ما شکل گرفته است؟

دشمنان انقلاب حسینی (علیه السلام)، چگونه با این نمادها برخورد می کنند؟

متن و محتوا

اشاره

بی شک در انقلاب حسینی (علیه السلام) نمادها و شعائر مختلفی وجود دارد که حاکی از مظلومیت و حقانیت قیام سرخ حسینی (علیه السلام) است؛ اما از مهم ترین نمادها، پایبندی به پوشش کامل اسلامی برای بانوان حتی در سخت ترین شرایط است. این استقامت سبب تداعی معانی بلند و حاکی از پر رمز و راز بودن حکمت

پوشش اسلامی است. بر اساس منابع تاریخی، واقعه کربلا- حاکی از پایبندی به پوشش کامل اسلامی برای بانوان انقلاب حسینی (علیه السلام) حتی در سخت ترین شرایط است. در اینجا به برخی از این گزارش ها اشاره می شود:

گزارش اول: تقاضای چادر

شیخ مفید نقل می کند که زنان حسینی (علیه السلام) در صحرای کربلا از عمر سعد چنین درخواستی داشتند:

«وَسَأَلَتْهُ النِّسْوَةُ لِيَسْتَرْجِعَ مَا أُخِذَ مِنْهُنَّ لِيَتَسَتَّرْنَ بِهِ (۱)؛ زنان از او خواستند آنچه از آنان گرفته شده بازگردانده شود تا خود را با آن بپوشانند» اما چون آن خواسته اثری نداشت و دستور عمر سعد کارساز نشد و کسی چادرها را بازنگرداند، این بار تقاضای خود را به گونه ای دیگر و به شخصی غیر از او ابراز کردند و این درخواست دوم زمانی اتفاق افتاد که عمر سعد اسرای اهل حرم را به کوفه برد. اهل کوفه برای تماشای اسرا اجتماع کردند. یکی از زنان کوفی که بر بامی ایستاده و بر آنان مشرف بود، پرسید: «مِنْ أَيِّ الْأَسَارَى أَنْتِ؟؛ شماها از کدامین اسرا هستید؟»

جواب دادند:

«نَحْنُ أُسَاوِي مُحَمَّدٍ؛ ما اسرای آل محمد هستیم» زن از بام پایین آمد و هر چه چادر، مقنعه، روسری و پارچه ای که داشت جمع کرد و به آنان داد و آنان خود را پوشانیدند. (۲)

ص: ۴۷

۱- .الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲- .مشیر الأحزان، ص ۸۵.

سؤال مهم و قابل تأملی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا کاروان اسرا با آنکه گرسنه بودند، نان و خرما را قبول نکردند؛ ولی چادر و مقنعه ها را قبول کردند؟ آیا نمی خواهند بفهمانند که حجاب اهمیتش بسیار زیاد است و حتی می توان عطیه های دیگران را قبول کرد و با آن خود را از دید نامحرم حفظ کرد؟!

آیا پابندی زنان عاشورایی به حجب و حیا نمی تواند نمادی با تداعی معانی بلند در انقلاب حسینی (علیه السلام) باشد؟ آیا این ها زنان ما را به رعایت حجاب در هر حال و هر موقعیت و با هر وسیله دعوت نمی کند؟!

پرواضح است که حجاب نشانه کرامت و ارجمندی زن مسلمان است و زنان عاشورایی و زینب گونه که پیامبران حریت و آزادی و آیات عصمت و عفت بوده و هستند، حفظ کرامت و شخصیت خود را بر همه چیز مقدم می دارند.

گزارش دوم: پنهان داشتن خود از نامحرمان

پس از چند روزی که اسرا در کوفه ماندند، آنان را به سوی شام روانه کردند. در هنگام حمل و نقل اسرا از مکانی به مکان دیگر، آنان را همانند اسرای کفار و گاه بدون پاسداشت حرمت آنان از نظر امکان حفظ کامل حجاب، انتقال می دادند و این کار، اعتراض اهل بیت (علیه السلام) و حضرت سجاد (علیه السلام) را برانگیخت و آنان برای حفظ حجاب از هیچ کوششی فروگذار نمی کردند و حتی اگر لازم بود به خواهش و تمنا نیز متوسل می شده اند، در حالی که هیچ سراغ نداریم، امام حسین (علیه السلام) یا اهل حرم برای امور مادی

به دشمن متوسل شده یا التماس کرده باشند و باز هیچ موردی نمی یابید که اهل حرم پس از اسارت از دشمن تقاضای نان، آب و سایر امور مادی را داشته باشند، ولی دقت در حوادث شام، اصرار بانوان بر حفظ پوشش و حجاب و دور نگه داشتن خود را از انظار تماشاچیان روشن می کند.

سید بن طاووس نقل می کند که «وقتی اسرا به دمشق نزدیک شدند، ام کلثوم به شمر نزدیک شد و گفت: از تو درخواستی دارم. شمر گفت: درخواست چیست؟ گفت: هنگامی که خواستی ما را به شهر وارد کنی، از دروازه ای که تماشاچیان آن کمتر باشند، وارد کن و به مأموران پیشنهاد کن، سرها را از بین کجاوه ها بیرون ببرند و از ما دور کنند، زیرا ما از بس در چنین حالتی و چنین وضعی مورد دید واقع شدیم خوار و ذلیل گشتیم. ولی شمر از بس ظالم و یاغی بود، دستور داد سرها را بر نیزه ها در بین کجاوه ها قرار دهند و آنان را با آن حال از بین تماشاچیان عبور داد.»^(۱)

از این حوادث، پلیدی، خباثت و کفر و کینه بیش از حد مخالفان آنان روشن می شود. دشمنان با برنامه نفوذ نیز در صدد محو آثار اسلام بودند و تلاش می کردند حجاب و پوشش شرعی را بی ارزش و منسوخ نشان دهند. از این روست که با تقاضای ام کلثوم مخالفت می کردند.

گزارش سوم: تقاضای حضرت سکینه از سهل بن سعد

صاحب مناقب از سهل بن سعد نقل می کند که در مسیر بیت المقدس، به شام رسیدم. دیدم مردم شادند و به یکدیگر

ص: ۴۹

۱- . اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۴.

بشارت می دهند. زنان به دف زنی و پای کوبی مشغولند. پیش خود گفتم: اکنون ایام شادی و عید شامیان نیست، کسی را دیدم و از علت این شادمانی سؤال کردم ... گفتند: این سر حسین (علیه السلام) است که از عراق به شام هدیه شده است. گفتم: عجب! سر حسین (علیه السلام) را می آورند و مردم چنین شادی می کنند.

ناگهان اسب سواری را دیدم که بر نیزه اش سری است که بسیار شبیه سر رسول الله (صلی الله علیه و اله) است و ناگهان پشت سر او زنانی را دیدم که بر شتران بدون جهاز سوارند. به اولین نفر آنان نزدیک شدم و عرض کردم: «ای دخترک، تو کیستی؟» گفت من سکینه دختر حسینم.

گفتم: حاجتی داری؟ من سهل بن سعد هستم. جدّ تو را دیده ام و سخنش را شنیده ام.

گفت: ای سعد! به کسی که این سر به دست او است بگو سر را جلوتر ببر تا مردم مشغول تماشای آن شوند و چشمشان به اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و اله) نیفتد. سهل می گوید: نزد صاحب سر رفتم و گفتم خواسته ای دارم که اگر برآوری چهارصد دینار به تو خواهم داد. گفت: خواسته ات چیست؟ گفتم: این سر را از کجاوه جلوتر ببر، او انجام داد و من طبق وعده ام چهارصد دینار به او دادم. (۱)

هر دینار طلا تقریباً معادل یک مثقال است و هر مثقال بیشتر از ۲۵/۴ گرم است؛ بنابراین چهارصد دینار بیش از هزار و ششصد گرم طلا خواهد شد و اینکه کسی این مقدار طلا را می بخشد تا تنها بعضی از زنان اهل بیت رسول الله (صلی الله علیه و اله) کمتر در معرض دید

ص: ۵۰

نامحرمان قرار گیرند، اهمیت حفظ حجاب را به خوبی روشن می سازد.

گزارش چهارم: اعتراض به سلب پوشش از اهل حرم

وقتی اسرای اهل بیت (علیه السلام) را وارد شام کردند و آنان را به مجلس یزید بردند. او با تکبر به بیان افتخارات و پیروزی های خود پرداخت. آنگاه حضرت زینب (علیها السلام) به پا خاست و با بیان آیاتی از قرآن، استهزا گری یزید را ناشی از تکذیب آیات الهی و مهلت دادن خداوند به او را برای افزون شدن گناهان او و سرانجام گرفتار شدنش به عذاب الهی دانست. سپس فرمودند:

«أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَزَائِرِكَ وَإِمَاءِكَ وَ سَوْقِكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هَتَكْتَ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ تَخْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ (۱)؛ ای فرزندان آزاد شده! آیا این عدل است که تو زنان و کنیزکان خود را در پشت پرده و حجاب نگاه داری و دختران رسول الله (صلی الله علیه و اله) را به عنوان اسیر بدین سوی و آن سوی کشانی، پرده حرمت آنها بدری روی آنان را بگشائی و دشمنان آنها را از شهری به شهری برند؟!»

نکته مهمی که حضرت زینب (علیها السلام) از آن سخت آزرده شده این است که زنان یزید پوشیده اند و او و زنان دیگر پوشش کامل ندارند و به همین جهت نمی گوید، زنان تو در کاخ و اسیران در کوخند یا زنان تو سیر و اسیران گرسنه اند، بلکه تنها و تنها بر حجاب اصرار می کند. علاوه بر این، باید توجه داشت که پوشش

ص: ۵۱

به طور کامل برداشته نشده، اما آن حضرت این چنین نسبت به آن حساسیت به خرج می دادند و جزع و فزع می کردند.

هدف از نقل این گزارش ها هم نشان دادن اهمیتی است که خاندان امام حسین (علیه السلام) نسبت به حجاب و عفاف خویش داشتند و هم رسوا ساختن دشمن است؛ زیرا یزیدیان حریم حرمت عترت پیامبر (صلی الله علیه و اله) را نگاه نداشته و زنان و دختران حسینی (علیه السلام) را در معرض تماشای مردم قرار داده بودند!

آری، زنان و دختران عاشورایی با آنکه زیردست دشمن بودند و داغدار و مصیبت زده و از منزلی به منزلی و از شهری به شهری وارد می شدند، با نهایت دقت، نسبت به حفظ حجاب و عفاف مراقبت داشتند و در همان حال نیز سخنرانی های افشاگرانه و انجام رسالت و تبیین و دفاع از اهداف شهدا باز نمی ماندند. این درسی برای بانوان در همه دوران و همه شرایط است که بانوان ما از انقلاب امام حسین (علیه السلام) می توانند بیاموزند. از طرفی دیگر برنامه نفوذ یزیدی در هتک حرمت بانوان و ترویج بی حجابی قابل تأمل است که این نفوذ در هر زمانی شکل خاص خودش دارد.

بعد از انقلاب ایران نیز دشمن از طریق جنگ نرم به دنبال ترویج بدحجابی در ایران است، حال آیا عده ای با بدحجابی خود به تکمیل پازل دشمن در پروژه نفوذ کمک نمی کنند؟ ما چه جوابی در برابر شهدای حجاب خواهیم داشت؟ چه پاسخی در برابر اهل حرم حسینی (علیه السلام) که در سخت ترین شرایط اسارت، این شعائر و نماد اسلامی را حفظ کرده اند، خواهیم داد؟

حجاب و غیرت دو روی یک سکه هستند، نمی شود از حجاب صحبت کرد و از غیرت صحبتی به میان نیاورد. نمی شود از غیرت مردی صحبت کرد و از حجاب همسر او سخنی نگفت. اگر از حجاب زنان عاشورائی کلامی می گوییم، جا دارد از غیرت مردان عاشورائی هم بگوییم. بنی هاشم، غیرتمندان روزگار خویش بودند و جوانان بنی هاشم پیوسته اهل بیت امام حسین (علیه السلام) را در طول سفر به کربلا- محافظت می کردند. شب ها نیز با حراست این جوانان به ویژه قمر بنی هاشم، زنان حرم آسوده و بی هراس می خوابیدند. امام حسین (علیه السلام) و دیگر مردان غیرتی عاشورا، در حفظ امنیت اهل بیت و جلوگیری از تعرض دشمنان به زنان تدابیری اندیشیدند که به آن اشاره می کنیم:

الف) کندن خندق در اطراف خیمه ها

امام حسین (علیه السلام) دستور داد تا چادرها و خیمه ها را به هم نزدیک کنند و در اطراف خیمه ها خندقی حفر کنند و در درون آن خاشاک، هیزم و نی بریزند تا هنگام شروع جنگ، خندق ها را مشتعل سازند و دشمن، تنها از یک طرف با آن ها بجنگد. به هر حال مسئله حفر خندق و یا وضع خاشاک در آن وضع بحرانی با تعداد نفرات کم، علاوه بر نشان دادن تاکتیک های نظامی حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، نشانه دقت ایشان در حمایت از اهل بیت خویش است. (۱)

ص: ۵۳

برپا ساختن خیمه ها به صورت نزدیک به هم و تودرتو ساختن طناب های آن ها و بالاخره هلالی قرار دادن آن ها نشان از غیرت حسینی (علیه السلام) است.

مردان عاشورای لحظه ای از حفظ امنیت خیمه ها غافل نشدند و علاوه بر دستور آتش زدن هیزم های خندق، در شب عاشورا مأموریت یافتند خیمه ها را به هم نزدیک کنند تا دشمن نتواند از لابه لای خیمه ها رد شود.

شیخ مفید این حادثه را از قول حضرت سجاد (علیه السلام) چنین نقل می کند: «در شب عاشورا نشسته بودم و عمه ام زینب به پرستاری من مشغول بود. پدرم و جُوینُ که قبلاً غلام ابوذر بود به کناری رفتند و او شمشیر پدرم را اصلاح می کرد و پدرم اشعار «یا دَهْرُ أَفْ لَکَ مِنْ خَلِيلٍ...» را می خواند و تکرار می کرد تا من مراد پدرم را دریافتم [اشعار از بی وفایی دنیا و کشته شدن افراد خبر می داد] و دانستم که بلا نازل شده است. عمه ام نیز شنید و به گریه افتاد و از جا پرید. در حال حرکت جامه اش به زمین می کشید، به نزد حسین (علیه السلام) شتافت و سر به گریه و ندبه گذاشت. حضرت نگاهی به او کرد و فرمود: «ای خواهر، شیطان بردباری تو را نرباید» و چشم های پدرم پر از اشک شد ... سپس حضرت بر صورت زینب آب پاشید و ... آنگاه حضرت از نزد خواهرش به نزد اصحاب رفت و به آنان دستور داد تا خیمه ها را به هم نزدیک کنند و طناب ها را در یکدیگر داخل کنند و خودشان بین چادرها واقع شوند و با دشمن از یک طرف مواجه شوند؛ در حالی که خیمه ها پشت

سرشان و جانب چپ و راستشان واقع شود و آنان را احاطه کرده باشد، مگر از طرفی که دشمن به سوی آنان می آید. (۱)

روشن است که تاکتیک نظامی، بسیار دقیق بوده است؛ زیرا علاوه بر خندق که مانع از تجاوز دشمن به خیمه ها می شده، طناب های چادرها تودرتو واقع می شده تا دشمن نتواند از بین آن ها عبور کند و محدوده میدان را نیم هلالی قرار داده اند و خودشان نیز در دهانه آن نیم هلال واقع شده اند و علاوه بر مواجه شدن با دشمن از یک سو، خیمه ها از هر گونه گزند و تجاوز در امان می ماند.

ج) سخنان امام حسین (علیه السلام) در قتلگاه

پس از شهید شدن اصحاب و اقوام، همگان به سوی حضرت اباعبدالله (علیه السلام) حمله ور شدند. هر کس جلو می آمد از حضرت شکست می خورد تا اینکه عمر سعد فریاد زد: «این مرد فرزند علی است. این فرزند شجاعترین مرد عرب است» و دستور داد تا از هر طرف به حضرت حمله کردند و بین او و خیمه ها فاصله انداختند. در این هنگام امام حسین (علیه السلام) فریاد کشید و فرمود:

«وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ وَ ارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أعراباً فَنَادَاهُ شِمْرٌ فَقَالَ مَا تَقُولُ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ قَالَ أَقُولُ أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَ تَقَاتِلُونِي وَ النِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاْمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا (۲)؛ وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از معاد هراسی ندارید،

ص: ۵۵

۱- همان، ص ۹۳.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱.

در دنیایان آزادمرد باشید و به حسب و شرافت خود نگاه کنید، چون شما عرب هستید. شمر ندا برآورد که چه می گویی فرزند فاطمه؟ حضرت فرمود: می گویم من با شما می جنگم و شما با من، زنان گناهی ندارند. تا من زنده ام طغیان گران خود را از حرم و اهل بیت من بازدارید.»

آری، امام حسین (علیه السلام) با اینکه می داند تا لحظه ای دیگر هیچ مدافعی برای اهل بیتش نیست و تنها مدافع آنان نیز تا لحظات دیگر از پا درمی آید، ولی باز حاضر نیست، ببیند اهل بیتش مورد هجوم دشمن واقع شوند و شرافت عربی آنان را گوشزد می کند تا شاید بدین وسیله آنان را از تعرض به زنان بازدارد. آیا این عمل حضرت درس حمیت، غیرت و دفاع از تمام خانواده برای تمام مردان جهان نیست؟ آیا دوستداران حضرت نباید برای حفظ خانواده از تعدی دیگران تلاش کنند؟

گریز و روضه

در کتاب مناقب آل ابی طالب، نقل شده حضرت اباعبدالله (علیه السلام) پس از تنهایی و کشته شدن اصحاب و یاران، برای رفع تشنگی و تجدیدقوا، به سوی فرات رفت. صف دشمن را شکافت و خود را به آب رساند. همین که کنار شریعه ایستاد و دست خود را به سوی آب دراز کرد، یکی از لشکریان عمرسعد فریاد زد:

«يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! تَتَلَدُّ بِشُرْبِ الْمَاءِ وَقَدْ هُتِكَ حُرْمَتُكَ فَنَفَضَ الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ وَحَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ فَكَشَفَهُمْ فَإِذَا الْخَيْمَةُ سَالِمَةٌ (۱)؛

ص: ۵۶

ای حسین! آیا از نوشیدن آب بهره مند شده و لذت می بری، در حالی که اهل بیت تو مورد تعرض واقع شده اند؟! حضرت آب را ریخت و بر قوم حمله کرد، صف آنان را درید و خود را به خیمه رسانید، دید خیمه ها سالم است و مورد هجوم واقع نشده است.»

درست است که حضرت می توانست یک لحظه درنگ کند و آب بیاشامد و سپس به سراغ خیمه ها رود، ولی این عمل (ریختن آب و برگشتن با سرعت) نشانگر اوج اهتمام حضرت به حفظ حریم خویش از تعرض بیگانگان است به طوری که آشامیدن آبی که با رنج فراوان خود را به آن رسانیده، در نظرش کم اهمیت جلوه می کند و مهم تر اینکه دشمن نیز از این روحیه امام آگاه است و از آن سوءاستفاده می کند و به دروغ شایع می کند، به خیمه ها حمله شده است.

آری، همه حسینیان در کربلا به فکر پوشش مناسب برای زنان و دختران اهل حرم بودند و حتی دختران خردسال عاشورایی نیز نسبت به مسئله حجاب احساس تکلیف می کرد. نقل شده دختر کوچک امام حسین (علیه السلام) بعد از اسیری بی هوش شد و آنگاه که به هوش آمد، اولین درخواستی که داشت این بود که عمه جان چیزی هست که با آن خودم را بپوشانم.

یک نیمه شبی هم دختر سه ساله امام حسین (علیه السلام) از خواب بیدار شد و صدا می زند پدرم کجاست؟ الان او را دیدم. اهل خرابه دورش را گرفتند؛ اما هر قدر نوازش کردند آرام نشد. دختر عزیز

پدر است، اگر نازی کند خریدارش پدر است؛ اما این دختر بابا ندارد. صدای شیون از همه بلند شد. گویا مصیبت ها تازه شده و بر سر و صورت می زدند. یک مرتبه دیدند خرابه نورانی شد طبقی را وارد کردند و جلوی رقیه گذاشتند.

پارچه ای روی آن قرار دارد. با دست های کوچک پارچه را کنار زد. یا الله! چشمش به سر بریده بابا افتاد.

نازدانه اباعبدالله، ناله ای زد و سر را به دامن گرفت و همچون حضرت زهرا (علیها السلام) برای حسین مادری کرد.

یک باره شروع کرد به درد دل کردن.

بابا! تا که با عمه خود راهی بازار شدم

مورد مرحمت خنده اغیار شدم

تا که در بزم شراب تو گرفتار شدم

خالصانه متوسل به علمدار شدم

من نگویم چه به روز سر من آوردند

چادری را که برایم تو خریدی بردند

نگفت من را زدند. بدنم کبود شده، نه! بلکه مانند مادری که در دیدار عزیزش همه درد های خودش را فراموش می کند.

صدا زد: «یا اَبَتَاهُ مَنْ ذَالَّذِي قَطَعَ وَرِيدِيكَ (۱)؟ ای پدرم چه کسی سر تو را از بدن جدا کرده؟» «یا اَبَتَاهُ مَنْ ذَالَّذِي خَضَّ بِكَ

بِدِمَائِكَ (۲)؟ چه کسی محاسنت را به خونت رنگین کرد؟» سر را به سینه چسبانید و گریه می کرد. دیدند لب ها را بر لب

های بابا گذاشت ناله ای زد و به زمین افتاد.

ص: ۵۸

۱- . نفس المهموم، منتخب طریحی.

۲- . منتهی الآمال به نقل از کامل بهائی.

شب چهارم محرم (توبه انقلابی، انقلاب عاشورایی)

اشاره

ص: ۶۱

ایجاد انگیزه (۱)

مرحوم آیت الله العظمی سید احمد خوانساری (قدس سره) در موقع ارتحالش می فرماید: «از دنیا می روم در حالی که دستم خالی است، ولی به یک چیز امیدوارم و آن گریه بر امام حسین (علیه السلام) است. به عقیده من همه چیز مردانه اش خوب است الا گریه، که زنانه بودنش لطفش بیشتر است.» (۲)

هر انسان که دست به اقدامی می زند شایسته است، مردانه اقدام کند، اگر ایثار جانی یا مالی است، مردانه پای ایثار خود ایستادگی کند و اگر انقلاب می کند، مردانه پای انقلاب خود بماند.

در طول تاریخ افراد زیادی بوده اند که با اعتقادی راسخ بر حرکت، جهاد و عقیده خود ایستادگی کرده اند و همان تاریخ گواه است که افراد زیاد دیگری هم بوده اند که در ابتدا حرکتی مردانه داشته، اما در طول زمان، مرد باقی نمانده اند! به تعبیری گروهی از افراد بوده اند که «توبه انقلابی» داشته اند و گروهی هم که از انقلاب، توبه نموده اند. حال ممکن است انقلاب درونی باشد و یا انقلاب بیرونی.

ص: ۶۳

۱- . تلفیقی از ابهام و داستان.

۲- . آداب الطلاب، ج ۱، ص ۳۶۸.

وقتی تاریخ انقلاب اسلامی ایران را مطالعه می کنیم، با کسانی آشنا می شویم که غیر از این دو دسته بوده اند. این گروه سوم افرادی هستند که اصلاً انقلابی نبوده اند؛ اما وقتی با انقلاب همراه شده اند، در مسیر انقلاب کم نگذاشته و مردانه پای انقلابی گری خود ایستاده اند. «شاهرخ ضرغام» یکی از این افراد است که به «حُرّ انقلاب ایران» معروف شده است.

شاهرخ پسر بچه ای بوده که حداقل هفته ای یک مرتبه، پایش به کلانتری محل، باز می شده و برای آزادیش، سند خانه پدرش بابت لات بازی های او گرو می ماند. او کسی بوده که با رفتارهای نابجایش سزاوار نفرین مادر پیر و مؤمنه اش شده بود، اما مادرش به جای نفرین، برای او دعای عاقبت به خیری و سربازی امام زمان (عج) می کند؛ دعایی که آن روزها، اطرافیان و فامیل را به خنده وا می دارد.

شاهرخ هر سال ماه رمضان را روزه می گرفت و نماز می خواند؛ اما در دیگر ماه ها، آنچنان اهل نماز نبود. او با وجود اینکه قبل از بهمن پنجاه و هفت انقلابی شده بود، اما از بس که پرونده سیاهی داشت، بعد از انقلاب، دادستانی حکم اعدامش را تأیید کرده بود. البته قبل از انقلاب بعد از اثبات توبه و پشیمانی اش، حکم اعدامش لغو گردید.

شاهرخ بعد از توبه واقعی اش، در دوران دفاع مقدس، فرماندهی عملیات های مختلفی در جبهه های غرب و مبارزه با منافقین در کردستان و گیلان و گلستان و جنگ تحمیلی در منطقه آبادان را بر عهده گرفت.

کتاب «شاهرخ، حر انقلاب اسلامی»^(۱) شرح زندگانی اوست که روزی گنده لات شرق تهران و محله پیروزی بود؛ اما عنایت ویژه امام حسین (علیه السلام) و ندای انقلاب آن حضرت، شاهرخ را از گذشته ننگین خود پشیمان کرد، حکایت زندگی شاهرخ ضرغام ناخودآگاه ذهن آدمی را به سوی تَوَاب کربلا، حر این یزید ریاحی می برد.

متن و محتوا

شب چهارم ماه محرم، شب بزرگداشت و پاسداشت توبه گری انقلابی است. همان کسی که مردانه پای توبه خود ایستاد. به نظر می رسد قدم اول در انقلاب و انقلابی گری توبه است؛ چراکه توبه، انقلابی درونی است که در نتیجه اصول معرفت و بیداری در قلب آدمی پدیدار می شود و روی دل را به درگاه الهی می گرداند و در حقیقت قیامی است علیه هوس های پست خود، توبه یکی از ویژگی هایی است که انسان را از سایر جمادات و حیوانات ممتاز می گرداند.

خداوند متعال در قرآن، ۹۱ بار خود را با اوصاف: غفور، «بسیار آمرزنده» و ۵ بار غَفَّار، «بسیار بخشنده» یاد شده و در آیات بسیاری، مردم به استغفار و طلب آموزش از درگاه خدا دعوت شده اند و بیش از ۸۰ بار سخن از توبه و پذیرش آن به میان آمده است. برخی از این آیات به شرح ذیل هستند:

۱. «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا»^(۲): کسی که کار بدی انجام دهد، یا به خود ستم

ص: ۶۵

۱- شاهرخ حر انقلاب اسلامی؛ زندگینامه و خاطرات شهید شاهرخ ضرغام. به کوشش گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی.

چاپ سیزدهم. امینیان، ۱۳۸۹، ص ۱۵۰.

۲- نساء/۱۱۰.

کند، سپس از خداوند طلب آمرزش نماید، خداوند را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.»

۲. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۱)؛ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید، از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد و او بسیار بخشنده و مهربان است.»

تعبیراتی که در این آیه آمده مانند: «بنندگان من»، «ناامید نشوید»، «رحمت خدا»، «آمرزش همه گناهان»، «غفور و رحیم بودن خدا»، همه حکایت از وسعت دامنه استغفار و پذیرش توبه و گستردگی رحمت الهی می کند و تعبیر به «عبادی»؛ «بنندگان من»، بیانگر آن است که همه از خوب و بد، بندگان خدا هستند و خداوند به آن ها آنچنان مهربان است که آنان را بندگان خودش خوانده است. بنابراین چشم انداز امید به آمرزش، بسیار وسیع و گسترده است.

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا (۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، توبه حقیقی و خالص کنید.»

از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) سؤال شد: توبه نصوح چیست؟ آن حضرت فرمود: «أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ ثُمَّ لَا يَرْجِعْ فِي ذَنْبٍ كَمَا لَا يَرْجِعُ اللَّبَنُ إِلَى الضَّرْعِ (۳)؛ توبه نصوح آن است که شخص توبه کننده به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند، آنچنان که شیر هرگز به پستان بر نمی گردد.»

باید توجه داشت اولین مرحله از مراحل سیر به سوی خداوند،

ص: ۶۶

۱- زمر/۵۳.

۲- تحریم/۸.

۳- مجمع البیان، طبرسی، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

توبه است که سبب زنده شدن دل ها و پاکی نفوس می شود. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَتَغْسِلُ الذُّنُوبَ (۱)؛ توبه دل ها را پاک می کند و آثار گناهان را می شوید.

البته باید توبه انقلابی باشد، و توبه انقلابی است که سبب پاکی نفس و تقرب به خداوند می شود.

حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید:

«الْمُسِيءُ تَغْفِرُ مَنْ ذَنْبٍ وَ يَفْعَلُهُ كَالْمُسِيءِ تَهْزِيءٍ بِرَبِّهِ (۲)؛ کسی که از گناه آمرزش می طلبد، در حالی که آن را انجام می دهد، همانند کسی است که پروردگار خویش را مسخره کند.»

به قول شاعر:

توبه بر لب، سُبْحه بر کف، دل پر از شوق گناه

معصیت را خنده می آید ز استغفار ما

اگر فردی بخواهد توبه انقلابی کند، باید از خاکریز خود، وجود، خون، مال، هوس ها، و خواهش های درونی گذر کرده و در صدد جبران گناه های گذشته باشد تا انقلاب درونی علیه هوس ها رخ دهد. به تعبیری، باید مردانه و انقلابی پای توبه اش بایستد و از میدان انقلاب درونی فرار نکند.

انقلابی شدن، نیازمند دگرگونی و تحوّل در باورها و اعتقاد و

ص: ۶۷

۱- غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۵.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۵۰۴.

ایمان به خداست.

انقلاب یعنی خودشناسی و بعد از آن، خود را فراموش کردن و حاکم کردن خدا در همه امور خود. این نقطه شروع عاشورایی شدن است، حتی اگر کسی هرگز در کربلا نباشد، حسینی شده و در کنار امام زمانش قرار گرفته است.

این که در منابع دینی از «جهاد با نفس» تعبیر به «جهاد اکبر» شده، دلایلی دارد از جمله:

اول: در جهاد اصغر دشمن گاهی دست به اقدام نظامی زده و وارد میدان کارزار می شود؛ اما در میدان «جهاد اکبر» وجود هوی و هوس همیشگی است.

دوم: در میدان جنگ، مرد از نامرد و دوست از دشمن جداست؛ اما در جهاد اکبر آنکه در مقابل ما رجز می خواند، نه یک دوست؛ بلکه جلوتر از او یعنی «خود» قرار دارد و بیشتر انسان ها متوجه این دشمن نمی شوند. دشمن خارجی را می توان شناخت، ولی ضربه دشمن مخفی مهلک تر است.

توبه واقعی و صادقانه آثاری دارد:

بخشیدن گناهان، وارد شدن به بهشت، محفوظ ماندن از خواری و رسوایی روز قیامت، روشن شدن عرصه محشر در قیامت با نور توبه کنندگان، رستگاری و فلاح در قیامت (۱) و محبوب خدا واقع شدن، چنان که خدای سبحان فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (۲)؛ خدا توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد» و ...

تقوا قبل از توبه است

ص: ۶۸

۱- . الکافی، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲- . بقره/۲۲۲.

ناگفته نماند که بهتر از توبه پیشگیری از گناه است. داشتن تقوا در زندگی فردی و اجتماعی و تقویت آن در رفتار کردار و تفکر می تواند راه انسان به سعادت را هموار سازد. اسلام علاوه بر تقوای فردی، به تقوای اجتماعی نیز دعوت می کند و منظور این است که در راه تحقق اهداف و ارزش های اجتماعی اسلام تلاش کنیم. تقوای سیاسی جزئی از تقوای اجتماعی است و بدین معنی است که انسان از لغزشگاه هایی که دشمن بیرونی می تواند از آن استفاده کند، پرهیز نماید.

در سال های اخیر اصطلاح «تقوای سیاسی» توسط مقام معظم رهبری (حفظه الله) و دیگر مسئولان دلسوز نظام فراوان تکرار شده است و این به دلیل اهمیت این نوع تقوا و آثار و برکات آن در جامعه است.

توبه و انقلاب عاشورایی

در طول تاریخ افراد فراوانی به واسطه نور امام حسین (علیه السلام) هدایت شده و افراد زیادی نیز به واسطه هدایت امام حسین (علیه السلام) به دین مبین اسلام مشرف شده اند. از همین جهت است که

«إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَلَى يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحٌ هَادٍ وَ سَفِينَةٌ نَجَاهٌ (۱)؛ در طرف راست عرش نوشته شده است: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.»

در انقلاب اسلامی ایران امثال «رسول ترک»، مرحوم «طیب» و «ضرغام» که ابتدای سخن به زندگی ایشان اشاره شد در پناه امام حسین (علیه السلام) و مجالس روضه، هدایت شدند.

ص: ۶۹

«احمد راسم النفیس»^(۱) و «احمد حسین یعقوب»^(۲) دو تن از علمای الازهر مصر هستند که با مطالعه کتاب «ابناء الرسول فی کربلاء» نوشته خالد محمد خالد به مذهب تشیع مشرف شده اند.

اما در لشکر عمر سعد هم مردانی بودند که مردانه پای توبه خود ماندند و جان خود را در راه امام حسین (علیه السلام) فدا کردند:

۱. «یزید بن زیاد بن محاصر (مهاجر)» معروف به «ابوالشعثاء کندی» از مردان شریف و شجاع و بی باک بود و پیش از آن که امام حسین (علیه السلام) به سپاه حر برخورد کند، از کوفه به سوی امام شتافت و به کاروانش پیوست. هنگامی که «مالک بن نسر»، فرستاده ابن زیاد، برای حر پیام آورد که از حرکت امام علیه السلام جلوگیری کند، یزید بن زیاد به وی گفت: «تو مالک بن نسر هستی؟»

گفت: «بله»

یزید بن زیاد گفت: «مادرت در عزایت بگریه. این چه پیامی است که آورده ای؟»

مالک گفت: «من از پیشوای خودم اطاعت کردم و به بیعتم وفا نمودم».

یزید بن زیاد گفت: «خیر. تو پروردگارت را نافرمانی کردی و اطاعت از پیشوایت برایت موجب هلاک و ننگ و آتش دوزخ خواهد شد! مگر نشنیده ای که خدای تعالی فرموده است: «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دوزخ دعوت می کنند و روز قیامت یاری نخواهند شد!»^(۳)

مالک از جواب درمانده شد.

روز عاشورا نیز یزید بن زیاد ابتدا سواره مبارزه می کرد و پس از آن

ص: ۷۰

۱- احمد راسم ابتدا سنی مذهب بود، ولی با خواندن کتاب هایی چون «ابناء الرسول فی کربلاء» و نیز کتاب «لماذا اخترت مذهب الشیعه» از علامه امین انطاکی مذهب شیعه را پذیرفت. وی همچنین استاد دانشگاه منصوره است.

۲- استاد «احمد حسین یعقوب» در سال ۱۳۵۸ ه. ق در شهر جرش کشور اردن در خانواده ای شافعی مذهب چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهش آغاز و سپس در کشورهای مصر، سوریه و لبنان تا مراحل عالی به ادامه تحصیل پرداخت و در مشاغل گوناگونی همچون «مقام شهرداری»، «وکالت» و همچنین «امامت جمعه» فعالیت کرد.

۳- سوره قصص / ۴۱

که اسب او را پی کردند، در مقابل امام علیه السلام زانو زد و صد تیر به سوی دشمن رها کرد. از آنجا که یزید بن زیاد تیرانداز ماهری بود، صد تیر به سوی سپاه ابن سعد پرتاب نمود.

امام در حق او چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ سِدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ (۱)؛ (خدایا، تیرش را به هدف بنشان و بهشت را پاداشش قرار ده. او پس از تمام شدن تیرها برخاست و گفت: از آن همه تیرهایم تنها پنج تیر به خطا رفت. سپس با شمشیر به صفوف دشمن تاخت او شجاعانه شمشیر می زد تا آنکه به فیض شهادت نایل آمد. (۲)

هنگامی که تیرهای یزید تمام شد، برخاست و گفت: «جز ۵ تیر همه به هدف نشست».

آن گاه با شمشیر به سپاه دشمن حمله برد و رجز خواند و می گفت: «منم یزید فرزند مهاجر، شجاع تر از شیر بیشه. خدایا من یاور حسین ام و از ابن سعد دور و بیزارم».

و پیوسته جنگ کرد تا به شهادت رسید. نام وی در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است. (۳)

۲. «سعد بن حارث» و «ابوالحتوف بن حارث» هر دو از خوارج بودند. بعد از ظهر عاشورا هنگامی که یاران امام شربت شهادت نوشیدند و صدای زنان و کودکان آل رسول را شنیدند، ناگهان منقلب شدند و گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَاهُ؛ (حکم ویژه خداوند است و از کسی که نافرمانی خداوند کند، نباید اطاعت کرد). سپس گفتند: «این حسین پسر دختر پیامبر است و ما امید شفاعت جدش را روز قیامت داریم پس چگونه با

ص: ۷۱

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۰؛ عوالم بحرانی، ج ۱۷، ص ۲۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۵۵؛ الامالی، شیخ صدوق، مجلس ۳۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰؛ ابصارالعین، ص ۱۰۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۳.

۳- ابصارالعین، ص ۱۰۲

او بجنگیم.» آنان با گفتن این حرف به سپاه کوفه حمله بردند و آنقدر مبارزه کردند تا به شهادت رسیدند.» (۱)

۳. «حر ابن یزید ریاحی» یکی از مشهورترین افرادی است که ابتدا فرمانده سپاه عمر سعد بود، اما مدتی بعد، افتخار سربازی در رکاب حضرت سیدالشهداء را به دست آورد و در همین مقام به شهادت رسید. (۲)

گریز و روضه

شاه اسماعیل صفوی قرن ها بعد از شهادت حرّ، قبر او را شکافت و دستمالی که امام حسین (علیه السلام) بر پیشانی او بسته بود را باز کرد، ناگهان خون تازه از محل زخم کهنه جاری گشت، با هر پارچه ای که بستند خون بند نیامد، تا اینکه مجبور شدند با همان دستمال یادگار امام حسین (علیه السلام) ببندند. (۳)

این یک نشانه است که وقتی یک مرد، انقلابی توبه می کند تا ابد پای حرف خود ایستاده و بر توبه خود باقی است.

آنگاه که حر با امام حسین (علیه السلام) روبرو شد، حضرت دستور داد او و همراهانش را و حتی اسب های آنان را سیراب کنند و خود نیز با دستان مبارک خویش، به عده ای از آن ها از جمله، حر آب داد. سپس امام حسین (علیه السلام) نماز جماعت بر پا نمود و حر به حضرت اقتدا کرد. آرام آرام، زمینه نفوذ محبت حسین (علیه السلام) در او فراهم گشت، اولین گام نفوذ محبت این بود که حر از روی دلسوزی عرض کرد: «اگر بخواهی به راه خویش ادامه دهی و کار را به جنگ بکشانی، کشته می شوی»

ص: ۷۲

۱- اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۱۹؛ رجوع شود به: مقتل الحسین مقّم، ص ۲۴۰ و ابصارالعین، ص ۹۴.

۲- علاوه بر افراد بیان شده فوق عده دیگری نیز در کربلا- به مقام توبه نائل شدند: «جُوین بن مالک تمیمی»، «حُلاس بن عمرو راسبی»، از اصحاب امیرمؤمنان و فرمانده نیروهای آن حضرت در کوفه، که ابتدا با سپاه ابن سعد به کربلا آمده بود، ولی بعد از توبه انقلابی توفیق همراهی سپاه امام حسین (علیه السلام) را به دست آورد. «نعمان بن عمرو الراسبی»، «عمرو بن ضبیعه (مشیعه)»، از سوارکاران دلیر کوفه، که از کوفه همراه سپاه عمر سعد بیرون آمدند.

۳- . مقتل العوالم، ص ۸۵.

حر به غلامش «قرّه بن قیس» فرمود: که اسبم را آب بده و آماده کن، مهاجر بن اوس به او گفت: به خدا قسم در هیچ جنگی تو را چنین ندیده بودم که اینگونه بر خود بلرزی و اگر به من می گفتند که شجاع ترین مرد کوفه کیست؟ تو را معرفی می کردم، پس این چه ترسی است که در تو می بینم؟ حر گفت: به خدا سوگند خود را بین بهشت (یاری حسین...) و دورخ (طرفداری از یزید و...) مخیر می بینم، و سوگند به خدا که هیچ چیز را بر بهشت (و عشق حسین) برتری نمی دهم، اگر چه پاره پاره شوم و مرا بسوزانند.»(۱)

سپس حر پرچم سفیدی در دست گرفت و بر اسب خویش سوار شد و با خود چنین زمزمه می کرد:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَنْبَتُ فُتْبٍ عَلَيَّ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ (۲)؛ خدایا! من توبه کردم، پس تو توبه مرا بپذیر، به راستی من اعتراف می کنم که خطا کردم و من دوستانت را (با مسدود کردن راه و نیروی نظامی) ترساندم و همین طور فرزندان دختر پیغمبرت را.»

خودش را به محبوبش حسین (علیه السلام) رساند و روی پای آن حضرت افتاد، عرض کرد: آمده ام توبه کنم، آیا توبه من پذیرفته می شود یا نه؟

حسین (علیه السلام) را متوجه ساخت که محبت در درون او شعله ور شده و گویا با تمام وجود فریاد می زند:

ص: ۷۳

۱- . موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۴۳۸.

۲- . الهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۳.

عرض کرد: من حر بن یزید هستم. امام فرمودند:

«أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتِكَ أُمَّكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۱)؛ تو حرّی و آزاد مردی چنان که مادرت حر نامید، تو در دنیا و آخرت، حرّی»

یا ابا عبدالله!

سوار گمشده را از میان راه گرفتی

چه ساده صید خودت را به یک نگاه گرفتی

شیه کشتی نوحی، نه! مهربان تر از او بی

که حرّ بد شده را هم تو در پناه گرفتی

چنان به سینه فشردی مرا که جز تو اگر بود

حسین فاطمه! می گفتم اشتباه گرفتی

من آمدم که تو را با سپاه و تیر بگیرم

مرا به تیر نگاهی تو بی سپاه گرفتی

بگو چرا نشوم آب که دست یخ زده ام را

دویدی و نرسیده به خیمه گاه گرفتی

چنان تبسم گرمی نشانده ای به لبانت

که از دل نگرانم مجال آه گرفتی

رسید زخم سرم تا به دستمال سفیدت

تو شرم را هم از این صورت سیاه گرفتی (۲)

برخی از صاحبان مقاتل نوشته اند که از همان جا اجازه خواست تا به سوی میدان رود و جان خویش را فدای حسین نماید.
حضرت فرمود:

«انزل؛ بیا پائین» (۳)

١- . همان، ص ١٠٤ و مناقب آل ابی طالب، ج ٤، ص ١٠٠.

٢- . قاسم صرافان.

٣- . مقتل الحسین خوارزمی، ج ٢، ص ١١.

ولی اصرار کرد که به میدان رود حضرت فرمود:

«فَاصْبِرْ يَزْحَمُكَ اللَّهُ مَا بَدَا لَكَ» (۱) (هرچه می خواهی) انجام بده، خداوند تو را مورد رحمتش قرار دهد در آنچه برای تو ظاهر شده (و تصمیم گرفته ای)».

آنگاه حر به سوی میدان حرکت کرد. همان حزی که می لرزید، آنچنان شجاعانه و مردانه جنگید به حدی که چهل نفر از مردان جنگی دشمن را از پا درآورد، و سرانجام خود به شهادت رسید.

هر یک از شهدای کربلا، وقتی لب تشنه و بی رمق میان انبوه دشمنان به زمین می افتاد، دیگر منتظر خنجر خلاص دشمن بود. اگر کسی دست به سرش می زد، با خود می گفت: آمده اند که کارم را یکسره کنند و سر از بدنم جدا سازند.

دستی به سر حر کشیده شد. با خود گفت: آمده اند که...؛ اما نه، این دست، دست ظلم نیست. خیلی مهربان است. چشمانش را باز کرد. چه می بیند؟ باورش نمی شود! مولایش را بالای سرش دید. سر حر را به دامن گرفت و دستمالی به سرش بست. حر هنوز باورش نمی شد. من کجا و دامن امام حسین (علیه السلام) کجا؟! با زبان حال می گفت: آقا جان! می دانستم که خیلی آقایی. شنیده بودم، ولی دیگر توقع نداشتم، بیایی و سرم را به دامت بگیری!

اینجا امام حسین (علیه السلام) بالای سر حر حاضر شد و دستمال به سر حر بست؛ ولی وقتی خود امام حسین (علیه السلام) لب تشنه و بی رمق میان انبوه دشمنان به زمین افتاد، کسی نبود بیاید بالای سرش، جز اینکه شمر خنجر به دست وارد گودی قتلگاه شد ...

ص: ۷۵

شب پنجم محرم (اهمیت تربیت نسل انقلابی)

اشاره

ص: ۷۹

ایجاد انگیزه (۱)

بستر زمانه، رویدادهای بسیاری را به خود دیده است. بزرگ ترین و عظیم ترین رویدادی که اتفاق افتاده، کربلا نام دارد. این جریان محصور به مرزهای کشور عراق نیست، بلکه آثارش، همچون خورشید فروزانی تمام گیتی را به تماشا نشسته و هر کسی در پرتو این خورشید عالم تاب قرار گیرد، به اندازه ظرفیت وجودی خویش از آن بهره جسته و درسی از آن می آموزد. در طول تاریخ نیز شهادت طلبان درس شهادت و آزادگان درس آزادی و مصلحان درس اصلاح از آن آموخته اند.

اما هرچند از زوایای مختلفی به این واقعه پرداخته شده و دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان مطالب بسیاری درباره این واقعه بیان کرده اند؛ اما زوایای ناشناخته آن بسیار است و امید می رود این زوایای پنهان به مرور زمان، آشکار شود.

یکی از زوایای این واقعه عظیم، تأمل از منظر روانشناسی و تربیت است. کسانی که در انقلاب کربلا و در جبهه حق حضور

ص: ۸۱

داشتند، آن چنان تربیت شده بودند که با وجود تهدیدات فراوان از سوی دشمن، تسلیم مطلق مقام ولایت امام زمان خود بودند و در راه دفاع از امام و آرمان های او جانشان را به کف دست سپرده و مجاهدانه در دفاع از اسلام، سینه سپر کردند. نوجوانی همچون چون قاسم (علیه السلام)، خطاب به امام خود می گوید:

«رُوْحِي لِزَوْجِكَ الْفِدَاءِ وَ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْوِقَاءِ (۱)؛ روحم فدای روح شما و جانم به قربان جان شما!

مسلم بن عقیل پیشاهنگ آزادی و آزادی خواهی بود. وی در هنگام رویارویی با سپاه ابن زیاد این رجز را خواند:

«أَقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۲)؛ هرچند مرگ را چیز ناخوشایندی می بینم، ولی سوگند خورده ام که جز با آزادی کشته نشوم.»

همین رجز را نیز عبدالله، پسر مسلم بن عقیل در روز عاشورا هنگام نبرد می خواند.

حال جای این سؤال ها است که:

تربیت نسل انقلابی عاشوراییان از کجا شروع شده است؟

چه کسانی در تربیت این نسل دخیل بوده اند؟

این نوع تربیت حامل چه پیامی برای زندگی های امروزی است؟

متن و محتوا

اشاره

نسل انقلابی عاشورا، تربیت یافته دامن مادرانی است که با

ص: ۸۲

۱- . مدینه معجز الأئمة الإثني عشر، ج ۳، ص ۳۶۹.

۲- . امالی صدوق، ص ۱۶۲.

رعایت حدود الهی چنین سربازان شایسته ای را برای پاسبانی از دین و آرمان های الهی آماده نموده اند؛ زیرا در پناه تربیت دینی، تربیت انقلابی صورت می پذیرد و انقلابی بودن، همان داشتن صفات دینی است.

بدون شک مادران مؤثرترین عامل در تربیت کودکان به شمار می روند. حتی رفتارهایی که مادر تحت تأثیر عناصر و ارزش های فرهنگی، در زمان حمل جنین از خود بروز می دهد، در کودک او اثر می گذارد. امام خمینی (قدس سره) فرمود: «دامن مادر دامنی است که انسان از آن باید درست شود. ... (بچه ها) آن قدر که تحت تأثیر مادر هستند، تحت تأثیر معلم نیستند، تحت تأثیر استاد نیستند. از این جهت بچه هایمان را در دامنان تربیت اسلامی [و] تربیت انسانی بکنید تا وقتی تحویل می دهید شما این بچه را به دبستان، یک بچه صحیح تحویل بدهید»^(۱)

و در جای دیگر می فرماید: «مادرها مبدأ خیرات هستند و اگر خدای نخواست، مادرانی باشند که بچه ها را بد تربیت کنند مبدأ شرّند. یک مادر ممکن است یک بچه را خوب تربیت کند و آن بچه یک امت را نجات بدهد و ممکن است بد تربیت کند و آن بچه موجب هلاکت یک امت بشود.»^(۲)

یکی از مطالبی که روانشناسان در رابطه با شیر مادر تأکید کرده اند این است که فرزند، نه تنها از شیر مادر استفاده کرده و باعث رشد و نمو می شود، بلکه خصوصیات شخصیت مادر، همراه با محبت ها، عواطف و نوازش های او به فرزندش انتقال می یابد و به رشد روانی او کمک می کند. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

ص: ۸۲

۱- صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۶۲.

۲- همان.

«حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ (۱)؛ خوی نکو، نشان وراثت نیکوست.»

اگر در دین اسلام این اندازه به انتخاب همسر شایسته تأکید شده و معیارهای دقیقی برای این بخش زندگی بیان شده، به خاطر تأثیر بیش از حد مادر در فرزندان و خانواده است.

امام حسن (علیه السلام) در جنگ چنان به دشمن حمله می کرد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود: الله اکبر! حسن چه شجاعتی دارد؛ اما امام حسن (علیه السلام) از مادر دیگری یک برادر داشت که نام او محمد حنفیه بود. در جنگ جمل امیرالمؤمنین (علیه السلام) صفوف لشکر را منظم کرد و پرچم سپاه خود را به پسرش محمد داد و به او گفت: پرچم را ببر. محمد مدت کوتاهی درنگ کرد و آن حضرت دوباره فرمود: پرچم را ببر! او گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا نمی بینی که تیرها مثل باران می بارد؟ حضرت به سینه او زد و فرمود: اصل و ریشه مادرت بر تو اثر گذاشته است. (یعنی تو از مادر یک رگ ترس داری) سپس پرچم را با دست خود گرفت و آن را به اهتزاز درآورد. (۲)

حضرت علی (علیه السلام) در سیره عملی و زندگانی فردی خویش، این موضوع را مورد توجه قرار داد. پس از شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)، از برادرش عقیل، که از آگاهان به انساب عرب بود و طوایف و قبایل شبه جزیره عربستان و نقاط مجاور را به خوبی می شناخت، خواست که برای وی همسری پیدا کند که از دلاوران به دنیا آمده باشد تا اینکه فرزندی شجاع به دنیا آورد. عقیل پس از تحقیق،

ص: ۸۴

۱- . عیون الحکم والمواعظ، ص ۲۸۸.

۲- . شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴۳.

فاطمه دختر حزام بن خالد بن ربیعہ را به برادرش معرفی نمود و خاطر نشان کرد: پدران و دایی های این زن از دلاوران عرب در قبل و بعد از اسلام بوده و مورخان از آنان در هنگام نبرد، شجاعت و دلیری و رادمردی ها نقل کرده اند؛ آن چنان که حاکمان زمان آنان در برابرشان سر تسلیم فرود می آورده اند. در میان عرب شجاع تر و قهرمان تر از پدرانش یافت نشود و مقصود امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز چنین همسری بود. چنین بود از این مادر فرزندان شجاع و دلیر همچون عباس علمدار (علیه السلام) به دنیا آمد.

آری مادران پارسا و باحیا می توانند فرزندان با ایمان و با تقوا تربیت کنند، فرزندان که لیاقت حضور در کنار امام حسین (علیه السلام) را داشته و تا پای جان از حریم اهل بیت (علیه السلام) محافظت نمایند. در کربلا نقش تربیتی چند زن بسیار کلیدی بوده و صحنه های عجیبی از آن ها ثبت شده است. در اینجا گوشه هایی از نقش آفرینی برخی از این بانوان شاخص را مرور می کنیم:

الف) حضرت زینب (علیها السلام)

زینب کبری (علیها السلام) یکی از مادران کربلایی است که توسط پنج تن اصحاب کساء تربیت یافته و غذای خود را از وجود مطهر مادری همچون زهرای مرضیه (علیها السلام) تناول نموده است.

این تربیت است که زینب کبری (علیها السلام) را آماده نموده تا دو فرزندش محمد و عون؛ را با دستان خویش کفن پوش نموده و فدیه راه حسین (علیه السلام) کند. زینب کبری (علیها السلام)، به فرزندان خود تعلیم داد که اگر با امتناع آن حضرت مواجه شدید - کما اینکه آن مظلوم حتی

غلام سیاه را از قتال بر حذر می داشت - دائی خود را به مادرش فاطمه (علیها السلام) قسم دهید تا اجازه میدان رفتن بگیرد. (۱)

(ب) حضرت ام البنین (علیها السلام)

ام البنین پیش از حضور در خانه ولایت، فاطمه نام داشت. بسیار با ایمان و دارای خصلت های نیکو بود. او از بانوان ارجمند و با معرفت نسبت به جایگاه اهل بیت (علیه السلام) است. از آنجا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در همسرش خردمندی و صفات نیکو مشاهده کرد، در تکریم و احترامش از صمیم قلب کوشید.

تمام تلاش ام البنین این بود که جای خالی مادر را برای سروران جوانان بهشت پر کند. ام البنین فرزندان دختر پیامبر را بر کودکان خود مقدم می داشت و عمده محبت و عاطفه خود را نثار آنان می نمود و این رفتار را نه تنها وظیفه ای عاطفی، بلکه فریضه ای دینی می شمرد. وی با درک چنین عظمتی، کمر به خدمتشان بست و حقشان را در حدّ توان ادا کرد.

ثمره زندگی مشترک ام البنین با حضرت علی (علیه السلام)، چهار پسر بود به نام: «قمر بنی هاشم حضرت ابوالفضل العباس»، «عبدالله»، «جعفر» و «عثمان» تربیت صحیح چنین مادری، هر چهار فرزند را فدای امام حسین (علیه السلام) کرد. در زیارت نامه حضرت ام البنین می خوانیم: «خدا و رسولش را گواه می گیرم که تو با اهدای فرزندان و قربانی کردن آن ها در راه آرمان های حسین (علیه السلام) جهاد نمودی؛ گواهی می دهم که تو یار و یاور امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در سختی ها، مشکلات و مصیبت ها بوده ای؛

ص: ۸۶

گواهی می‌دهم که به خوبی از عهده سرپرستی و نگه‌داری فرزندان زهراى اطهر (علیها السلام) و ادای امانت ایشان برآمدم؛ تو در نزد خداوند از مقام و منزلت بالایی برخورداری؛ سلام بر تو و بر فرزندان شهیدت!

ج) حضرت رباب (علیها السلام)

رباب دختر عاقله و عالمه «عدی بن اوس» از انصار ساکن شام بود. رباب یکی از مادرانی است که کلامش به فصاحت مشهور و زبانش به شاعری مشهور شده بود. هشام کلبی مورخ مشهور درباره رباب می‌گوید:

«وَالرَّبَابُ مِنْ خِيَارِ النِّسَاءِ وَ أَفْضَلُهُنَّ أَدْبًا وَ جَمَالًا وَ عَقْلًا (۱)؛ رباب از بهترین زنان و از برترین آن‌ها در ادب، زیبایی و عقل بود.»

رباب پس از ازدواج با حسین بن علی (علیه السلام) مورد توجه و علاقه ایشان قرار گرفت تا جایی که آن حضرت درباره رباب (علیها السلام) و دخترش، سکینه (علیها السلام) دو بیت شعر سروده است:

«لَعَمْرُكَ إِنِّي لَمَاجِبٌ دَارَا تَحُلُّ بِهَا سَكِينَةُ وَ الرَّبَابُ أَحْبَبُهُمَا وَ أَيْدُلُ جُلَّ حَالِي وَ لَيْسَ لِالْأَمِي فِيهَا عِتَابٌ (۲)؛ به جان تو قسم من آن خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشند. من ایشان را دوست دارم و بیشتر مال خود را برای آنان بذل و بخشش می‌کنیم و کسی نمی‌تواند مرا مورد عتاب قرار دهد.»

حضرت رباب نیز علاقه وافری به امام حسین (علیه السلام) داشت. او در

ص: ۸۷

۱- شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار (علیه السلام)، ج ۳، ص ۱۷۸.

۲- البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۱۱.

سفر کربلا همراه امام (علیه السلام) بود و فرزندش علی اصغر (علیه السلام) را به آستان حسینی تقدیم کرد و بعد از شهادت فرزند شش ماهه اش، برای آنکه مبادا حضرت اباعبدالله (علیه السلام) با دیدن حضرت رباب متأثر شوند، از خیمه بیرون نیامد و صبر نیکوی خویش را نشان داد. (۱)

د) مادر عمرو

اشاره

مادر عمرو، به همراه همسر و پسرش با کاروان امام حسین (علیه السلام) همسفر شد. همسر او در کارزار عاشورا به شهادت رسید و پسر او نیز، با تشویق مادر راهی میدان شد. مادر عمرو، پس از شهادت پسرش، ستون یکی از خیمه ها را برداشت و با آن دو نفر از اشرار قوم حرامیان را به دوزخ فرستاد و چنین رجز خواند: «من پیرزنی ضعیف هستم که قدم خمیده و پیکرم لاغر و پوسیده شده است، ولی ای گروه کافران! در یاری فرزندان عزیز حضرت فاطمه (علیها السلام) عزتمند، ضربه سختی به شما می زنم.» (۲)

امام حسین (علیه السلام) پس از این رجزها، او را به خیمه ها بازگرداند و در حق او دعای خیر فرمود. او پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) همراه با باقی زنان و کودکان، به دست گرگ صفتان اسیر شد.

در زمان جنگ تحمیلی هم مادرانی بودند که زینب وار در جهت تربیت فرزندان انقلابی فرزندانشان اقدام کردند، مادرانی که حتی برخی از آنان چهار فرزند خود را تقدیم انقلاب اسلامی ایران نمودند و ذره ای از بابت شهادت فرزندانشان پشیمان نبوده و نیستند. برخی از این بانوان چنان ایمان قوی داشتند که حتی با دستان خویش، فرزندان شهیدشان را به خاک سپردند.

ص: ۸۸

۱- . بلخاری قمی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۵۴.

۲- . خوارزمی، مقتل الحسین (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۱.

سؤال دیگری که مطرح می شود این است: «تربیت نسل انقلابی، چه آثاری در جامعه دارد؟»

ضرورتی که همواره در جوامع اسلامی وجود داشته، تربیت نسل انقلابی، مؤمن و ولایی است، نسلی که به منافع اسلام و مسلمانان بیندیشد و در هر مقطعی که قرار بگیرد، همواره انقلابی و مجاهد در میدان حاضر شود. چنین تربیتی است که افراد را برای مبارزه با طاغوت های درون و بیرون آماده می سازد و در نهایت زمینه ساز عصر ظهور مهدی (عج) می باشد. چنین تربیتی در جامعه، آثار فراوانی دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱. تقویت اخلاق در جامعه

وجود اخلاق در جامعه، از ضروری ترین مسائل است. چراکه سعادت بشر به امنیت اخلاقی و معنوی وابسته و انسانیت انسان ها با اخلاق معنا می یابد. از این رو اخلاق مبنایی است برای زندگی نیک و پر فضیلت.

کسانی که تربیت انقلابی شده اند، بر اساس آموزه های دینی، اخلاق را رعایت می کنند و حاضر نیستند در هیچ صورتی اصول و آرمان های دینی را زیر پا بگذارند. جامعه ای که با چنین افراد انقلابی تشکیل گردد، امورات آن با پابندی به اخلاق اداره شده و همین سبب امنیت و آرامش در فضای این جامعه می شود. در چنین جوامعی آسیب های اجتماعی همچون طلاق، بی عفتی، تجاوز به عنف و ... بسیار کم است.

کسی که تربیت انقلابی شده است، در مواجهه با انحرافات جامعه نمی تواند سکوت کند. چنین شخصی بر اساس دستور خداوند و اهل بیت (علیه السلام)، امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه شرعی خود می داند و از کسی نمی ترسد. او با صراحت و بدون سیاست حرف خود را می زند. این روحیه، روحیه انسان های انقلابی است. مضمون بعضی از روایات این است که: «کسانی که با امر به معروف و نهی از منکر رشد جامعه و توسعه ایمان و کار نیک می باشند و با نهی از منکر بینی فاسقان را به خاک مالیده و از سقوط جامعه جلوگیری می کنند خلیفه و جانشین خدا و پیامبر در زمین هستند و اهداف الهی به وسیله آن ها در جامعه تحقق پیدا می کند.»^(۱)

انسان انقلابی به سادگی از کنار انحرافات جامعه عبور نمی کند، بلکه با دلسوزی و با صراحت نسبت به این قضیه عکس العمل نشان داده و با امر به معروف و نهی از منکر خود زمینه برچیده شدن انحرافات اجتماعی را فراهم می سازد.

مقام معظم رهبری می فرماید: «من دیپلمات نیستم، من انقلابی ام، حرف را صریح و صادقانه می گویم. دیپلمات یک کلمه ای را می گوید، معنای دیگری را اراده می کند. ما صریح و صادقانه حرف خودمان را می زنیم؛ ما قاطع و جازم حرف خودمان را می زنیم.»^(۲)

نمونه بارز انقلابی را می توان در وجود نازنین ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) دانست که آنی حاضر نشد اخلاق را فدای قدرت و انقلاب گری خود نماید و برای اصلاح امت جدش به صحنه

ص: ۹۰

۱- . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۹. (عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِهِ)

۲- . بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، ۱۹ بهمن ۱۳۹۱.

امروزه هم هر کشوری با سرمشق گرفتن از امام حسین (علیه السلام)، نسل انقلابی تربیت کند، اصول اخلاقی در آن کشور حاکم است و انحراف و تباهی در آن جامع جایی ندارد.

۲. دفاع از حریم ولایت

دومین اثر تربیت انقلابی، دفاع از حریم ولایت است. در طول تاریخ تنها انقلابیون بودند که تا نفس داشتند در راه ولایت ایستادند. نمونه های این انقلابیون را می توان در طول حیات پیامبر اکرم (علیه السلام) و زندگانی اهل بیت (علیه السلام) مشاهده نمود. این انقلابیون در کربلا زیاد هستند. یکی از آن ها «عبدالله بن الحسن (علیه السلام)» است.

عبدالله بن الحسن (علیه السلام) نمونه ای از نوجوان انقلابی در صحنه کربلا است. هر چند او سن کمی داشت؛ اما با تمام قدرت در برابر دشمن ایستاد تا از حریم ولایت دفاع نماید.

در آخرین لحظات حیات شریف اباعبدالله (علیه السلام)، در حالی که سپاه کفر، حضرت را محاصره کرده بودند و به بدن آن حضرت هفتاد و دو زخم وارد نمودند، امام حسین (علیه السلام) ایستاد تا اندکی استراحت کند، ضعف بر بدنش غالب شده بود و دیگر قدرت جنگ نداشت، در این هنگام ناگاه از سوی دشمن سنگی آمد و بر پیشانیش خورد، دامنش را بلند کرد تا خون پیشانی را پاک کند، ناگاه قلب او هدف تیر سه شعبه زهر آلود قرار گرفت.

فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» سپس سرش را به

طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرُهُ؛ خدایا تو می دانی اینان مردی را می کشند که در سراسر زمین، جز او پسر دختر پیامبر (صلی الله علیه و اله) نیست.»

سپس با دست آن تیر را از پشت بیرون آورد، خون همچون ناودان جاری شد، دیگر نتوانست جنگ کند، همان جا ایستاد، در این وقت، ناگاه عبد الله بن حسن (علیه السلام) [که یازده سال بیشتر نداشت و] بچه ای نابالغ بود، از خیمه بانوان بیرون آمد و دوان دوان خود را به عمویش رسانید و در کنار عمو ایستاد.

ای عمو من هوایت هستم

بعد اصغر فدایت هستم

از علی تو کم ندارم من

روی دست تو جان سپارم من

تا تو را بین دشمنان دیدم

دست در دست عمه لرزیدم

تا صدای تو را شنیدم من

یا حسن گفته و دویدم من

دیدمت که زپای بنشستی

صید گرگ درنده ای هستی

دیدمت روی خاک افتادی

تشنه و سینه چاک افتادی

باید از بهر تو کنم کاری

خون ز اعضای تو شده جاری

امام حسین (علیه السلام) وقتی که او را دید صدا زد: «خواهرم، او را نگه دار، زینب (علیها السلام) از خیمه خارج شد تا او را نگهدارد و به خیمه برگرداند، او به شدت خودداری کرد و گفت: «وَاللَّهِ لَأُفَارِقُ عَمِّي؛ سوگند به خدا از عمویم جدا نشوم.» یکی از دشمنان به نام بحر بن کعب - و به قولی حرمله بن کاهل - شمشیرش را به طرف امام حسین (علیه السلام) فرود آورد، عبد الله به او گفت: «وَيَلَعَكَ يَا بَنَ الْخَيْثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؛ وای بر تو ای فرزند زن ناپاک آیا عمویم را می کشی؟» آن ظالم، شمشیر را به سوی امام حسین (علیه السلام) فرود آورد، عبد الله دستش را سپر شمشیر قرار داد، دستش بریده و آویزان شد، صدا زد: «یا عمّاه! ای عمو جان.» [و به نقل دیگر گفت: «یا امّاه، ای مادر جان.»] امام حسین (علیه السلام) عبد الله را به سینه اش چسبانید و فرمود: «ای برادر زاده! در برابر این مصیبت صبر کن و به وسیله آن از درگاه خدا تقاضای خیر و سعادت کن، که خداوند تو را به نزد پدران شایسته ات ملحق می کند.

در این هنگام حرمله (لعنت خدا بر او باد) گلولی او را هدف تیر قرار داد، آن تیر، سر او از بدن جدا کرد و او در آغوش عمویش حسین (علیه السلام) جان سپرد. (۱)

در زیارت ناحیه مقدسه از این کودک شهید یاد شده و مورد سلام و درود امام جواد (علیه السلام) قرار گرفته است. در این زیارت آمده: «السّلام علی عبدالله بن الحسن بن علی الزّکی» و سپس بر قاتل او حرمله بن کاهل اسدی لعن شده است.

ص: ۹۳

شب ششم محرم (آثار و دستاوردهای انقلاب حسینی (علیه السلام))

اشاره

ص: ۹۵

ایجاد انگیزه (۱)

پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و اله)، منافقان توانستند با سوءاستفاده از غفلت مردم ساده، ظلم و ستم خود را به جامعه اسلامی که با تلاش بی وقفه پیامبر (صلی الله علیه و اله) به بار نشسته بود، افزایش دهند و احکام و عقاید اسلام را به سود خود تفسیر کنند تا منافع بیشتری به دست آورند. با خانه نشین کردن ولایت و به دست گرفتن قدرت، روز بروز بر ظلم خود افزودند و اوج این استبداد در زمان امویان رخ داد. روایات انحرافی فراوانی در بین مردم به اسم پیامبر (صلی الله علیه و اله) رواج داده و اهل بیت (علیه السلام) را کنار زدند و روایت های واقعی آن بزرگواران را محو نمودند. مردم نیز با تبلیغات فراوان، کم کم با انحرافات ایجادشده در جامعه اسلامی، خو گرفتند و از خود حرکتی نشان نمی دادند.

در چنین شرایط، احیاء مکتب نورانی پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و اله)، نیاز به جراحی داشت.

از این رو، امام حسین (علیه السلام) انقلاب عاشورایی خود را آغاز نمود و فرمود:

ص: ۹۷

«أَلَمْ تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَمَّا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَمَّا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا (۱)؛ آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و کسی از باطل روی گردان نیست؛ در چنین شرایطی مؤمن باید لقاء پروردگارش را بر چنین زندگی ترجیح بدهد.»

این جراحی هزینه بسیار بالایی برای اسلام داشت، از جمله اینکه بهترین انسان روی زمین، اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به همراه تعدادی زیادی از یاران باوفای آن حضرت به شهادت رسیدند و اهل بیت (علیه السلام) به اسارت برده شدند.

حال این سؤال ها به ذهن می آید: آیا بهتر نبود که امام حسین (علیه السلام) همچون برادرش با صلح قضیه را تمام کند؟

امام حسین (علیه السلام) بعد از این اقدام انقلابی که با شهادتش ختم شد، به چه دستاوردهایی دست یافت؟

متن و محتوا

اشاره

اگر بخواهیم با آثار و دستاوردهای انقلاب امام حسین (علیه السلام) آشنا شویم، ابتدا باید اهداف این انقلاب را مرور کرده، سپس موارد حاصله را با آن اهداف تطبیق دهیم.

حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) هدف از قیام انقلابی خود را این گونه اعلام کردند:

«إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّهِ جَدِّي (صلى الله عليه و اله) أُرِيدُ أَنْ
أَمْرَ

ص: ۹۸

۱- . اللهوف على قتلى الطفوف، ترجمه فهری، ص ۷۹.

بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرِهِ حَيْدَى وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (۱)؛ من از روی خودخواهی و خوش گذرانی و یا برای فساد و ستمگری قیام نکردم؛ بلکه قیام من برای اصلاح در امت جدم می باشد، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره و روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب (علیه السلام) عمل نمایم.»

اما برخی از آثار انقلاب امام حسین (علیه السلام) که با توجه به اهداف آن، در جوامع اسلامی ایجاد شده، عبارتند از:

الف) رسوایی بنی امیه و اوج گرفتن نفرت عمومی نسبت به آنان

بعد از واقعه عاشورا، هرچند یزید در ابتدا بسیار خوشحال و مغرور شده بود و فکر می کرد با کشتن اباعبدالله (علیه السلام) و بهترین یارانش و همچنین تحقیر اهل بیت (علیه السلام)، بزرگ ترین ضربه را به اسلام وارد کرده و ریشه اسلام را خشکانده است؛ اما در واقع این شهادت امام حسین (علیه السلام) بود که بزرگ ترین ضربه را به بنی امیه وارد کرد؛ زیرا پس از جریان عاشورا، بنی امیه به طرق مختلف رسوا شدند و نفرت عمومی نسبت به سران بنی امیه ایجاد شد.

از آنجا که سپاه کفر، به جز جنایت بزرگ خود، جنایات دیگری مانند اسیر کردن اهل بیت (علیه السلام)، اذیت کودکان و کشتن بعضی از آنان و تحقیر و تهدید را سرلوحه کار خویش قرار دادند، مردم به شدت از این رفتار جنایتگرانت نفرت به دل گرفتند.

ص: ۹۹

۱- . عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الايات و الاقوال، ج ۱۷، ص ۱۷۹.

مورخان می گویند: «یزید پس از حادثه عاشورا به پاس خوش خدمتی عیدالله بن زیاد، او را به دمشق دعوت کرد و اموال فراوان و تحفه های بزرگی به او بخشید و او را نزد خود نشانید و مقام او را بالا برد (ترفع رتبه و درجه) و او را به حرم سرای خود و نزد زنان خویش برد و ندیم آنان قرار داد؛ اما از آنجا که فشار افکار عمومی اوج گرفت، یزید با یک چرخش سریع، خود را تبرئه کرد و مسئولیت را به گردن عیدالله افکند.»(۱)

«ابن اثیر» می نویسد: هنگامی که سر حسین (علیه السلام) را نزد یزید بردند، موقعیت ابن زیاد نزد او بالا رفت و از اقدام او خوشحال شد و به وی جایزه داد، ولی طولی نکشید که به وی گزارش رسید که مردم نسبت به او خشمگین شده و به او لعن و ناسزا می گویند. بعد از این گزارش، او از کشتن حسین پشیمان شد و می گفت: ای کاش! حسین (علیه السلام) را به منزل خود می آوردم و به خاطر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) و رعایت حرمت قرابت حسین با او، اختیار را به وی واگذار می کردم، هر چند موجب ضعف حکومت می شد. خدا پسر مرجانه (ابن زیاد) را لعنت کند! او حسین را مجبور به این کار کرد، در حالی که حسین از وی خواسته بود اجازه بدهد، به یکی از مناطق مرزی برود، ولی پسر مرجانه با پیشنهاد او موافقت نکرده او را به قتل رساند و با این کار مرا مورد بغض و نفرت مسلمانان قرار داده و تخم دشمنی مرا در دل های آن ها افشاند. اینک هر کس و ناکس به خاطر قتل حسین با من دشمن شده است. این چه گرفتاری بود که پسر مرجانه برای من درست کرد! خدا او را لعنت و گرفتار غضب خویش سازد!»(۲)

ص: ۱۰۰

۱- تذکره الخواص، ص ۲۹۰.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۷.

همچنین با آنکه یزید نخست با کودکان و زنان و بازماندگان امام حسین (علیه السلام) با خشونت غرور و تکبر برخورد کرد و دستور داد آنان را در خانه مخروبه ای جای دهند؛ اما زیر فشار افکار عمومی، به فاصله کمی با آنان، بنای نرمش و ملامت نهاد و محل سکونتشان را تغییر داد و به دستور او برای اسرا هدایای را آوردند و خود یزید گفت: اگر مایل هستید شما را روانه مدینه کنم؛ اما آنان هرگز قبول نکردند.»(۱)

بنت الشاطی، نویسنده معروف مصری می نویسد: زینب، خواهر حسین بن علی (علیه السلام)، لذت پیروزی را در کام ابن زیاد و بنی امیه خراب کرد و در جام پیروزی آنان قطرات زهر ریخت. در همه حوادث سیاسی پس از عاشورا همچون قیام مختار و عبدالله بن زبیر و سقوط دولت امویان و برپایی حکومت عباسیان و ریشه دواندن مذهب تشیع، زینب قهرمان کربلا نقش برانگیزاننده داشت.(۲)

اگر امروز هم کسی نسبت به مکتب اهل بیت (علیه السلام) بی احترامی کند و یا با این مکتب دشمنی داشته باشد، عاقبت رسوا می شود و در نزد مردم خوار و ذلیل می گردد. کسانی که در فتنه ۸۸ به عزاداران امام حسین (علیه السلام) حمله کردند و آبروی خود را بردند، برخی از این افراد هستند.

(ب) احیای سنت شهادت طلبی

یزید بر منبر پیامبر خدا (صلی الله علیه و اله) می نشست و به نام اسلام بر مسلمانان حکومت می کرد و خود را امیرالمؤمنین می خواند. او هر آنچه با

ص: ۱۰۱

۱- . کامل بهائی، ص ۳۰۲.

۲- . مجله پاسدار اسلام، دی ۱۳۸۷، شماره ۳۲۵.

زحمت و فداکاری به دست آمده بود را ایزاری برای حکومت قرار داده بود. افراد بی گناهی را به قتل رساند و نوامیس مردم را هتک حرمت نمود و با خوش گذرانی و سگ بازی حکومت داری می کرد و از مردم سلب آسایش و آرامش کرده بود.

این حکومت ظالمانه در زمان امام حسین (علیه السلام) اوج گرفت. در این شرایط امام حسین (علیه السلام) نه می تواند سکوت نماید و نه می تواند همراهی کند؛ چراکه چنین یزید، اصل دین را نشانه گرفته بود. اینجا بود که امام حسین (علیه السلام) از یک سو با سخنان خود، فرهنگ شهادت را در بین مردم احیا کرد و با نوشیدن شربت شهادت، به تمام دین داران و عاشقان اسلام آموخت که در برابر چنین ظالمانی باید ایستاد و جان خود را در راه خدا هدیه کرد.

حرکت شهادت طلبانه ای که امام حسین (علیه السلام) در قرن اول هجری آغاز کرد، امروز بعد از حدود ۱۴ قرن توسط مدافعان حرم زینبی (علیها السلام) ادامه یافته است و عده ای از جوانان انقلابی در کشورهای اسلامی جمع شده و معتقدند تنها راه نجات امت اسلام، ایستادگی تا ریخته شدن خون ها در برابر ظالمان است.

نویسندگان، پژوهشگران و حتی متفکران جهان، اظهار نظراتی نسبت به درس شهادت اباعبدالله (علیه السلام) در عاشورا داشته اند که قابل تأمل است:

جرج جرداق مسیحی: وقتی یزید، مردم را به قتل حسین (علیه السلام) و مأمور به خون ریزی تشویق می کرد، آن ها می گفتند: چه مبلغی به ما می دهی؟ اما انصار حسین (علیه السلام) به او گفتند: ما با تو هستیم و اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می خواهیم در رکابت جنگ کنیم

موريس دو كبرى نويسنده امريكايى: در مجالس عزادارى حسين گفته مى شود كه حسين براى حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگى مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زير بار استعمار و ماجراجويى يزيد نرفت. پس بيايد ما هم شيوه او را سرمشق قرار دهيم و از زيردستى استعمارگران خلاصى يابيم و مرگ باعزت را برزندگى با ذلت ترجيح دهيم. (۲)

بنابراين شهادت طلبى امام حسين (عليه السلام) و يارانش چنين تفكرى را در تاريخ ايجاد کرده است. براى نمونه در عصر حاضر مى توان از جنبش هاى شهادت طلبانه اى نام برد كه با تأسى از حضرت امام حسين (عليه السلام) در مقابلۀ با ظلم و جور ايجاد شده است. جنبش هاى اسلامى كه در كشور ايران شكل گرفته نمونه اى از اين موارد مى باشند.

مثل جنبش تنباكو؛ جنبش مشروطيت؛ جنبش سردار جنگل؛ قيام خيابانى در تبريز؛ جنبش آيه الله كاشانى؛ جنبش فداييان اسلام و جنبش امام خمينى (قدس سره).

ج) بيدار نمودن خواص كوفه از خواب غفلت

اشاره

عده اى از مسلمانان از قافله كربلا عقب مانده و نتوانستند رسالت سنگين خود را ايفا نمايند. اما پس از عاشورا، از خواب غفلت بيدار شدند و تصميم گرفتند تا اشتباه خود را جبران نمايند. هر چند سكوت و اقدام نكردن به موقع شيعيان كوفه باعث شد كه حركت هاى پس از عاشورا نتيجه چندانى نداشته باشد، اما برخى

ص: ۱۰۳

۱- . مجله موعود جوان: آذر و دى ۱۳۸۱، شماره ۲۳.

۲- . مجله شمिम ياس: دى ۱۳۸۶، شماره ۵۸.

از آن انقلاب‌ها دل‌اهل بیت (علیه السلام) را شاد کرد و انتقام خون‌های ریخته شده را گرفت. برخی از قیام‌هایی که پس از عاشورا بر اثر بیدار شدن خواص شکل گرفت، عبارتند از:

قیام توابین

پس از جریان عاشورا، عده‌ای از خواص به رهبری سلیمان بن صُیرد خزایی، توبه کردند و قیام توابین را تشکیل دادند؛ اما از آنجا که از بصیرت سیاسی، شجاعت، زمان‌شناسی، اقتدار و ثبات در تصمیم و عمل بی‌بهره بودند و همین امر باعث شد تا درباره حضور به موقع خود در کربلا دچار تردید و اشتباه شوند، همچنان موجب شد برای جبران آن اشتباه نیز ناموفق باشند.

واقعه حره

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) اولین شهری که علیه دستگاه اموی قیام نمود و خاندان بنی‌امیه را از شهر بیرون راند، مدینه بود. هدف مردم مدینه، از بین بردن حکومت بنی‌امیه بود که اساساً برای نابودی اسلام پایه‌ریزی شده بود. شاید بتوان گفت تنها عاملی که باعث این انقلاب شد، شهادت حسین بن علی (علیه السلام) بود. زینب کبرا (علیها السلام) که بعد از اسارت به مدینه بازگشته بود، نیز در به وجود آوردن این انقلاب نقش مؤثری داشت و مردم را بر ضد حکومت یزید تحریک نمود.

وقوع این حادثه بدین ترتیب بود که سران مدینه دور هم جمع شدند و به مشورت پرداختند و به این نتیجه رسیدند که یزید را

از حکومت خلع و با عبدالله بن حنظله انصاری به عنوان رهبر نهضت، بیعت نموده و فرماندار یزید و عناصر و ایادی آن‌ها را از شهر اخراج کنند. همین کار را هم کردند و تمام عناصر اموی را از شهر بیرون نمودند و با عبدالله بن حنظله انصاری بیعت نمودند.

یزید پس از آنکه از ماجرا اطلاع یافت، سپاهی را به فرماندهی مسلم بن عقبه و به جهت سرکوب مردم مدینه، عازم آنجا کرد. مسلم هم با نهایت خشونت، شهر را به محاصره درآورد. مردم انقلابی مدینه جهت جلوگیری از سپاه یزید، خندق در اطراف شهر حفر کردند، اما چون بنیه دفاعی قوی نداشتند، شهر مدینه سقوط کرد و مدینه به دست مسلم بن عقبه افتاد. وی و فرماندهانش مردم را قتل عام کردند و سه روز جان و مال و ناموس مردم را مباح شمردند. این واقعه در سال ۶۳ هجری اتفاق افتاد و به واقعه حره مشهور است. (۱)

قیام مختار

مختار ثقفی در جریان کربلا در زندان بود و نتوانست به همراه امام حسین (علیه السلام) باشد. پس از آزادی، با قیام توابعین همکاری نکرد؛ زیرا او می دانست آنان روش قیام و سیاست را نمی دانند. در سال ۶۶، مختار با همکاری ابراهیم فرزند مالک اشتر قیام کردند و موفق شدند قاتلان اباعبدالله (علیه السلام) و اصلی ترین سرکردگان کربلا را به سزای عمل خود برسانند. برخی آمار کشته شدگان در قیام مختار را ۳۰۰۰ نفر گفته اند از جمله: عمر بن سعد و پسرش، شمر بن ذی الجوشن، حکیم بن طفیل، زیاد بن مالک، خولی، منقذ بن

ص: ۱۰۵

د) احیای روحیه استکبارستیزی در برخی از امت های اسلامی

یکی از برجسته ترین درس های مکتب حسینی (علیه السلام)، ظلم ستیزی و آزادگی است. این روحیه در ذات حرکت و انقلاب امام حسین (علیه السلام) قرار داشته که شعار «هیئات منا الذله» را می توان تجلی آشکار این پیام عاشورا دانست.

این انقلاب ماندگار با توجه به ماهیت اسلام خواهی و ظلم ستیزی اش، همواره الهام بخش نهضت های ظلم ستیز و آزادی خواه جهان بوده است.

انقلاب و نهضت امام خمینی (قدس سره) یکی از انقلاب های الهام گرفته از قیام عاشورا است. امام خمینی (قدس سره) در کلام گهرباری به این مهم اشاره کرده است: «انقلاب اسلامی ایران، پرتویی از عاشورا است.»^(۱)

بدین ترتیب اصلی ترین عامل فرهنگی محرک تأثیرگذار بر انقلاب اسلامی ایران را باید ایدئولوژی انقلابی شیعه مبتنی بر فرهنگ عاشورایی دانست. نهضت امام و انقلاب اسلامی در همه ابعاد خود و امدار نهضت امام حسین (علیه السلام) و فرهنگ عاشورا است.

هدف و انگیزه مردم ایران از قیام علیه ظلم و ستم و حمایت از رهبری شجاع، برپایی حکومت عدل بوده است. حکومتی که در آن احکام اسلامی رعایت شود و آزادی و استقلال را برای مردم هدیه آورد. این اهداف والا و متعالی، همان اهداف و انگیزه قیام حسینی (علیه السلام) بود که حاضر شد جان خود و بهترین یارانش را در

ص: ۱۰۶

طبق اخلاص بگذارد. امام راحل (قدس سره) درباره تأثیر عاشورا بر اهداف و انگیزه های انقلاب اسلامی می فرماید:

«حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) به همه آموخت که در مقابل ظلم و ستم در مقابل حکومت جائز چه باید کرد»^(۱)

گریز و روضه

اما تعدادی از دشمنان و قاتلان در صحنه کربلا به هلاکت رسیدند. از جمله ظالمانی که در کربلا کشته شدند، قاتل قاسم بن الحسن (علیه السلام) بود.

قضیه به میدان رفتن «قاسم بن الحسن» صحنه بسیار عجیبی است. قاسم بن الحسن (علیه السلام) یکی از جوانان کم سال سپاه امام حسین است. نوجوانی است که «لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُم؛ هنوز به حد بلوغ و تکلیف نرسیده بود.» در شب عاشورا، وقتی که امام حسین (علیه السلام) فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند، این نوجوان سیزده، چهارده ساله عرض کرد: «عمو جان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟» امام حسین (علیه السلام) خواست که این نوجوان را آزمایش کند - به تعبیر ما - فرمود: «عزیزم! کشته شدن در ذائقه تو چگونه است؟» گفت: «احلی من العسل»؛ از عسل شیرین تر است.

ببینید؛ این، آن جهت گیری ارزشی در خاندان پیامبر است. تربیت شده های اهل بیت این گونه اند. این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه، چهار

ص: ۱۰۷

۱- .بیانات امام خمینی (قدس سره) در آستانه محرم در جمع علما و روحانیون آذربایجان شرقی و غربی ۲۵/۷/۱۳۶۱.

ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مربی به تربیت امام حسین است. حالا روز عاشورا که شد، این نوجوان پیش عمو آمد. مقاتل این گونه ذکر می کنند: «قَالَ الرَّاَوِي: وَ خَرَجَ غُلَامٌ (۱)؛ یکی از راویان می گوید:

«همین طور که نگاه می کردیم، ناگهان دیدیم از طرف خیمه های ابی عبدالله، پسر نوجوانی بیرون آمد: «كَأَنَّ وَجْهَهُ شَقَّهَ قَمَرٌ؛ چهره اش مثل پاره ماه می درخشید. «فَجَعَلَ يُقَاتِلُ؛ آمد و مشغول جنگیدن شد.»

این را هم بدانید که جزئیات حادثه کربلا هم ثبت شده است؛ چه کسی کدام ضربه را زد، چه کسی اول زد، چه کسی فلان چیز را دزدید؛ همه این ها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قطیفه حضرت را دزدید و به غارت برد، بعداً به او می گفتند: «سرق القطیفه!» بنابراین، جزئیات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر و دوستانشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود.

«فَضَرَبَهُ ابْنُ فُضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ؛ ضربه، فرق این جوان را شکافت. «فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ؛ پسرک با صورت روی زمین افتاد. «وَصَيَّاحُ يَا عَمَّاهُ؛ فریادش بلند شد که عموجان. «فَجَلَّى الْحَسَيْنُ عَ كَمَا يُجَلَّى الصَّقْرُ» به این خصوصیات و زیبایی های تعبیر دقت کنید! صقر، یعنی باز شکاری. می گوید حسین (علیه السلام) همچون باز شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «ثُمَّ شَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ أَغْضَبَ» شد، به معنای حمله کردن است. می گوید مثل شیر خشمگین حمله کرد.

ص: ۱۰۹

«فَضْرَبَ ابْنُ فُضَيْلٍ بِالسَّيْفِ؛ أَوَّلَ كَ أَنْ قَاتَلَ رَا بِأَيِّكَ شَمَشِيرَ زِدٍ وَ بِهَ زَمِينِ انْدَاخْتِ. عَدَّةَ أَيَّ آمَدْنَدِ تَا أَيِّنَ قَاتَلَ رَا نَجَاتِ دَهْنَدِ؛ اَمَّا حَضْرَتِ بِهَ هَمَّهَ أَنْ هَا حَمَلَهَ كَرْدِ.

جنگ عظیمی در همان دور و بر بدن «قاسم بن الحسن»، به راه افتاد. آمدند جنگیدند؛ اما حضرت آن ها را پس زد. تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت. راوی می گوید: «وَ انْجَلَّتِ الْعُبْرَةُ؛ بَعْدَ از لِحْظَاتِي گَرْدِ وَ غَبَارِ فَرَوِ نَشَسْتِ. این منظره را که تصویر می کند، قلب انسان را خیلی می سوزاند: «فَرَأَيْتَ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَنْ نَظَّاهُ كَرْدَمِ، حُسَيْنِ بِنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رَا دَرِ آنْجَا دِيدَمِ. «قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ؛ اَمَامِ حُسَيْنِ بِالْأَيِّ سَرِ اَيِّنِ نَوْجَوَانِ اَيِسْتَادَهَ اسْتِ وَ دَارْدِ بَا حَسْرَتِ بِهَ اَوِ نَظَّاهُ مِي كَنْدِ. «وَ هُوَ يَنْفَحُصُ بِرِجْلَيْهِ؛ أَنْ نَوْجَوَانِ هَمِ بَا پَا هَايَشِ زَمِينِ رَا مِي شَكَاْفَدِ.» یعنی در حال جان دادن است و پا را تکان می دهد.

«وَ الْحُسَيْنُ عَ يَقُولُ بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ؛ كَسَانِي كَهَ تُو رَا بِهَ قَتَلَ رَسَانْدَنْدِ، از رحمت خدا دور باشند.»

این یک منظره، که منظره بسیار عجیبی است و نشان دهنده عاطفه و عشق امام حسین به این نوجوان است، و در عین حال فداکاری او و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفاي آن مردمی که با این نوجوان هم اینگونه رفتار کردند. (۱)

ص: ۱۰۹

۱- بیان روضه توسط مقام معظم رهبری (مدظله العالی).

مرکب سوار کوچک کرب و بلا شدی

زهره شدی، علی شدی و مصطفی شدی

وقتی غسل ز لعل لبث بوسه ای گرفت

تنها سواره حسن مجتبی شدی

از بس عزیز هستی و از بس که محشری

بین قنوت زینب کبری دعا شدی

دل ها شکست و غصه حرم را فرا گرفت

وقتی که از کنار عمویت جدا شدی

بند رکاب حسرت پای تو را کشید

تا راهی میانه دشت بلا شدی

دانه به دانه موی عمویت سفید شد

وقتی زمین فتادی و وقتی که تا شدی

در بین معرکه چقدر نیزه خوردی و

پرپر شدی خلاصه شدی نخ نما شدی

یک نیزه دار جسم تو را بر زمین زد و

بر زیر نعل کشته بی انتها شدی

تشییع پیکرت چقدر در دسر شد و

آخر میان تگه حصیری تو جا شدی

آن خاطرات کوچه دوباره مرور شد

وقتی به زیر پای عدو جابه جا شدی (۱)

شب هفتم محرم (شاخصه های انقلاب حسینی (علیه السلام))

اشاره

ص: ۱۱۳

متوکل از بدترین خلفای عباسی بود که با آل ابوطالب دشمنی بسیار می کرد و از اذیت و آزار ایشان دست بردار نبود تا جائی که خباثت او متوجه قبر امام حسین (علیه السلام) هم شد.

در تاریخ ثبت شده که «دیزج» ملعون یهودی از طرف متوکل مامور شد و قبر مطهر را شکافت و بوریای تازه ای که بنی اسد هنگام دفن آورده بودند، را دید که هنوز باقی و جسد مطهر بر روی آن قرار داشت؛ لیکن او به متوکل نامه نوشت که قبر را به دستور شما نبش نمودم، اما چیزی ندیدم و اصلا جسدی در اینجا نیست.

دیزج به امر متوکل گروهی از یهودیان را به کار گرفت تا دویست جریب از اطراف قبر را شخم زدند و آب بستند و نگهبانانی در اطراف قبر گماشت تا افرادی که به قصد زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) می آیند را بگیرند و شکنجه دهند! (۲)

در طول تاریخ تلاش های متعددی از سوی سلاطین و حاکمان

ص: ۱۱۵

۱- . روش داستانی.

۲- . زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام (ترجمه جلد ۴۵ بحار الأنوار)، ص ۳۸۳.

ظالم صورت گرفته تا حتی آثار و نمادهای ظاهری انقلاب عاشورا که قبر امام حسین (علیه السلام) و یاران انقلابی اش است را از بین ببرند و یاد و خاطر آن ها را از ذهن ها پاک کنند، داستان فوق یکی از این جریانات است.

امروزه هم از سوی دشمنان اسلام تلاش های چشمگیری برای خاموش کردن این انقلاب وجود دارد، از جمله این تلاش ها: القای شبهه و تشویش اذهان عمومی، در فضاهای مجازی است. به ویژه که در این زمان دایره شیوع تشیع گسترده شده و این تفکر در مناطق مختلف جهان طرفدار پیدا کرده است. دشمنان شیعه و جریان اسلام آمریکایی به دست و پا زدن افتاده و به حربه های پلیدی چنگ می زنند تا انقلاب عاشورا را زیر سؤال ببرند و عزاداری و یاد امام حسین (علیه السلام) را کمرنگ سازند و در نهایت جلوی رشد تشیع و تفکرات آن را در جهان بگیرند؛ اما به خواست خدا تا حالا نتوانسته و نخواهند توانست.

به نظر شما چرا از انقلاب های معروف و فراگیر دیگری همچون انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)؛ انقلاب روسیه (۱۹۱۷)؛ انقلاب الجزایر (۱۹۶۲) که در طی یکی دو قرن اخیر اتفاق افتاده اند، اثری باقی نمانده، ولی انقلابی که بیش از حدود ۱۳۷۰ سال پیش روی داده، همچنان زنده و پویا است؟

چرا جنبه تاثیر گذاری این قیام همواره باقی است و این قیام هر ساله سبب بیداری و هوشیاری افراد متعددی می گردد؟ و در یک کلام کوتاه، راز ماندگاری انقلاب عاشورا چیست؟

ص: ۱۱۶

درباره راز ماندگاری این انقلاب نسبت به سایر انقلاب های آزادی بخش، نظریه های مختلفی ارائه شده است. اما یکی از دقیقترین دیدگاه ها این است که ماندگاری انقلاب عاشورا به سبب ویژگی و شاخصه هایی است که فقط در این انقلاب یافت می شود و در هیچ یک از انقلاب های نامبرده وجود ندارد. این شاخصه ها است که انقلاب حسینی (علیه السلام) را متمایز می کند. بنابراین اگر بخواهیم راز ماندگاری این انقلاب را بدانیم، باید با شاخصه ها و ویژگی هایش بیشتر آشنا شویم.

شاخصه های انقلاب حسینی (علیه السلام)

۱. هدفمند و عقلانی بودن

بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و اله) دو انحراف در جهان اسلام رخ داد. انحراف اول، «انحراف از امامت و خلافت» بود و انحراف دوم که به مرور زمان خود را نشان داد، «تغییر ارزش های اسلامی» بود. اهل بیت (علیه السلام) و علوی ها در برابر این انحرافات ایستادگی کردند؛ اما در عصر امام حسین (علیه السلام) دو انحراف جدید در حال شکل گیری بود: یکی اینکه به مرور زمان «سازمان سیاسی اسلام براساس ولایت عهدی بنا می شد»؛ یعنی همان پادشاهی موروثی، انحراف دوم، «خلافت کسی مثل یزید بود» آدمی که به فسق شهرت داشت.

حاکمان قبل از یزید حداقل مراعات ظاهر را می کردند؛ ولی او حتی مراعات ظاهر را هم نمی کرد و به اصول اسلامی پایبند

نبود. در چنین شرایطی، وقتی یزید خلیفه می شود، اصرار دارد که اولین بیعت را از امام حسین (علیه السلام) بگیرد، زیرا او هم جایگاه امام حسین (علیه السلام) را می شناسد و هم در صلح نامه امام حسن (علیه السلام) نکاتی وجود دارد که برای دستگاه خلافت مخاطره آمیز است؛ لذا یزید به والی مدینه «ولید بن عقبه بن ابی سفیان» نامه نوشت که از حسین بن علی (علیه السلام) بیعت بگیرد. مروان ملعون، ولید را تحریک کرد تا همان شب از امام حسین (علیه السلام) بیعت بگیرد و اگر بیعت نکرد، همانجا گردنش را بزند. (۱)

همان شب برای بیعت نزد امام حسین (علیه السلام) رفتند؛ اما امام نپذیرفت و خطاب به ولید فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَعِدِنُ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَ بِنَا فَتِيحَ اللَّهِ وَ بِنَا حَتَمَ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ حَمْرٍ قَاتِلٌ النَّفْسِ الْمَحْرَمَةَ مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ (۲)؛ ای امیر! ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل نزول رحمت الهی می باشیم. خداوند (اسلام را) با ما آغاز کرد و با ما پایان برد. در حالی که یزید مردی است فاسق، می گسار، قاتل بی گناهان و کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می شود. بنابراین، هرگز شخصی مانند من، با مردی همانند وی بیعت نخواهد کرد!»

در این مجلس است که امام حسین (علیه السلام) می فرماید:

«وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدِمْتُ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ؛ زمانی که امت اسلامی گرفتار زمامداری مثل یزید بشود، باید فاتحه اسلام را خواند!»

ص: ۱۱۸

۱- . الفتوح، ج ۵، ص ۱۱.

۲- . اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۲۳.

امام حسین (علیه السلام) بعد از این جریان، صحنه دیگری از انقلاب خود را با درایت و تدبیر آغاز کرد و روانه مکه شد. در این انقلاب امام بر اساس علم ظاهری و انسانی خود (و نه علم باطنی و ولایی) یک سری اهداف ابتدایی و یک سری اهداف نهایی را در نظر گرفت. هدف ابتدایی امام این بود که با یزید بیعت نکند، زیرا با بیعت امام، مَهر تایید بر پای دو انحراف جدید می خورد. پس امام نباید بیعت می کرد ولو اینکه به هر نتیجه ای منتهی شود حتی شهادت.

هدف نهایی امام هم این است که آن دو انحراف، یعنی انحراف خلافت و تغییر ارزش های اسلامی را سر جای خود برگرداند و اصلاح نماید.

نه تنها امام حسین (علیه السلام) انقلابش عقلانی و بر اساس منطق شکل گرفت؛ بلکه افرادی هم که در رکاب امام حسین (علیه السلام) جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند، آنان نیز با هدف و بر اساس تفکر و تعقل با این انقلاب همراه شدند.

نقل شده در شب عاشورا پیکی برای «بُشربن عمرو خضرمی» خبر آورد که سپاه دیلم فرزندان را اسیر کرده و خانواده ات از تو خواسته اند که به کوفه برگردی تا برای آزادی پسران فدیه ای تهیه کنی.

او با شنیدن این خبر اظهار داشت: «امیدوارم که خداوند به من و او در برابر این گرفتاری ها پاداش دهد. دوست ندارم که فرزندم اسیر باشد و من زنده باشم.»

این سخن بشربن عمرو خضرمی به گوش امام رسید، امامی که

از سوز دل مادر و بستگان آن پسر اسیر آگاه بود. از این رو به بشر فرمود:

«رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْصِرِفَ وَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَأَعْمَلْ فِي فَكَاكِ إِيْنِكَ وَأَنَا أُعْطِيكَ فِتْمَاءَ إِيْنِكَ؛ خداوند تو را مورد رحمت قرار دهد. تو برگرد و برو، از جهت بیعت من آسوده خاطر باش. بیعت خود را از تو برداشتم، در آزادی فرزندت اقدام کن، من به قدر فدیة فرزندت و آزادی او چیزهایی به تو می بخشم.»

در این لحظه بشر باید به امامی جواب دهد که از درون دل ها آگاه است، دقایق سخت و نفس گیری بر او گذشت تا اینکه اشک در چشمانش حلقه زد و در همان حال گفت:

«هِيَهَاتَ أَنْ أَفَارِقَكَ ثُمَّ أَسْأَلُ الرُّكْبَانَ عَنْ خَبْرِكَ، لَا يَكُنْ وَاللَّهِ هَذَا أُبْدًا(۱)؛ محال است من از تو جدا شوم و سپس خبر تو را از شترسواران و قافله هایی که عبور می کنند، بگیرم! به خداوند سوگند هرگز این کار شدنی نیست و من از تو جدا نمی شوم.»

بشر آنچه در دل داشت صادقانه عرضه کرد و نشان داد سوز فراق امام زمانش چه اندازه برای او سنگین است. او اگر تنها بر اساس احساسش اقدام می کرد، می بایست برای آزادی پسرش از کربلا- می رفت؛ ولی او بعد از تفکر و تعقل، تصمیم به ماندن و همراهی امام زمانش گرفت و در این راه جانش را تقدیم نمود.

بنابراین انقلاب امام حسین (علیه السلام) با برنامه بوده و یک سیر منطقی و هدف عقلانی را دنبال می کرده و به دنبال تفکر و تعقل شکل

ص: ۱۲۰

گرفته و تنها یک انقلاب و قیام احساسی و ماجراجویانه نبود. اگر تنها یک انقلاب احساسی بود و بدون منطق و تفکر رخ می داد، مطمئناً بعد از مدت کوتاهی از ذهن ها پاک می شد و دیگر کسی برای این انقلاب و شهدای آن اشک نمی ریخت و مجلس عزاداری برپا نمی کرد.

البته از ابتدایی که امام حسین (علیه السلام) قیام کردند تا الان که در قرن ۱۵ هجری هستیم؛ در طرف مقابل، کسانی از حزب اموی بودند که تلاش می کردند قیام ابا عبدالله (علیه السلام) را یک حرکت غیرمعقول و احساسی جلوه دهند و القا می کردند که حضرت بدون برنامه و تحت تاثیر احساس وارد این میدان شده است.

اکنون هم دشمنان شیعه و اسلام، چون جاذبه های قیام عاشورا در جهان اسلام را مشاهده می کنند؛ تلاش دارند که شبهاتی درباره عاشورا بسازند و آن را گسترش دهند؛ آن ها می دانند که شیعه در پناه سه اصل بنیادی «امامت و ولایت»، «عاشورا» و «انتظار» معنا پیدا می کند، بر همین اساس می خواهند به شکل های مختلف انقلاب عاشورا را زیر سؤال ببرند تا به نوعی جلوی رشد تشیع و تفکرات آن را در جهان بگیرند؛ اما از آنجا که تاریخ، معقول و هدفمند بودن این انقلاب را ثبت کرده است، نمی توانند صدمه ای به عاشورا بزنند.

عزادارانی هم که می خواهند برای امام حسین (علیه السلام) و یاران مظلومش عزاداری کنند، باید از دو بال عقلانی و عاطفی برخوردار باشند، هم شور حسینی داشته باشند و هم شعور حسینی؛ زیرا

شور به تنهایی نمی تواند سبب بقای عزاداری و پیوند عمیق و کامل عزادار با این انقلاب شود و لذا کسانی که تنها برای شور به این عزاداری ها می آیند، همینکه محرم تمام می شود، دیگر آثاری از انقلاب حسینی در آن ها نیست، پس عزادار واقعی، هم پیروی عقلانی از عاشورا دارد و هم پیروی احساسی و عاطفی. هم برای بالا بردن شعور و معرفت خود نسبت به آموزه های دین، وارد عزاداری می شود و هم برای شور و همراهی عاطفی و احساسی.

۲. اخلاق محوری

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) از همان ابتدای دعوت دینی، یکی از اهداف بعثت خویش را چنین معرفی نمودند:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ (۱)؛ همانا بدان جهت خداوند مرا به رسالت برگزیده است که مکارم اخلاق را تکامل بخشم و انسان را با اخلاق حسنه بیارایم.»

امام حسین (علیه السلام) هم که انقلابش دنباله رو همان انقلاب نبوی است، ارکان انقلابش را بر محور اخلاق اسلامی بنا نهاده و این روحیه از ابتدا تا انتها در این انقلاب و یاران انقلابی امام (علیه السلام) موج می زند. همین ویژگی یکی از رموز ماندگاری انقلاب حسینی (علیه السلام) است.

انقلاب های بسیاری در تاریخ هست که در مسیر قیام، اخلاق را فراموش کرده و در مواقع حساس حتی انسانیت خود و طرف های

ص: ۱۲۲

مقابل را نادیده می گیرند؛ اما رفتارهای اخلاقی امام حسین (علیه السلام) در انقلاب کربلا حتی با دشمنان بسیار شگفت انگیز و قابل تأمل است.

برخورد اخلاقی امام حسین (علیه السلام) با حربن یزید ریاحی یکی از صحنه های رویارویی با دشمن در مسیر این انقلاب است.

لشگر حر حرکت می کند تا جلوی امام را بگیرد. آنگاه که از دور لشگر حر دیده می شود، امام می فرمایند: «مشک ها را پر آب کنید، این ها از راه دور می آیند و تشنه اند.» لشگر اسلام بسیج شده و مشک ها را پر می کنند. هنگامی که سپاه حر از راه می رسد، امام (علیه السلام) می فرماید: «هم به خودشان آب بدهید و هم اسب هایشان را سیراب کنید.»

علی بن طعان محاربی: می گوید من کمی با تاخیر رسیدم، دیدم همه مشغول آب خوردن هستند و کسی من را نمی بیند. ناگهان متوجه شدم که خود امام حسین (علیه السلام) به سراغ من آمد و به لهجه حجازی گفتند: «شترت را بخوابان تا آبت بدهم. شترت بلند است نمی توانم به تو آب بدهم.» من نفهمیدم که حضرت چه می گوید، چون لهجه ام عراقی بود. امام این بار فرمودند: «يَا بْنَ أَخِي إِنِّخِ الْجَمَلُ؛ پسر برادرم شترت را بخوابان» وقتی شتر را خواباندم، امام مشک آب را به من دادند. آنگاه که خواستم آب بخورم، سر مشک را درست در دست نگرفته بودم؛ آب از اطراف سر مشک می ریخت. امام فرمود: سرش را بیچان تا آب نریزد. باز من متوجه نشدم تا اینکه خود حضرت آمدند و سر مشک را بیچاندند تا من به راحتی از آن آب بخورم.»^(۱)

ص: ۱۲۳

۱- .الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۷۸.

این روحیه اخلاق محور امام است که توبه حر را می پذیرد. حری که راه را بر امام بسته و دشمنی خود را ثابت کرده بود؛ اما آنگاه که با حالت پشیمانی به نزد سپاه امام می آید، با وجود اینکه امام به او نیازی ندارد (زیرا با آمدن حر، معادلات کربلا تغییری نمی کرد)، ولی امام ذره ای کینه و نفرت نسبت به او نداشت!

حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) وقتی از دور حر را دیدند، بدون توجه به بدی و پستی اقدام قبلی او، بدون هیچ گونه سرزنشی، او را پذیرفتند و بخشیدند.

حر، از شدت شرمندگی سر به زیر و سرافکنده و هرچه امام حسین (علیه السلام) می فرمودند: تو را عفو کردم، سرش را بالا نمی آورد. زیرا او خجالت می کشید در روی ایشان نگاه کند. آنگاه امام برایش استغفار نمود و فرمود که

«أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكُ أُمَّكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (۱)

این برخوردهای اخلاقی و انسانی است که قیام کربلا را در طول تاریخ ماندگار کرده است.

اما ما عزاداران عاشورایی چگونه با همسایگان و برادران و خواهران خود برخورد می کنیم؟ آیا در روابط خانوادگی و اجتماعی خود اخلاق را سرلوحه قرار می دهیم یا بی اخلاقی را؟

متأسفانه برخی از ما همینکه با دیگری درگیر شویم، آبرو و حیثیت او را نشانه می گیریم، اخلاق و انسانیت را زیر پا گذاشته و با تهمت ها و تهدیدها و غیبت ها فرد را ناکار می کنیم!

هنگام برخورد با دوستان خود، چقدر این سیره عملی و کاربردی

ص: ۱۲۴

۱- . اللهموف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۴.

امام حسین (علیه السلام) را به کار می گیریم؟

آیا اخلاق ما، با درگیری های خانوادگی و طلاق ها رابطه ای دارد یا خیر؟

۳. رنگ خدایی داشتن

بر اساس نص صریح قرآن کریم: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ (۱)؛ آنچه نزد شماست فانی می شود، اما آنچه نزد خداست باقی است.» همه چیزها از بین می رود، مگر چیزی که رنگ الهی داشته باشد. وقتی حوادث و آدم ها رنگ خدایی پیدا می کنند ماندگار می شود.

یکی از شاخصه های انقلاب حسینی (علیه السلام) صبغه الهی بودن آن است. یعنی رنگ خدا دارد. امام حسین (علیه السلام) برای خداوند همه چیز خود را تقدیم می کند و زمانی که برای خدا چیزی را دادی، خداوند همان را برایت نگه می دارد.

اصحاب و اهل بیت (علیه السلام) ایشان نیز با صبغه الهی به میدان آمدند. چنانکه شنیده اید تنها تقاضای امام در حادثه کربلا از سپاه دشمن این بود که امشب را به ما مهلت بدهید تا به عبادت خدا پردازیم و گفته شده که در شب عاشورا صدای زمزمه عبادات اصحاب امام حسین (علیه السلام) مثل کندوی زنبور عسل بلند بود و به گوش می رسید. (۲)

آیا ما کارهایمان را برای رضای خدا انجام می دهیم، یا برای رضای دیگران؟ خشنودی خدا در تصمیم گیری ها و برنامه ریزی های ما چه جایگاهی دارد؟ چه کسانی رضایت همسر و فرزند و دوستان

ص: ۱۲۵

۱- . نحل/۹۶.

۲- . بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

و بستگان را بر رضای خدا ترجیح می دهند؟

عبادات ما چگونه برگزار می شود؟ چه مقدار به نماز اول وقت اهمیت می دهیم؟ آیا به خاطر نماز کار را تعطیل می کنیم یا ...؟

گریز و روضه

اما یکی از چیزهایی که امام حسین (علیه السلام) در انقلاب عاشورا تقدیم کرد و تا قیامت ماندگار است، فرزند شش ماهه ای است که روی دست پدر پرپر شد.

برخلاف آنچه که بعضی از دشمنان و ناآگاهان می گویند، امام حسین (علیه السلام) با برنامه و بر اساس تفکر و تدبیر، علی اصغرش را روی دست گرفت و به سوی میدان روانه شد.

«وَقَالَ يَا قَوْمِ إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي؛ اگه به من رحم نمی کنید.» «فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ» آیا به او آب دادند یا خبثت و پلیدی خود را آشکار کردند. (۱)

امام حسین (علیه السلام) حتی با نشان دادن لبان خشکیده علی اصغرش هم به دنبال نجات امت جدش رسول خداست، به امید آنکه یکی از دشمنان، دلش به رحم بیاید و با رساندن قطره آبی، خود را به امام زمانش برساند و هدایت گردد.

تا این صحنه پدیدار شد، نانجیب صدا زد حرمله، چرا داری نگاه می کنی؟

«فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ ثَلَاثِ شُعَبٍ فَذَبَحَهُ، فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْكِي وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا

ص: ۱۲۶

لِيَنْصُرُونَا فَفَقْتَلُونَا(۱)؛ در این حال مردی از آنان تیر سه شعبه ای به سوی او انداخت و ذبحش کرد. حسین (علیه السلام) می گریست و می گفت ای خدا! حکم کن بین ما و بین قومی که ما را خواندند تا یاریمان کنند، پس کشتند ما را.»

از اینجا به بعد شرایط بسیار سخت تر می شود:

«ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ؛ خون علی را در دستش ریخت و رو به آسمان پاشید.» «ثُمَّ قَالَ: هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِينِ اللَّهِ(۲)؛ فرمود: تحمل این داغ بر من آسان است؛ زیرا در محضر خدا هستم.» امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ(۳)؛ یک قطره از این خون به زمین نریخت.»

خدایی بودن عاشوراست که این صحنه ها را ماندگار می کند تا آنانکه حتی اگر بعد از حدود ۱۵ قرن اسم علی اصغر بیاید، اشک در چشمان حلقه می زند و بغض راه گلوها را می گیرد.

به روی دست پدر عاشقانه جان می داد

گلی ز باغ لبش دست باغبان می داد

سپیدی گلویش شد نشان تیر ولی

شکوه خنده خود را به او نشان می داد

کمان ابروی او دل شکار بود ای کاش

کمان سرکش دشمن کمی امان می داد

ص: ۱۲۷

۱- تذکره الخواص، سبط این جوزی، ص ۲۵۲.

۲- الهوف علی القتلی الطفوف، ص ۱۱۷.

۳- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

تمام چارستون حسین را لرزاند

سه شعبه ای که علی را تکان تکان می داد

کمی ز خون گلو را به آسمان پاشید

نمی ز خون گلو غسل آسمان می داد

به لحظه لحظه سرخ غروب عاشورا

حسین در گذر عشق امتحان می داد

ص: ۱۲۸

شب هشتم (خطرهای نفوذ دشمن در جوانان)

اشاره

ص: ۱۳۱

ایجاد انگیزه (۱)

محمد بن سلیمان از پدرش روایت می کند که روزی در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم که ابو بصیر نفس زنان وارد شد و چون در جای خود قرار گرفت، حضرت به او فرمودند: «ای ابا محمد این نفس زدنت از چیست؟» ابو بصیر گفت: «قربانت ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و اله) سالمند شده ام و استخوانم باریک گشته و مرگم نزدیک شده در صورتی که نمی دانم وضعم در آخرت چگونه است!»

امام فرمودند: «ای ابا محمد! تو هم چنین می گویی؟»

ابو بصیر گفت: «چرا چنین نگوییم؟ قربانت کردم.»

حضرت فرمودند: «ای ابا محمد! مگر نمی دانی که خدای تعالی جوانان شما را گرامی داشته و از پیران شما حیا دارد؟»

پیرمرد گفت: «قربانت، چگونه جوانان را گرامی دارد و از پیران حیا کند؟!»

حضرت فرمودند:

ص: ۱۳۳

«يُكْرِمُ اللَّهُ الشَّبَابَ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ وَيَسْتَحْيِي مِنَ الْكُهُولِ أَنْ يُحَاسِبَهُمْ (۱)؛ خداوند جوانان را گرامی داشته از اینکه عذابشان کند و از پیران حیا کند که از آن‌ها حساب بکشد.»

خداوند متعال جوانان را به سبب جوانیشان دوست داشته و احترام می‌کند، از این رو تمام پیامبران را در جوانی برانگیخت و اهل بهشت را جوان قرار داد و قرآن در روز محشر به صورت جوانی نشان داده می‌شود و امام زمان (عج) نیز در چهره یک جوان ظاهر خواهند شد.

از طرفی دوران جوانی در طول حیات انسان، دارای اهمیت و حساسیت فراوان است و از دست دادن آن، مایه خسروانی غیرقابل جبران خواهد بود. جوانی از جنبه‌های متعددی مورد توجه معصومین (علیهم) قرار گرفته است و در اشعار پارسی نیز درباره اهمیت آن و حسرت از دست دادنش شعرها سروده اند. خیام برای از دست دادن این فرصت چنین افسوس می‌خورد:

افسوس که نامه جوانی طی شد

و آن تازه بهار زندگانی دی شد

آن مرغ طرب که نام او بود شباب

افسوس ندانم که کی آمد کی شد

اما افرادی که در همین دوران با اهمیت و ارزشمند قرار دارند، در معرض آسیب‌های فراوانی هستند و می‌توان گفت بیشترین

ص: ۱۳۴

آسیب‌ها در دوران جوانی به افراد می‌رسد. از این رو، شناسایی این آسیب‌ها و راه‌های مقابله با آن، برای خود جوانان، والدین و مسئولین ضروری است. یکی از این آسیب‌ها نفوذ دشمنان در جوانان است.

مطالعه تاریخ اسلام گویای نفوذ و کارشکنی دشمنان در به ابتذال کشیدن جوانان است. جریان نفوذ دشمن در حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در شب عاشورا که با توطئه امان دادن شکل گرفت یکی از نمونه‌های نفوذ در جوانان است که با بصیرت نافذ حضرت برطرف شد. از این رو برای بهره‌برداری هر چه بهتر از دوران جوانی و حفظ جوانان از انحراف و تباهی، نیاز فراوان بر آگاهی از نقشه‌های دشمنان داریم و شناخت راه‌ها و ابزار و خطرات نفوذ دشمن در جوانان ضروری به نظر می‌رسد.

متن و محتوا

با توجه به شب هشتم محرم که به نام جوان بنی‌هاشم، حضرت علی اکبر (علیه السلام) مُزین است، برخی از خطرات و تهدیدهای نفوذ دشمن در جوانان را بررسی می‌کنیم تا ببینیم نفوذ دشمن در جوانان چه خطرهای را به دنبال دارد؟ و دشمنان برای دست‌یابی به اهداف پلید خود، از چه راه‌هایی در جوانان نفوذ می‌کنند؟

خطرهای نفوذ دشمن

۱. خطرهای اعتقادی

در پروژه نفوذ دشمن، اولین خطری که جوانان ما را تهدید

ص: ۱۳۵

می کند، خطرهای اعتقادی است، خطراتی که قلب و باورهای ناب جوان را نشانه می گیرد و ایمان و اعتقاد او را سست می کند. سستی ایمان جوانان یک جامعه، همانند سستی ستون های یک اتاق است که هر لحظه احتمال می رود، سقف اتاق آوار شده و بر سر ساکنان آن فرو ریزد.

دشمنان از قدیم الایام به دنبال سست کردن اعتقادات جوان بوده اند. داستان سامری سرشار از نکاتی است که می تواند پندهای بسیاری برای هر تمدن و فرهنگی باشد که همواره از درون پایه های اعتقادی آن جویده می شود و ریشه های حقانیت آن از سوی موش های حق نما مورد تهدید قرار می گیرد. این موش های خزننده به آرامی، عقاید و بنیادهای اصیل تفکر اسلامی را می روند و به جای آن با بدل سازی، جایگزین هایی را قرار می دهند که در نهایت فروپاشی باورهای اعتقادی و ایمانی را به همراه خواهد داشت.

امروزه اگر ما اطلاعات کافی نسبت به رادیو و تلویزیون نمی داشتیم و سامری هایی از این نادانی ما استفاده می کردند، می توانستند خود را به عنوان خدا معرفی کنند. ما باید حواسمان به آسیب های ماهواره یعنی سامری امروز باشد.

نمونه دیگری از نفوذ اعتقادی در جنگ صفین است بامداد روز پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول، خدمت عمروعاص به امویان در جنگ صفین، مایه حیات آنان شد. او در حساس ترین لحظه های جنگ، زمانی که نشانه های شکست در سپاه معاویه آشکار گشته بود دست به نیرنگی بزرگ زد و دستور داد با بستن قرآن

بر سر نیزه ها و حمل کردن قرآن بزرگ دمشق با کمک ده نفر روی نیزه ها، همه سپاهیان فریاد بزنند: ای اهل عراق! کتاب خدا بین ما و شما حاکم است (دو طرف دست از جنگ برداریم و به حکم قرآن تسلیم شویم!) امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خطاب به سپاهیان فرمود: به جنگ ادامه دهید و استقامت کنید که لحظه پیروزی فرا رسیده است و به دعوت اینان اعتنایی نکنید که فریبی بیش نیست، زیرا قبل از شروع جنگ، امام (علیه السلام) طی نامه های متعدد و سفیران فراوان، معاویه و اهل شام را دعوت به پذیرش حکم قرآن کرده بود و آنان نپذیرفته بودند و اینک که در آستانه شکست قرار گرفته بودند قرآن را دستاویز خود کرده بودند. ولی نیرنگ عمروعاص کار خود را کرد و گروه زیادی از سپاه عراق که تعداد آنها بالغ بر ۱۰ هزار نفر بود دست از جنگ برداشتند و خواستار مذاکره شدند و هر چه حضرت از مذاکره و حکمیت نهی کردند؛ اما بی توجه و حتی تهدید صحابه و اصرار بر مذاکره و ساده لوحی ابوموسی سبب برد باخت مذاکره شد.

دشمن همواره تلاش کرده تا با استفاده از ابزارهای مختلف به اعتقادات و باورهای نسل جوان و نوجوان مسلمان ضربه بزند. مقام معظم رهبری (حفظه الله) در این باره می فرمایند: «دشمن با همه ابزارهایی که برایشان ممکن بوده، حمله کرده اند به ما برای سست کردن اعتقادات دینی ما، سست کردن اعتقادات سیاسی ما، تقویت نارضایی ها در داخل کشور، جذب جوان ها به خصوص جوان های فعال و اثرگذار در سطوح مختلف برای مقاصد خودشان.»^(۱)

ص: ۱۳۷

۱- . بیانات در دیدار اعضای ستاد کنگره شهدای استان چهارمحال و بختیاری؛ ۱۳/۰۷/۱۳۹۴.

با این تفاسیر، قشر جوان و نوجوان می‌توانند مهم‌ترین جامعه هدف دشمن در اجرای پروژه نفوذ باشند تا با ایجاد تزلزل در باورهای دینی، تغییر در اعتقادات مذهبی را به ثمر بنشانند در این صورت دشمن دیگر نیاز به لشکرکشی برای سلطه بر یک جامعه را ندارد؛ بلکه روح جامعه مورد نظر خود را برای پذیرش سیاست‌های ضد دینی آماده کرده است و در این حال افراد جامعه اسلامی، میان ولایت و امامت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و ولایت یزید هیچ تفاوتی قائل نمی‌شوند و حتی پرچم لشکر یزیدیان را در دست گرفته و با افتخار علیه امام حسین (علیه السلام) شمشیر می‌کشند. اینجاست که حرمت حریم اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و اله) شکسته می‌شود و عده‌ای فقط به تماشا می‌نشینند و اینجاست که مردم کوفه سفیر امام خود را رها کرده و حتی برای کشتن او رقابت می‌کنند.

در این میان، «بصیرت افزایی» در مقابله با توطئه‌های شوم دشمنان در پروژه نفوذ بسیار کارساز خواهد بود و پادزهری بر زهر نفوذ است. اگر جوان در تحلیل مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به بصیرت لازم دست یابد، نه تنها خود می‌تواند دشمن را بشناسد و در جبهه او قرار نگیرد، بلکه برای خنثی‌سازی دسیسه‌های دشمنان با دانش و منطق تلاش نماید.

۲. خطرهای اخلاقی

یکی دیگر از خطرهای نفوذ دشمن، خطرهای اخلاقی است. در این مورد ترویج بی‌بندوباری و فساد اخلاقی از اهداف نفوذ

دشمن در بین جوانان است.

این توطئه در دستگاه یزیدی نمود جدی داشته و خود یزید به این فساد اخلاقی مبتلا بوده است. ابن کثیر در این باره عبارتی دارد که به اشتها یزید در این کار تصریح می کند: «او به چنگ و نوشیدن شراب و موسیقی و شکار و برگزیدن مردان و زنان خواننده و سگ و جانوران شاخ زن همچون قوچ و خرس و بوزینه علاقه داشت و هر روز صبح که از خواب بر می خواست، مست بود.»^(۱)

حتی برخی از مورخان یزید را پیشگام فسادهای اخلاقی شمرده اند: «یزید بن معاویه نخستین فرد بود که آشکارا شراب نوشید و نسبت به موسیقی و شکار و گزیدن کنیزان آوازه خوان و امردان و سرگرم شدن با بوزینگان به گونه ای که مترفان را به خنده وا دارد و جنگ دادن سگ و خروس، از خود شیفتگی نشان می داد.»^(۲)

امروز نیز وقتی دشمنان اسلام در جبهه های نظامی با تجربه تلخ شکست مواجه شده اند، تصمیم گرفتند در جبهه فرهنگی و از طریق حمله به ارزش ها و اخلاقیات دینی مسلمانان وارد عمل شوند و بدین ترتیب از درون به اسلام حمله کردند تا آنجا که روز به روز تهاجمات آن ها در این عرصه پیچیده تر و مرموزانه تر گشته است.

مقام معظم رهبری (حفظه الله) تعابیر دقیقی را در این مورد به کار برده اند؛ تعابیری چون: تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی، براندازی فرهنگی، ناتوی فرهنگی و جنگ نرم و در نهایت به

ص: ۱۳۹

۱- . البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲- . معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۴.

مسئله نفوذ فرهنگی، فکری و سیاسی بارها اشاره فرموده اند تا هرچه بیشتر مردم، دانشجویان و جوانان را به خطرات این مسئله و اهمیت مقابله با آن توجه دهند.

ایشان در یکی از سخنانشان می فرمایند: «دشمن از راه اشاعه فرهنگ غلط - فرهنگ فساد و فحشاء - سعی می کند جوان های ما را از ما بگیرد. کاری که دشمن از لحاظ فرهنگی می کند، یک تهاجم فرهنگی بلکه باید گفت یک شیخون فرهنگی و یک قتل عام و غارت فرهنگی است»^(۱)

از مهم ترین ابزارهای فرهنگی برای تخریب اخلاق، گسترش فساد اخلاقی است. فساد اخلاقی اعم از راه ها و روش های ضد فرهنگی است که ممکن است از عناصر داخلی گرفته شده و یا از فرهنگ بیگانه وارد جوانان گردد. از جمله مفسد اخلاقی، گسترش فساد جنسی در بین جوانان است. فیلم های ویدیویی، برنامه های تلویزیونی ماهواره ای، مجلات و تصاویر مبتذل کاتالوگ کالاهای لوکس و تبلیغات روانی که از این ابزارها نشأت می گیرد، همگی سعی دارند تا قشر جوان جامعه ما را در فساد جنسی فرو برند.

امیر المومنین علی (علیه السلام) می فرمایند:

«مَنْ أَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَكَهَا مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ فَقَدْ أَهْلَكَهَا»^(۲)؛ هر کسی که نفس خود را اصلاح کند مالک آن شده و هر کسی نفس خود را رها سازد آن را هلاک ساخته است.»

ص: ۱۴۰

۱- .بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در دیدار با فرماندهان گردان عاشورا، ۲۲/۴/۷۱.

۲- .غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۵۷۹.

پیروی از هوای نفس یکی از نمونه های فساد اخلاقی است به آن جهت که آدمی را به سوی پایین و در مسیر سقوط قرار می دهد آن را هوی نامیده اند.

استاد شهید مرحوم آیت الله مطهری در کتاب «آشنایی با قرآن» قصه پر غصه اندلس اسلامی را این گونه شرح می دهد: «تاریخ بشر نشان می دهد که هر گاه قدرت های حاکم می خواهند جامعه ای را تحت سلطه خود قرار دهند و آن را استثمار کنند، تلاش می کنند تا روح جامعه را فاسد کنند و برای این منظور تسهیلات شهوت رانی را برای مردم مهیا می کنند و آن ها را به شهوت رانی ترغیب می کنند. نمونه عبرت انگیزی از این شیوه کثیف، فاجعه ای بود که در اسپانیای مسلمان برای مسلمانان اتفاق افتاد.

مسیحیان برای خارج کردن اسپانیا از چنگ مسلمانان، از راه فاسد کردن روحیه و اخلاق جوانان مسلمان وارد عمل شدند تا آنجا که توانستند وسایل لهو و لعب و شهوت رانی را به سهولت در اختیار مسلمانان قرار دادند و در این کار تا آنجا پیش رفتند که حتی سرداران و مقامات دولتی را نیز فریفتند و آنان را آلوده ساختند و به این ترتیب توانستند عزم، اراده، نیرو، شجاعت، ایمان و پاکی روح مسلمین را از میان بردارند آن ها را به آدم هایی زبون، ضعیف، شهوت ران، شراب خوار و زن باره مبدل کنند و پرواضح است که غلبه و پیروزی بر چنین مردمی کار دشواری نیست.»

یکی دیگر از خطرات نفوذ دشمن در نسل جوان، خطرهای اجتماعی است. نمونه جریان آن در داستان حضرت موسی (علیه السلام) و بلعم باعورا است که حضرت موسی (علیه السلام) برای نجات ملت انطاکیه راهی جز سرکوبی ستمگران و فتح آن شهر و حومه نمی دید، برای اجرای این امر سپاهی به فرماندهی یوشع و کالب تشکیل داد و آن سپاه را به سوی انطاکیه رهسپار کرد.

عده ای از مردم اغفال شده انطاکیه گرد عابد خود بلعم باعور که اسم اعظم را می دانست جمع شده از او خواستند تا درباره حضرت موسی (علیه السلام) و سپاهش نفرین کند، بلعم در ابتدا این پیشنهاد را رد کرد، ولی بعد بر اثر هواپرستی جواب مثبت به آن ها داد، سوار بر الاغ خود شد تا به سر کوهی که سپاه حضرت موسی (علیه السلام) از بالای آن پیدا بودند برود و در آنجا در مورد حضرت موسی (علیه السلام) و سپاهش نفرین کند، ولی در آنجا هر چه فکر کرد تا اسم اعظم را به زبان آورد و نفرین کند به یادش نیامد.

او که تیرش به هدف نرسیده بود و به طور کلی از دین و ایمان سرخورده شده بود، برای سرکوبی سپاه حضرت موسی (علیه السلام) راه عجیبی را به مردم انطاکیه پیشنهاد کرد که همواره برای شکست هر ملتی، استعمارگران از همین راه استفاده می کنند، آن راه و پیشنهاد، این بود.

مرد انطاکیه از راه اشاعه فحشاء و انحراف جنسی و برداشتن پوشش و حجاب از زنان و دختران وارد عمل گردند، دختران و زنان زیبا چهره و خوش اندام را با وسایل آرایش بیاریند و آن ها را

همراه اجناس مورد نیاز به عنوان خرید و فروش وارد سپاه حضرت موسی (علیه السلام) می کنند و سفارش کرد که هر گاه کسی از سربازان سپاه حضرت موسی (علیه السلام) خواست قصد سوء با آن دختران و زن ها کند مانع او نشوند.

آن ها همین کار را انجام دادند طولی نکشید که سپاه حضرت موسی (علیه السلام) با نگاه های هوس آلود خود که به پیکر عریان زنان کردند کم کم در پرتگاه انحراف جنسی قرار گرفتند تا آنجا که نوشته اند بیست هزار نفر از سپاه حضرت موسی (علیه السلام) به خاک سپاه افتادند و با وضع ننگینی سقوط کردند(۱).

امروزه نیز دشمن با ورود مدهای مبتذل لباس های زنانه و مردانه در بین جوانان به دنبال نفوذ در آنان است. حتی در داخل کشور عده ای با استفاده از امکانات داخلی، در تولید و توزیع لباس های مبتذل دست دارند. لازم به یادآوری است که مبنای کار این گونه تولیدکنندگان، مجلات و نیز مدل لباس های غربی است که وارد کشور می گردد.

از دیگر اقدامات پروژه نفوذ در فضای اجتماعی، ایجاد روحیه مدگرایی و اخلاق خاص ترویج کنندگان این مدها است که ترویج کننده ارزش های ضد اخلاقی از جمله هم جنس بازی و برقراری روابط آزاد جنسی و... هستند.

توزیع و گسترش مصرف موارد مخدر و مشروبات الکلی از دیگر خطرات نفوذ اجتماعی است که دشمن با گسترش فساد و نابود کردن توان علمی و فکری نیروهای جوان جامعه می باشد که متأسفانه در سال های اخیر افزایش چشمگیری داشته است.

ص: ۱۴۳

یکی دیگر از خطرات نفوذ دشمن در بین جوانان خطرهای اقتصادی است. برخی از جامعه شناسان همواره در تحلیل علل انحرافات جامعه، اثر بسزایی برای عامل اقتصادی و فقر قائل اند و بعضی دیگر نیز بر این عقیده اند که تبعیض های قومی و نژادی که باعث بیکاری یا کم کاری می شود، عاملی برای گرایش به سوی کجروی است. از دیدگاه اسلامی تأثیر عوامل اقتصادی بر انحرافات اجتماعی هرگز قابل انکار نیست، افراد ضعیف النفسی چون عمر بن سعد که حرص و طمع چشمانش را کور کرده بود، در همان ابتدای امر اعتراف می کرد:

فَوَاللَّهِ مَا أَذْرِي وَإِنِّي لَوَاقِفٌ

أُفَكِّرُ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرَيْنِ (۱)

یعنی به خدا سوگند، نمی دانم و من سرگردان مانده و در کار خویش اندیشه می کند بر دو خطر (یکی جنگیدن با امام حسین (علیه السلام) برای به دست آوردن امارت ری و دیگری بدنام شدن در بین امت اسلامی)

عمر سعد در روز عاشورا در جواب بریر که او را نصیحت می کرد، گفت: «راست می گویی ای بریر! هر کس با حسین بن علی (علیه السلام) و فرزندان او جنگ کند و حق ایشان را از ایشان بگرداند، جای او در آتش دوزخ باشد، لکن ای بریر ملک ری بزرگ است و ولایتی پر نعمت که ترک آن نتوانم گفت... شقاوت بر من مستولی شده

ص: ۱۴۴

۱- . مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۹۸.

و نعمت و جاه و حرمت و دولت را در چشم من بیاراسته، می دانم که بد می کنم؛ اما چه کنم.»^(۱)

نمونه دیگری از این اشخاص، سنان بن انس است که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و اسب دواندن بر پیکر مطهرش، بر خیمه عمر بن سعد ایستاد و شعری خواند که حاکی از دنیاطلبی او بود:

أَوْ قَرَّكَابِي فَضْهَ وَ ذَهَبَ

أَنَا قَتَلْتُ سَيْدَ الْمُحَجَّبِ^(۲)

یعنی رکابم را از طلا و نقره سنگین کن که من سلطان پرده دار را کشته ام.

از دومین سخنرانی امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا به خوبی برمی آید که امام (علیه السلام) به عامل نفوذ اقتصادی و تأثیرات آن توجه بسیاری داشتند، آنجا که فرمودند:

«وَقَدْ مَلِئْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبَعُ عَلَي قُلُوبِكُمْ^(۳)؛ و در اثر غذاهای حرام و لقمه های غیر مشروعی که شکم های شما از آن انباشته شده است، خدا این چنین بر دل های شما مهر زده است»

امروزه نیز دشمن درصدد است از طریق مسائل اقتصادی، راه نفوذ خود را دوباره در ایران باز کند. از مهم ترین مصادیق نفوذ اقتصادی دشمن در اختیار گرفتن زمام کالاهای استراتژیک

ص: ۱۴۵

۱- الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، ج ۱، ص ۸۹۸.

۲- انتساب الاشراف الجزء الرابع، القسم الثاني، ص ۲۰۵.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸.

کشور است. به هر حال هر اقتصادی برای رتق وفتق امور جاری خود یک نیازهای اساسی دارد. مثل گندم، روغن، برنج و ... که عمدتاً تحت عنوان کالاهای اساسی از آن ها یاد می شود. اکنون این خطر وجود دارد که دشمن با استفاده از وابستگان خود چرخه تأمین این کالاها را زیر چتر خود بگیرد و در بزنگاه ها از این مجرا برای نفوذ استفاده کند. دشمن نشان داده است در مقاطع موردنیاز، از هیچ اقدامی فروگذار نمی کند.

از دیگر مصادیق نفوذ اقتصادی دشمن ترویج کالای غیر ایرانی و استفاده آن در سبک زندگی ایرانی است همچنین رؤیایپردازی جوانان برای پول دار شدن در یک شب، با استفاده از بازاریابی شبکه ای که در سال های اخیر با برنامه های کویست و گل کویست در کشور شکل گرفت و بسیاری از جوانان را مبتلا کرد و سرمایه های فراوانی با این روش از کشور خارج شد.

۵. خطرهای سیاسی

یکی دیگر از خطرات نفوذ دشمن در بین جوانان خطرات سیاسی است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه فرمود: «مَنْ نَامَ لَمْ يَنْمَ عَنْهُ»^(۱) اگر ما در جبهه نبرد خوابمان برد، معنایش این نیست که سرباز خط مقابل هم خوابش برده؛ نه او بیدار است؛ منتظر است ما خوابمان ببرد تا بر سر ما بتازد. در میدان نبرد، کارزار همیشه نظامی نیست؛ گاهی سیاسی است؛ مقام معظم رهبری (حفظه الله) درباره نفوذ سیاسی می فرمایند: «نفوذ سیاسی هم این است که در مراکز تصمیم گیری و اگر نشد تصمیم سازی نفوذ بکنند. وقتی

ص: ۱۴۶

۱- . نهج البلاغه، نامه ۶۲.

دستگاه های سیاسی و دستگاه های مدیریتی یک کشور تحت تأثیر دشمنان مستکبر قرار گرفت، آن وقت همه تصمیم ها در این کشور بر طبق خواست و میل و اراده مستکبرین انجام خواهد گرفت.»^(۱)

ایشان در فرمایشی دیگر می فرمایند: «نفوذ امنیتی چیز کوچکی نیست، اما در مقابل نفوذ فکری و فرهنگی و سیاسی، کم اهمیت است.»^(۲)

یکی از مصادیق نفوذ سیاسی در بین جوانان مربوط به جریان فتنه ۸۸ است که کشور را به طور جدی تهدید کرد. براندازی نظام همواره راهبرد اصلی آمریکا علیه ما بوده است، اما ناکامی های پی در پی، این کشور را وادار نمود که راهبرد تعدیل و تغییر رفتار را ترجیح دهد. این در حالی است که فتنه ۸۸ باعث شد تا آمریکا تصور کند فرصت برای بازگشت به راهبرد اصلی و احیاناً تحقق آن فرارسیده است. لذا با آغاز اردو کشی های خیابانی و آشوب های پس از انتخابات ۸۸ در تهران، به حمایت صریح از آن پرداختند و حتی اروپاییان نیز با نادیده گرفتن شورای امنیت و تصمیمات آن، به سوی تحریم های فرا قطعنامه ای ناشی از تصمیمات شورای امنیت رو آوردند که مجموعه ای از تحریم اقلام نظامی، صادراتی و وارداتی، سرمایه گذاری، مسافرت، حمل و نقل، همکاری های فنی و برخی موارد دیگر را در بر می گیرد.

اما عامل نجات بخش از فتنه بصیرت دهی عاشورا و تفکر امام حسین (علیه السلام) بود که دوباره محرم و صفر اسلام و انقلاب اسلامی ایران را حفظ کرد. خاصیت کشتی امام حسین (علیه السلام) نجات بخشی

ص: ۱۴۷

۱- .بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی: ۱۳۹۴/۰۶/۲۵.

۲- . همان.

فردی و اجتماعی است که در دوره های مختلف وقتی افراد و جوامع به آن چنگ زدند از آفات و آسیب ها در امان مانده اند.

چه تعداد از جوانان در محرم با توسل به امام حسین (علیه السلام) توبه کردند؟ چه تعداد از جوامع با تفکر ظلم ستیزی امام حسین (علیه السلام) از یوق ستم ظالمان نجات پیدا کردند؟

گریز و روضه

برنامه نفوذ دشمن در جوانان حتی در حساس ترین لحظات واقعه کربلا- ادامه یافت. در کربلا- هنگامی که علی اکبر (علیه السلام) وارد میدان شد، از آنجا که مادرش دخترزاده ابوسفیان بود، یک نفر از لشکریان ابن سعد با صدای بلند به او گفت: یا علی! چون تو با امیرالمؤمنین یزید قرابت و خویشاوندی داری و ما دوست داریم، حق رحم را مراعات کنیم، حاضریم به تو امان بدهیم و از جنگ با تو، صرف نظر نماییم.

حضرت علی اکبر (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: قرابت و خویشاوندی من با رسول خدا (صلی الله علیه و اله) مقدم بر آن و شایسته تر بر رعایت است. پس از آن حمله شدیدی کرد و در ضمن حمله با این شعر، خود و هدفش را معرفی می فرمود:

انا علی الحسین بن علی

نحن و رب البیت! اولی بالنبی

تا الله لا یحکم فینا ابن الدعی

أضرب بالسیف احامی عن ابی

ص: ۱۴۸

منم علی پسر حسین بن علی، سوگند به خدای کعبه که ما اولی به پیغمبریم، به خدا قسم نباید این فرزند فرومایه بر ما حکومت کند، با این شمشیر بر شما می تازم و از پدرم، حمایت می کنم و این شمشیر را آن چنان بر شما فرود بیاورم که درهم بیچید، مانند شمشیر زدن جوان هاشمی قریشی حضرت علی اکبر (علیه السلام) نخستین نفر از بنی هاشم بود که به میدان رفت. هرکسی از بنی هاشم اذن میدان می خواست، امام اجازه نمی داد؛ اما تا فرزندشان اذن خواست، امام به ایشان اجازه میدان رفتن داد. در دل امام غوغایی بر پا شد در مقاتل آمده، آقا صدا زد: علی جان! می خواهی بروی برو، ولی کمی خرامان خرامان برو تا بیشتر بتوانم بینم. نگاهی مأیوسانه به او کرد و گفت:

«فَقَالَ اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدُ عَلَيْهِمْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ ابْنُ رَسُولِكَ وَ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ وَ كُنَّا إِذَا اسْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ (۲)؛ خدایا! خودت بر این قوم شاهد باش که به سوی آن ها جوانی رفت که از نظر جمال و کمال و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به رسول تو است و ما هر گاه مشتاق دیدار پیامبر تو بودیم به چهره علی اکبر می نگریستیم.»

حضرت علی اکبر (علیه السلام) وارد میدان شد و جنگی حیدری کرد. در مقتل آمده ۱۲۰ مرد از سواران دشمن را کشت، تشنگی بر ایشان

ص: ۱۴۹

۱- . تسلیه المجالس و زینه المجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص: ۳۱۱.

۲- . اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، ص ۱۱۳.

چیره گشت و نزد پدر برگشت:

«يا أَبَاهُ! الْعَطَشُ قَتَلَنِي ثِقْلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي(۱)؛ پدر جان! شدت تشنگی مرا کشته و سنگینی اسلحه مرا به زحمت انداخته» امام حسین (علیه السلام) گریه کردند و فرمودند: محبوب دلم! صبر کن. به زودی رسول خدا تو را سیراب خواهد کرد که بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد.»

اما آه از آن لحظه ای که جوان غریبانه پدرش را صدا زد! چه گذشت لحظه ای که حضرت با بدن قطعه قطعه شده فرزندش روبرو شد؟

سخت است پیش چشم بابا

غلطیده به خون جوان بمیرد

از بهر پدر عصای پیرست

ای وای که پیش از آن بمیرد

حضرت آدم (علیه السلام) وقتی چشمش به سر شکسته پسرش افتاد، صیحه و ناله اش بلند شد، از آن پس آدم (علیه السلام) از فراق نور دیده، شب و روز تا چهل شبانه روز گریه می کرد. حضرت یعقوب (علیه السلام) لباس خونی فرزندش را دید چهل سال گریست تا اینکه چشمانش سفید شد با اینکه می دانست فرزندش زنده است؛ اما جگرها بسوزد برای آن پدری که وقتی بالای سر پسرش رسید، دید علاوه بر این که سر و صورتش پر از خون است تمام بندش هم

ص: ۱۵۰

۱- . تسلیه المجالس و زینه المجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص: ۳۱۱.

قطعه قطعه شده است به قدری این بدن پاره پاره شده که توان برداشتن بدن را ندارد.

جوانان بنی هاشم بیاید

علی را بر در خیمه رسانید

خدا داند که من طاقت ندارم

علی را بر در خیمه رسانم

ص: ۱۵۱

شب نهم محرم (اهداف دشمنان برای نفوذ در انقلابیون)

اشاره

ص: ۱۵۳

در حادثه کربلا سه شخصیت متفاوت، نقش آفرینی کرده اند:

اول: امام حسین (علیه السلام)، که به هیچ قیمتی تسلیم حرف باطل نمی شود و تا آخرین نفس، پای انقلاب خود می ایستد و جان خویش و عزیزانش را در این راه تقدیم می کند و به آنچه که اهل باطل از ایشان می خواهند تن در نمی دهد. آری، حسینیان از آب می گذرند، اما از آبرو نه. همین آبرو پایه های انقلاب ایشان را شکل داده و سبب شده اکنون نیز راه آن ادامه یابد.

دوم: یزیدی که همه را تسلیم خود می خواهد و مخالفان را تحمل نمی کند. سرِ حرفش می ایستد و نوه پیغمبر خدا (صلی الله علیه و اله) را سر می برد. بی آبرویی را به جان می خرد تا به چیزی که می خواهد برسد. او نیز در راه خود ذره ای شک ندارد.

سوم: عمرِ سعدی که بر اساس نقل های تاریخی تا روز هشتم ماه محرم هنوز در تردید به سر می برد. هم دنیا را می خواست هم آخرت. هم به دنبال رضایت گرفتن از امام حسین (علیه السلام) بود و هم

ص: ۱۵۵

به دنبال جذب منافعی که از یزید به او می رسید. اماراتِ ری را همراه با احترامِ مردم می خواست. نه حاضر بود از قدرت بگذرد و نه از خوشنامی. هم آب می خواست و هم آبرو! اما عاقبت عمرِ سعد نه سهمی از قدرت برد و نه از خوشنامی! نه دنیا دارد و نه آخرت و به هیچکدام از چیزهایی که می خواست، نرسید.

برای اینکه بتوانیم این قضیه را بیشتر واکاوی کنیم، باید به چند سؤال زیر پاسخ دهیم:

چرا یزید و عبیدالله ابن زیاد، عمرسعد را برای مقابله با انقلاب امام حسین (علیه السلام) انتخاب می کنند؟ و چرا آنان از افراد دیگر و نزدیکان خود استفاده نکردند؟ چرا یزیدی و عبیدالله یقین داشتند که تنها عمر سعد می تواند اهدافی که برای فتنه هایشان در نظر داشتند را محقق نماید؟ و اصلاً چرا تمام هم و غم عبیدالله بزرگان کوفه بود و به هر نحوی حتی با بستن دروازه های کوفه، اجازه الحاق بزرگان به لشکر ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) را نداد؟

متن و محتوا

جنگ میان اسلام اهل بیت (علیه السلام) و اسلام بنی امیه، و به تعبیری، درگیری میان حق و باطل، قدمتی به درازای تاریخ اسلام، دارد. از ابتدای اسلام، بنی امیه به عنوان نماد جبهه باطل و نفاق داخلی در میان امت اسلام در یک طرف قرار داشته و اهل بیت (علیه السلام) به عنوان نماد جبهه حق، در طرف دیگر.

امام صادق (علیه السلام) در این خصوص فرموده اند:

«إِنَّا وَ آلُ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ

وَقَالُوا كَذَبَ اللَّهُ قَاتَلَ أَبُو سُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ وَقَاتَلَ مُعَاوِيَةَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَقَاتَلَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَالسُّفْيَانِيَّ يِقَاتِلُ الْقَائِمَ (۱)؛ ما و خاندان ابوسفیان، دو خانواده هستیم که به جهت خداوند با یکدیگر دشمنی کردیم. ما خداوند را تصدیق کردیم و آن ها تکذیبش کردند. ابوسفیان با پیامبر (صلی الله علیه و اله) جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب (علیه السلام) و یزید با حسین بن علی (علیه السلام). سفیانی نیز با قائم (علیه السلام) خواهد جنگید.»

قرائن و ظواهر نشان می داد که در زمان حکومت معاویه و یزید، درک این روایت امام صادق (علیه السلام) برای افراد زیادی ممکن نبوده است؛ زیرا خاندان ابی سفیان یک سیر به ظاهر اسلامی را برای مسیر حکومت خود معین کرده بودند. مثلاً معاویه با ظاهری اسلامی حکومت را در دست داشت و تا پایان عمر از ظاهرسازی و فریب دست برداشت و سعی می کرد برای تصمیمات و سیاست های ضد اسلامی خود، دلایل اسلامی مهیا نماید تا آنجا که حتی برای مخدوش نمودن چهره امیرمؤمنان از جعل روایات پیامبر (صلی الله علیه و اله) استفاده می کرد و این یعنی استفاده از ابزارهای دینی برای براندازی اصل دین.

او با همین روش، مردم شام را سال ها در گمراهی نگه داشت و سپس دامنه این گمراهی را به مرکز خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز کشاند! به نحوی که پس از آن حضرت با نفوذ در میان سپاهیان امام حسن مجتبی (علیه السلام) به آسانی لشگر دوازده هزار نفری آن حضرت را متفرق ساخت.

ص: ۱۵۷

با روی کار آمدن یزید و نوع تفکر او، پروژه جدید اسلام ستیزی آغاز شد. یزید از همان ابتدا با اسلام به مخالفت پرداخت و دیگر پایبند به ظواهر اسلام نبود. این اقدام او با زمینه سازی معاویه اتفاق افتاد.

سره‌های مقدّس شهیدان کربلا را وارد مجلس یزید ساختند، یزید در حالی که با چوب دستی خود بر لب و دندان امام حسین (علیه السلام) می زد، این اشعار را می خواند:

لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا

خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدْرٌ شَهْدُوا

جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ (۱)

فرزندان هاشم (رسول خدا) با سلطنت بازی کردند، و در واقع نه خبری (از سوی خدا) آمده بود و نه وحیی نازل شده! کاش بزرگان من که در جنگ بدر کشته شده بودند، امروز می دیدند که قبیله خزرج چگونه از ضربات نیزه به زاری آمده است! در آن حال، از شادی فریاد می زدند و می گفتند: ای یزید! دستت درد نکند! امروز کیفر ماجرای بدر را به آنان دادیم و همانند بدر با آنان معامله کردیم و در نتیجه برابر شدیم!

عبارات فوق، اصلی ترین هدف یزید را مشخص نمود و آن براندازی کامل دین اسلام بود. اما متأسفانه برخی از مؤمنان

ص: ۱۵۸

فرب حيله هاى وى را خوردند و بعد از اميدوارى به ايشان، عليه امام حسين (عليه السلام) شمشير كشيدند.

آياتى از قرآن كريم، نسبت به دلخوش بودن به دوستى يهوديان و مسيحيان به ما هشدار مى دهد:

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ (۱)؛ هرگز يهود و نصارى از تو راضى نخواهند شد، مگر آنكه پيروى از آيين آن ها كنى»

صاحب مجمع البيان در تفسير اين آيه چنين آورده است: يهود و نصارى از پيامبر اسلام (صلى الله عليه و اله) درخواست متاركه جنگ و آتش بس نموده و چنين وانمود كردند كه بعد از متاركه و مهلت دادن، اسلام را پذيرفته و از او پيروى كنند. از اين رو خداوند پيامبرش را از موافقت آنان نااميد ساخته و فرمود:

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»

برخى هم گفته اند: پيامبر اكرم (صلى الله عليه و اله) سعى و كوشش فراوان مبذول مى داشت تا آنان را راضى كرده و در دين اسلام وارد شوند، از اين نظر به آن حضرت دستور داده شده كه در اين راه سعى و كوشش به كار مير، بلكه دستور الهى را كه عبارت از مجاهده و جنگ با آنان است مورد عمل قرار ده.

اين جمله دلالت مى كند بر اينكه در هيچ حال خشنود كردن آنان ممكن نيست؛ زيرا خداوند خشنودى آنان را فقط در يك صورت عملى مى داند و آن وقتى است كه پيامبر اسلام (صلى الله عليه و اله) يهودى و يا

ص: ۱۵۹

نصرانی شود و چون این معنی ممتنع است پس خشنود کردن آنان نیز همین نحو است. (۱)

این آیه و آیه های مشابه قرآن به ما هشدار می دهد که باید نسبت به نقش های دولت های اروپا و آمریکا که اکثراً مسیحی اند؛ و در راستای منافع دولت یهودی غاصب فلسطین گام بر می دارند، هوشیار باشیم.

رابطه اقتصادی و تجاری و علمی ما نیز باید همراه با هوشیاری پیگیری شود و همواره در این داد و ستدها این آیه را چراغ راه خود قرار دهیم:

«لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً (۲)؛ خداوند هیچ گاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نخواهد نمود.»

هشدارهای قرآنی بیانگر آن است که خدا نمی خواهد غیر مسلمین، بر اهل ایمان و مؤمنین مسلط باشند. ما هم باید این نفوذ ناپذیری را در خودمان به وجود بیاوریم.

در دوره کنونی ما هم وضع بدین منوال است، با یک تفاوت که در صدر اسلام، حکومت با پیامبر بود؛ ولی الان با یهود و نصاری (آمریکا و و به تعبیری استکبار جهانی) در حالی که قرآن به ما تذکر می دهد: تا وقتی که مثل آن ها نشوید و دین و سنت های خود را کنار نزنید؛ دشمن از شما راضی نمی شود.

بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران می فرماید: «ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، صهیونیست ها و امریکا و شوروی در تعقیبمان

ص: ۱۶۰

۱- ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۸.

۲- نساء/۴۱.

خواهند بود تا هویت دینی و شرافت مکتبی مان را لکه دار نمایند. بعضی مغرضین، ما را به اعمال سیاست نفرت و کینه توزی در مجامع جهانی توصیف و مورد شماتت قرار می دهند و با دلسوزی های بی مورد و اعتراض های کودکانه می گویند: جمهوری اسلامی سبب دشمنی ها شده است و از چشم غرب و شرق و ایادی شان افتاده است! که چه خوب است [به] این سؤال پاسخ داده شود که ملت های جهان سوم و مسلمانان، و خصوصاً ملت ایران، در چه زمانی نزد غربی ها و شرقی ها احترام و اعتبار داشته اند که امروز بی اعتبار شده اند!«(۱)

بنابراین در طول تاریخ همواره حق و باطل در میدان های مختلف، با هم درگیری هایی داشته اند. یکی از آن درگیری های بزرگ، حماسه کربلا است که گرچه ظاهراً به شکست گروه حق انجامید؛ ولی طبق آیه شریفه: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» گروه باطل با آن همه قساوتی که به خرج دادند؛ نتوانستند پیروز نهایی باشند و از آن ها اثری باقی نیست، ولی راه سید و سالار شهیدان و یارانش، روز به روز بیشتر تجلی پیدا می کند.

بازهم تکرار می کنیم که هدف اصلی یزیدیان از نفوذ در مؤمنان، براندازی اصل دین اسلام است.

سایر اهداف دشمن از نفوذ

الف) تغییر نگاه و تفکر افراد مؤثر

اشاره

در صحنه کارزار کربلا این هدف نمود خاصی داشته و افراد

ص: ۱۶۱

۱- وصیتنامه سیاسی - الهی امام، ج ۲۱، پیام به ملت ایران در سالگرد کشتار خونین مکه و قبول قطعه نامه ۵۹۸.

متعددی مورد این هدف قرار گرفته اند. برخی از آن ها عبارتند از:

۱. عمر سعد

از سیاست های معاویه برخوردار با دین به وسیله ابزاری های دینی بود، یزید نیز همین سیاست را به کار می گرفت و انتخاب عمر سعد بر همین مبنا اتفاق افتاد.

عمر سعد پسر سعد بن ابی وقاص، یکی از سرداران صدر اسلام است. او در سن نوجوانی همراه پدر در فتح عراق شرکت کرد (سال ۱۷ه ق). پدرش از بزرگان محسوب شده و سردار جنگ علیه ایران بود و از اعضای شورای شش نفره خلافت بعد از عمر محسوب می شد.

در حادثه کربلا، عبیدالله بن زیاد با زیرکی به دنبال شخصیتی می گشت که از موقعیت خوبی در میان مسلمین برخوردار بوده و اثرگذاری او و قدرت تخریب بالای او زبانزد باشد. او بعد از تلاش و کوشش بسیار، عمر سعد را برای این هدف انتخاب نمود. بنابراین انتخاب عمر سعد آگانه و با دقت تمام صورت گرفته است.

۲. شریح ابن حارث کندی

شریح بن حارث، قاضی معروف کوفه و وابسته به امویان بود. او در زمان عمر به قضاوت کوفه منصوب شد و مدت شصت سال این شغل را داشت. اولین مداخله شریح در آغاز انقلاب کربلا، مربوط به بیعت هفتاد تن از بزرگان کوفه همچون: حبیب بن مظاهر، محمد بن اشعث، مختار ثقفی، عمر بن سعد و دیگران در حضور شریح و شاهد گرفتن وی بر هواداری آل علی (علیه السلام) و دعوت

ص: ۱۶۲

از امام حسین (علیه السلام) برای سپردن حکومت کوفه به او بود. (۱) ولی صرف نظر از پیمان شکنی بیشتر این بزرگان، خود شریح نیز به محض ورود عیدالله به کوفه در دارالاماره حضور یافت و بدون در نظر گرفتن تعهد بر وفاداری با آل علی (علیه السلام)، به جرگه مخالفین آن ها پیوست و یکی از مشاورین درگاه عیدالله گردید. (۲)

عیدالله نیز که جهت رسیدن به مقاصد خود به حمایت اشخاصی همچون شریح قاضی، نیاز داشت، از او استقبال کرد. چرا که در میان مردم مقدس مآب کوفه، شریح از شخصیت ممتازی برخوردار بود. (۳)

ب) تخریب مظاهر اسلامی

اشاره

هدف دیگر یزیدیان از نفوذ در میان مسلمانان، تخریب مظاهر اسلامی بوده است. این هدف نیز در قالب های زیر رخ داده است:

۱. تلاش برای تخریب شأن و جایگاه امامان (علیه السلام)

عیدالله بن زیاد برای دست یابی به این هدف، ابتدا با تدوین برخی از قوانینی که در ذیل بدان اشاره می شود، از ورود معارف اهل بیت (علیه السلام) به سرزمین خود جلوگیری کرد:

* منع از رفت و آمد محدثین سایر بلاد اسلامی به حوزه حکومتی خود؛ (عدم اجازه معاویه به ابوذر که تبعیدی عثمان به دمشق بود، برای ماندن در این منطقه، به همین دلیل بود. بعدها نیز هر کسی که به شام می آمد و معاویه متوجه می شد که افکار او ممکن است ذهن مردم شام را، به قول او، فاسد کند، وی را از شام بیرون می کرد). (۴)

ص: ۱۶۴

۱- تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۷، ص ۲۹۲۲-۲۹۲۳.

۲- همان، ص ۲۹۱۸.

۳- حماسه حسینی (علیه السلام)، ج ۱، ص ۴۲۴.

۴- الفتوح، ج ۲، صص ۳۶۱ - ۳۶۰.

* جلوگیری از خروج و اقامت شامیان در خارج از شام به مدت طولانی؛

* جلوگیری از کتابت و نقل احادیث نبوی (علیه السلام) در شام و ترویج علوم و فنون دیگر به جای علم حدیث (همین امر منشأ ورود بسیاری از اسرائیلیات و فرهنگ ساختگی یهود به کتب اسلامی شد).

این مسیر در حکومت یزید نیز ادامه داشت. دلیل آن نیز در تاریخ کربلا- مشهود است. برخورد مردم شام با کاروان اسرا به عنوان افراد خارجی و اتفاقاتی که در مجلس یزید افتاد، شاهد این مدعا می باشد.

عدم معرفت نسبت به ولایت حتی در میان خواص نیز رخنه کرده بود. «سلیمان بن صرد خزاعی» یکی از شیعیان برجسته ای است که از شأن اجتماعی بالایی برخوردار بوده و کسی است که در زمان امام حسن (علیه السلام) با تندی؛ خطاب به امام زمانش می گوید: چرا صلح را پذیرفتی؟

اما همین سلیمان، حکومت نظامی اعلام شده توسط عبیدالله در کوفه را بهانه کرده و به طرف کربلا نمی رود و خود را از یاری امام حسین (علیه السلام) محروم می سازد.

۲. اقدام به تخریب کعبه

در سال ۶۴ هجری و در روز سوّم ماه ربیع الاول به دستور یزید خانه کعبه را با منجنیق خراب کردند. (۱)

این فاجعه یازده روز قبل از هلاکت یزید به وقوع پیوست. جنگ میان سپاه حصین بن نمیر و یاران عبدالله بن زبیر ابتدا در بیرون

ص: ۱۶۴

شهر مکه انجام شد. پس از کشته شدن تعداد زیادی از افراد عبدالله بن زبیر وی به داخل شهر مکه پناهنده شد. سپاه حصین بن نمیر بیش از دو ماه، شهر مکه را به محاصره خود در آوردند و در طی همین مدت بود که خانه کعبه را با منجنیق، سنگ زدند و در خانه خدا آتش افروختند.

ج) ایجاد شبهه در بین خواص

اشاره

هدف دیگر دشمن از نفوذ در بین انقلابیون، ایجاد شبهه در میان خواص است تا نتوانند میان حق و باطل تشخیص دهند و به عبارتی از بصیرت محروم شوند.

«قره بن قیس حنظلی» یکی از مصادق این بخش در انقلاب کربلا- است. او علی رغم شهرتش به حسن رأی، چون از فیض بصیرت محروم بود، نتوانست خود را از عمر سعد کنار کشیده و به حق پیوندد.

در انقلاب ما هم نمونه هایی از شبهه افکنی در بین خواص را می توان یافت، به عنوان مثال شواهدی در دست است که نشان می دهد، در سال ۸۸ و در کشاکش دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، برخی از رابطین امنیتی سفارتخانه های اروپایی موفق شدند تا به ستادهای انتخاباتی کاندیداهای خاص نفوذ کنند. در این زمینه «الکس پین فیلد» دبیر اول سیاسی سفارت انگلیس با برخی اعضای احزاب و نیز با اعضای ستاد انتخاباتی نامزدهای خاص ملاقات هایی داشت و «تام برن» دبیر دوم سفارت هم تحت پوشش توریست به ستاد انتخاباتی چند تن از

ص: ۱۶۵

اما تفاوتی که انقلابیون ما با مردم زمان امام حسین (علیه السلام) داشتند، این بود که مردم ایران به سرعت دست های اجانب را تشیخص دادند و گوش به فرمان ولی زمانشان شدند و در نهم دیماه با یک حرکت خودجوش، به دفاع از آرمان های انقلابشان پرداختند.

البته در کربلا هم افرادی بودند که نفوذ یزیدیان لحظه ای آنان را از امام زمانشان جدا نکرد.

یکی از این افراد حضرت عباس (علیه السلام) است. در کربلا شمر لعین برای عباس (علیه السلام) و برادرانش امان نامه آورده بود تا به زعم خود آن ها را از مرگ نجات دهد. ولی این امان نامه به هیچ وجه رایگان نبود و بهای آن تسلیم در برابر خواسته های انسان فاسقی چون یزید، بود. علمدار کربلا با آن اعتقاد راسخی که به امام خویش داشت، خطاب به شمر گفت:

«تَبَّتْ يَدَاكَ وَ لُعِنَ مِمَّا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَايِكَ يَا عَيْدُوَ اللَّهِ أَ تَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرُكَ أَحَانَا وَ سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ (سلام الله عليها) وَ نَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعْنَاءِ وَ أَوْلَادِ اللُّعْنَاءِ (۲)؛ دستت بریده باد! لعنت بر امان نامه ات. ای دشمن خدا! می خواهی که برادرم، سرورم و امامم را ترک بگویم و در اطاعت لعنت شدگان و فرزند لعنت شدگان وارد شوم؟»

آری، عباس بن علی (علیه السلام) بی اذن ولی امر خویش، به شمر نگاه هم نمی کند و آنگاه هم که امام حسین (علیه السلام) به عباس اذن می دهد تا جواب شمر را بدهد، هرچند فاسق باشد، (أَجِيبُوهُ وَ إِنْ

ص: ۱۶۶

۱- . خبرگزاری تسنیم، اعتراف تکان دهنده کارمند سفارت انگلیس: ارتباط مستمر انگلیس با مشاور موسوی، ۷ دی ۱۳۹۴.

۲- . اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص ۸۹.

كَانَ فَاسِقًا^(۱) و وقتی شمر، برای علمدار کربلا امان نامه می آورد، حضرت عباس (علیه السلام) که کانون غیرت، حمیت و وفاداری است، بر شمر بانگ می زند و می فرماید:

«لَعَنَكَ اللَّهُ وَ لَعَنَ أَمَانَكَ أ تُؤْمِنُنَا وَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ^(۲)؛ لعنت خدا بر تو و امان نامه تو ای دشمن خدا! ما را فرمان می دهی که از یاری برادر و مولایمان حسین (علیه السلام) دست برداریم و سر در طاعت ملعونان و ناپاکان درآوریم، آیا ما را امان می دهی، ولی برای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و اله) امانی نیست؟»

عباس بن علی، چنان با قاطعیت سخن می گوید، که دشمن ناامیدانه، به خیمه خویش، باز می گردد.

مقابله با نفوذ به سبک حضرت ابوالفضل (علیه السلام)

بصیرت:

امام صادق (علیه السلام) درباره عمویش عباس (علیه السلام) می فرماید:

«كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ^(۳)؛ عموی ما عباس دارای بصیرت ژرف بود.»

عدم تعلق به دنیا:

در تاریخ می خوانیم:

«بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثَرُ السُّجُودِ^(۴)؛ [در پیشانی] و بین چشمان او اثر سجده [نمایان] بود.»

ص: ۱۶۷

۱- همان.

۲- إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۳۷.

۳- نفس المهموم، ص ۱۷۶ و اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۳۰.

۴- الذریعه، ص ۱۲۲.

نقل شده که روی قاتل عباس که از طایفه «بنی دارم» بود، سیاه شده بود. علت را از او پرسیدند. گفت: «من مردی را که در وسط پیشانی او اثر سجده بود کشتم که نامش عباس بود.»(۱)

عشق به ولایت و ولایت پذیری

گریز و روضه

آن قدر عاشق ولایت بود که امام زمانش عاشق او بود. تاریخ می نویسد:

«لَمْ يَبْقِ الْحُسَيْنَ بَعْدَ أَبِي الْفَضْلِ إِلَّا هَيْكَلًا شَاخِصًا مُعْرَى عَنِ لَوَازِمِ الْحَيَاةِ(۲)؛ از امام حسین بعد از [مرگ] اباالفضل جز هیكلی [و مشتی استخوان] خالی از لوازم حیات و زندگی باقی نماند.»

پس از او بود که دشمن جرأت و جسارت پیدا کرد و بر اصحاب و خیمه های امام حسین (علیه السلام) حمله ور شدند. در تاریخ می خوانیم: «لَمَّا قُتِلَ الْعَبَّاسُ تَدَافَعَتِ الرَّجَالُ عَلَيَّ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ(۳)؛ هنگامی که عباس کشته شد، مردان [دشمن از هر سو] بر اصحاب امام حسین حمله ور شدند.»

تا تو بودی خیمه ها آرام بود

دشمنم در کربلا ناکام بود

تا تو بودی من پناهی داشتم

با وجود تو سپاهی داشتم

ص: ۱۶۸

۱- . الوقایع والحوادث، ج ۲، ص ۳۰.

۲- . مقتل مقرر، ص ۲۶۹.

۳- . الذریعه، ص ۱۲۴.

تا تو بودی خیمه ها غارت نشد

بعد تو کس حافظ یارت نشد

تا تو بودی چهره نیلی نبود

دست ها آماده سیلی نبود

تا تو بودی دست زینب باز بود

بودنت بهر حرم اعجاز بود

تا که مشکت پاره و بی آب شد

دشمن پر کینه ات شاداب شد

حضرت عباس (علیه السلام) بعد از شهادت علی اکبر می خواست به میدان برود، اما برادر به او اجازه میدان رفتن نداد، بعد از اصرار زیاد فرمود: مقداری آب برای کودکان بیاور.

پیشانی حسینش را بوسید و به سوی فرات حرکت کرد، مشک را پر از آب نمود، خود نیز تشنه بود، می خواست آب بنوشد:

«فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَ مَنْ مَعَهُ فَرَقَى الْمَاءَ (۱)؛ سپس به یاد تشنگی حسین و همراهان [و کودکان] افتاد، پس آب را [روی آب] ریخت.»

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي

وَبَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَكُونِي

هَذَا حُسَيْنٌ وَارِدُ الْمُنُونِ

وَتَشْرَبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ

هان ای جان عباس! می دانی که پس از شهادت پیشوای آزادی، حسین چقدر زندگی بر تو گران است؛ می دانی چقدر دردناک است

ص: ۱۶۹

که تو بخواهی پس از او در این فضای تیره و تار نفس بکشی و زندگی کنی؟

آنگاه فریاد برآورد:

«وَاللَّهِ لَا أَذُوقُ الْمَاءَ وَسَيِّدِي الْحُسَيْنِ عَطْشَانًا^(۱)؛ به خدا قسم آب نمی نوشم، در حالی که آقای من حسین تشنه است.»

شدت علاقه امام حسین (علیه السلام) به جناب ابوالفضل (علیه السلام)، مثل شدت علاقه حضرت رسول (صلی الله علیه و اله) به حمزه سید الشهداء و جعفر طیار بود و این شدت تا عاشورا ادامه داشت تا اینکه صدای قمر بنی هاشم بلند شد: «وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَدْرِكْنِي يَا أَخِي^(۲)؛ با صدای بلند فریاد زد: برادر مرا دریاب. ابی عبدالله خود را به بالین برادر رساند. اما اهل حرم دیدند امام حسین به طرف حرم برمی گردد اما با چه حالی؟

روایت شده که حضرت امام حسین (علیه السلام) فرمودند:

«الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي؛ اکنون کمرم شکست و چاره ام کم شد.»

ص: ۱۷۰

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱ و ترجمه مقتل ابی مخنف، ص ۹۷.

۲- ابصار العين، ص ۳۰

شب دهم محرم (ابزارهای نفوذ دشمن برای تضعیف انقلاب حسینی (علیه السلام))

اشاره

ص: ۱۷۳

تاریخ درسها و عبرتهای زیادی دارد و اگر نبود این درسها و عبرتها، چه بسا اشتباهات و خطاهای ملت ها مدام تکرار می شد. برای تذکر آن درسها و عبرتها و مصون ماندن از آن خطاها شعارهایی مد نظر قرار می گیرد. یکی از شعارهایی که تقریباً از اوایل انقلاب و با شروع دوران دفاع مقدس به صورت همگانی مورد توجه مردم ایران قرار گرفته و در اغلب مراسم های مذهبی و سیاسی کشور بر زبان میلیون ها زن و مرد ایرانی جاری می شود، شعار: «ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند» می باشد. شعاری که امروز ملت شجاع و قهرمان ایران اسلامی سر می دهند برگرفته از درس ها و عبرت های تاریخ اسلام می باشد و گویای این نکته ظریف است که ما با بصیرت و هوشیاری و با موقعیت شناسی و ولایت مداری، فریب نیرنگ بازان و حقه بازان زمانهی خود را نخواهیم خورد و دست از ولی خود بر نخواهیم داشت.

«ما اهل کوفه نیستیم» به این معنی است که در راه دستورات دین

و ولایت از چنان استقامتی برخورداریم که طمع مال دنیا و آسایش در آن نداریم تا رهبر دینی و سیاسی خود را تنها گذاشته و باعث شویم تاریخ صلح امام حسن (علیه السلام) را بر ولیمان تحمیل گردد.

«ما اهل کوفه نیستیم» به این مفهوم است که ما گروهی نیستیم که دشمن بتوانند با ارباب، مذاکره و تطمیع و تحریم، حمایت ما را از ولایت سلب کند؛ بلکه از دیار سلمانیم و در خیل کوفیانی همچون حبیب بن مظاهر، هستیم که تا آخرین قطره خون به حمایت از مولایمان می پردازیم و نمی گذاریم تاریخ کربلا دوباره تکرار شود؛

بنابراین «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند» جمله ای است کوتاه، با مفهومی به عمق هزار و چهارصد سال تاریخ. پس نباید به آسانی از کنار آن گذشت.

حال این سؤال ها به ذهن می آید: چرا کوفه به اینجا رسید؟! چرا امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقت داشت، در چنین قضیه آشکاری، دچار غفلت و سهل انگاری شد و فاجعه ای به عظمت کربلا رخ داد؟ ما چه کنیم که آن گونه نشود؟ آیا مردم زمان ما، از جامعه زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرص تر و محکم تر هستند؟!

متن و محتوا

یکی از مؤثرترین راه حل ها این است که باید ابزارهای دشمن برای نفوذ در مردم کوفه را شناخت و ابزارها و تکنیک های دشمن برای نفوذ در خواص را رصد کرد. باید دید دشمن چه کرد

ص: ۱۷۶

با کوفیانی که با آن همه شور و شوق امام زمان خود را دعوت کردند، اما ایشان را یاری نکرده و حتی در برابر ولی خدا شمشیر کشیدند؟

کوفیان نامه های متعددی به امام حسین (علیه السلام) نوشتند. نامه نگاری آنان، در ایام اقامت امام حسین (علیه السلام) در مکه (دهم ماه رمضان سال ۶۰ ق) آغاز شد (۱) و از جهت تعداد به حدی رسید که می توان از آن به نهضت نامه نگاری یاد کرد. این حرکت به مرحله ای رسید که در هر روز به طور متوسط ششصد نامه به امام (علیه السلام) می رسید تا اینکه تعداد نامه ها به دوازده هزار نامه رسید. (۲)

نامه نگاران از یک طیف خاص نبوده و گروه های مختلف با گرایش های بسیار متفاوت را در بر می گرفته، به گونه ای که در میان آن ها نام شیعیان خاصی همچون سلیمان بن سرد خزاعی، مسیب بن نجبه خزاری، رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر دیده می شد. در نقطه مقابل افرادی از حزب اموی ساکن در کوفه، همانند شبث بن ربعی (که بعدها مسجدی به شکرانه کشته شدن امام حسین (علیه السلام) بنا کرد)، حجار بن ابجر (که در روز عاشورا در حالی که از سرداران سپاه عمر بن سعد بود، نامه خود به امام (علیه السلام) را انکار کرد)، یزید بن حارث بن یزید (او نیز نامه خود به امام (علیه السلام) را در روز عاشورا انکار کرد) و عمرو بن حجاج زبیدی (مأمور شریعه فرات همراه با پانصد سوار به منظور جلوگیری از دسترسی امام (علیه السلام) به آب) در فهرست آن ها دیده می شد که اتفاقاً شورانگیزترین نامه ها را نیز اینان نگاشتند و به امام (علیه السلام) گزارش

ص: ۱۷۷

۱- . وقعه الطف، ص ۹۲.

۲- . بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۴.

اما به نظر می‌رسد اکثریت نامه نگاران را- که در تاریخ نامی از آن‌ها برده نشده است- توده مردمی تشکیل می‌دادند که عمدتاً به دنبال منافع مادی خود بودند و به آن سمتی می‌رفتند که احساس می‌کردند باد به آن طرف می‌وزد. اینان گرچه در بحران‌ها، توان رهبری بحران را ندارند؛ امّا موجی عظیم اند که دشمن، می‌تواند با تدبیرهای خود، به خوبی از آنان بهره‌گرفته و با سواری گرفتن از آن‌ها، به مقصد خود برسد.

سیاست‌ها و ابزارهای نفوذ دشمن

اشاره

سیاست‌ها و ابزار نفوذ دشمن برای رخنه در کوفیان و انقلاب حسینی (علیه السلام) متعدد می‌باشد. در این فرصت به دو مورد اشاره خواهیم کرد:

۱. مذاکره

اشاره

با ورود ابن زیاد به کوفه، اشراف قبایل و نیز طرفداران اموی، به سرعت دور او را گرفتند و او را در جریان ریز مسائل کوفه گذاشتند. عیدالله در همان آغاز ورود خود از محبوبیت امام (علیه السلام) نزد کوفیان و گستردگی قیام به خوبی مطلع گشت و با عمامه‌ای سیاه و صورتی پوشیده وارد کوفه شد. مردم منتظر امام (علیه السلام) به خیال آنکه او امام حسین (علیه السلام) است، استقبال بسیار گسترده و پرشوری از او به عمل آوردند. ابن زیاد با این خدعه بستر مذاکره و صحبت با مردم را برای خود فراهم کرد و با تکیه بر تجربیات

ص: ۱۷۸

سیاسی خود در بصره و نیز با کمک طرفدارانش، سیاست های عاجلانه و ابزارهای مؤثری را برای نفوذ در مردم و تضعیف انقلاب حسینی (علیه السلام) در پیش گرفت.

بنابراین مذاکره و تعامل درس عاشورای حسینی (علیه السلام) نبود؛ بلکه از ابزارهای نفوذ دشمن در کربلا بود که با کمک آن، مردم را خریدند تا علیه امام خودشان شمشیر بکشند.

ابزار مذاکره برای دشمن به خوبی جواب داد و مردمی که آمده بودند سخنان امام حسین (علیه السلام) را گوش دهند و دل هایشان با امام بود، شمشیرهایشان علیه امام از نیام خارج شد.

اینجا مناسب است این نکته را هم یادآور شویم که امام حسین (علیه السلام)، هرگز به مذاکره به معنای تعامل و رسیدن به یک توافق با حکومت جور و ظلم و دستگاه نامشروع بنی امیه، تن نداد. در مکاتبه و نامه ای که بین امام حسین (علیه السلام) و معاویه، صورت می گیرد، امام به صراحت، می فرماید: «آیا تو همان معاویه ای نیستی که فرزند ناپاکی چون زیاد را بر عراق و بصره مسلط کردی تا دست و پاهای مردم را قطع نماید، چشم های آنان را از کاسه درآورد، ایشان را بر فراز شاخه های درخت خرما به دار بزند...»

إِنِّي لَمَّا أَعْلَمْتُ فِتْنَةَ أَعْظَمَ عَلَى هَيْدِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَائِكَ عَلَيْهَا ... من برای این امت، فتنه ای بزرگ تر از این نمی بینم که تو خلیفه آنان باشی من نظری را برای خودم و دینم و امت حضرت محمد بهتر از این نمی بینم که با تو بجنگم؛ اگر من با تو جهاد کنم، قربهً الى الله تعالی جهاد می کنم و اگر جهاد با تو را ترک

کنم، باید برای این گناه از پروردگارم طلب مغفرت کرده و از او بخواهم که مرا هدایت کند.»(۱)

بنابراین درگیری امام با معاویه و یزیدیان، به معنای مذاکره نبوده و نخواهد بود، بلکه منشأ این نزاع به سر اعتلای کلمه «الله هی العلیا» بوده است و نه تعامل و مذاکره. امام صادق (علیه السلام) در این خصوص می فرماید:

«إِنَّا وَ آلُ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللَّهُ، قَاتَلَ أَبُو سُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ وَ قَاتَلَ مُعَاوِيَةَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ وَ قَاتَلَ يَزِيدُ بَنُ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنِ بَنُ عَلِيٍّ وَ السُّفْيَانِيُّ يُقَاتِلُ الْقَائِمَ؛ ما و خاندان ابوسفیان، دو خانواده هستیم که به جهت خداوند با یکدیگر دشمنی کردیم. ما خداوند را تصدیق کردیم و آن ها تکذیبش کردند. ابوسفیان با پیامبر جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب (علیه السلام) و یزید با حسین بن علی (علیه السلام). سفیانی نیز با قائم (عج) خواهد جنگید.»(۲)

خرید خواص

اشاره

دشمن برای نفوذ در انقلاب حسینی از ابزار مذاکره به خوبی بهره برد و با «خرید خواص» و «تهدید عوام» به هدف خود رسید.

خواص چه کسانی بودند:

الف) روسای قبایل

در زمان امام حسین (علیه السلام)، اشراف و رؤسای قبایل، مهم ترین

ص: ۱۸۰

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۳.

۲- همان، ج ۵۲، ص ۱۹۰.

نیروی تأثیرگذار اجتماعی در رخدادهای سیاسی بودند، زیرا انسجام و نظام قبیلگی هنوز پایداری خود را داشت. عبیدالله به خوبی می دانست که چگونه رؤسای قبایل را به دور خود جمع کند. او با رشوه های کلان و وعده های نجومی توانست نیروی اشراف و رؤسای قبایل را به سمت خود بکشاند، چنان که ابن عبدالله عائذی درباره وضعیت آنان، این چنین به امام (علیه السلام) گزارش می دهد: «به اشراف کوفه رشوه های کلان پرداخت شده و جوال های آن ها را پر از جو و گندم کرده اند، دوستی آنان تصاحب شده و خیرخواهی شان را برای خود برداشته اند و آن ها یکپارچه علیه تو گشته اند!»^(۱)

(ب) عرفا و عریفان

دومین نیروی اجتماعی تأثیرگذار که عبیدالله از آن ها نیز به خوبی بهره برد، نیروی «عرفا» بود. «عرفا» در اصطلاح به کسی گفته می شد که: مسئولیت گروهی را بر عهده داشت. وظیفه اصلی «عریف» آن بود که دفترهایی تهیه کرده و در آن اسامی افراد زیر نظر خود همراه با زنان و فرزندان شان را ثبت کنند، چنان که اسامی تازه متولدین نیز به سرعت در این دفتر ثبت و اسامی افراد از دنیا رفته محو می شد. بدین ترتیب آنان شناخت کامل از محدوده مسئولیت خود به دست می آوردند.

عبدالله بن زیاد در همان آغاز ورود خود به کوفه، زیرکانه در صدد استفاده از این نیروی قوی اجتماعی برآمد. او پس از اولین سخنرانی خود در مسجد جامع، به قصر آمده و «عرفا» را

ص: ۱۸۱

احضار کرد و خطاب به آن‌ها چنین گفت: «شما باید نام غریبان و مخالفان یزید را که در عرافت شما هستند، برای من بنویسید. همچنین هر کسی را از خوارج و مشکوکین که نظر بر اختلاف پراکنی دارند، باید به من گزارش دهید. کسی که به این دستور عمل کند با او کاری نداریم اما هر کسی معرفی نکند باید ضمانت عرافت خود را به عهده بگیرد و نباید هیچ مخالف و یاغی در عرافت او با ما مخالفت کند. اگر چنین نشود، از پناه ما خارج شده و مال و خون او بر ما حلال است. هر عریفی که در عرافت او کسی از شورشیان علیه یزید یافت شود، آن عریف بر در خانه اش به دار آویزان خواهد شد و همه افراد تحت عرافت او از پرداخت عطاء محروم خواهیم کرد.»^(۱)

تهدید عوام

ابزار مذاکره عمدتاً حول محور تهدید، تشویق، وعده و وعید می‌چرخد، ابن زیاد در اولین سخنرانی اش در مسجد جامع کوفه، گفت:

«فَأَنَا لِمُحْسِنِكُمْ وَ مُطِيعِكُمْ كَالْوَالِدِ الْبِرِّ وَ سَوَاطِي وَ سَيْفِي عَلَى مَنْ تَرَكَ أَمْرِي وَ خَالَفَ عَهْدِي^(۲)؛ من برای فرمانبرداران همانند پدری مهربان و شمشیر و تازیانه ام برای نافرمانان است.»

به رخ کشیدن سپاه شام و خبر از حرکت این سپاه از شام به کوفه، برای سرکوبی عاصیان از حربه‌هایی بود که از سوی او به کار گرفته شد. مردم کوفه پس از صلح امام حسن (علیه السلام) که آخرین

ص: ۱۸۲

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۷.

۲- وقعه الطف، ص ۱۱۰.

رویاری آن‌ها با سپاه شام بود ابهت فراوانی از آن سپاه یکپارچه در ذهن خود ترسیم کرده و به هیچ وجه در خود توان مقابله با آن را نمی‌دیدند. همین تهدید بود که به میان جامعه زنان نیز سرایت کرد به گونه‌ای که آن‌ها به سوی خویشان خود (همچون برادر یا شوهر که در سپاه مسلم بودند) آمده و او را از سپاه جدا می‌کردند.^(۱)

۲. تحریم و تطمیع

یکی دیگر از ابزارهای نفوذ و رخنه دشمن، موضوع تحریم و تطمیع است. تحریم مایحتاج عادی زندگی مردم توسط ظالمان و زورگویان، قدمتی دیرین در تاریخ دارد. هر جا که مستبدان و متکبران، دستشان از منطلق و استدلال، تهی می‌شد اقدام به محروم نمودن مؤمنان از اقلام مصرفی و نیازمندی‌های روزمره می‌کردند.

سال هفتم بعثت بود که مشرکان مکه، به دلیل هراس روزافزون از نفوذ اسلام در میان مردم، تصمیم به اعمال تحریم‌های سنگین علیه پیامبر و مسلمین نمودند. آنان با هم قسم شدند که تا از پای درآوردن پیامبر (صلی الله علیه و اله) و یارانش، دست از دشمنی برندارند.

این قطعنامه با حدود ۸۰ امضا به تصویب رسید و تقریباً همه مستکبرین آن عصر، بر تحریم مسلمانان اتفاق نظر داشتند. حتی «ولید بن مغیره» اشخاصی را در مکه گماشته بود که فریاد می‌زدند: «هر کس از حامیان محمد خواست چیزی بخرد قیمت را آن قدر بالا ببرید که از معامله صرف نظر نماید.»^(۲)

ص: ۱۸۳

۱- همان، ص ۱۲۵.

۲- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۳۵۱.

نتیجه آن شد که مسلمانان، سه سال را با مشقت و زحمت فراوان، در منطقه ای به نام «شعب ابی طالب» که در اطراف مکه قرار داشت، سپری کنند.

مهم ترین منبع مالی مردم کوفه هم دریافت عطا و جیره از سوی حکومت بود. «عطا»، مقدار پرداخت نقدی بود که از سوی حکومت کوفه، یکجا یا طی چند قسط به مردم پرداخت می شد؛ و «جیره» کمک های مانند خرما، گندم، جو و روغن و ... بود که ماهیانه در اختیار آنان قرار می گرفت.

یکی از موفق ترین شگردهای ابن زیاد در پراکنده کردن اطرافیان مسلم، تهدید به تحریم و قطع عطا و جیره در صورت ادامه شورش و به افزون کردن عطا و جیره در صورت پراکنده شدن آنان بود.^(۱) ابن زیاد با استفاده از همین ابزار تحریم توانست در لشکر عظیمی از مردم کوفه نفوذ کند و آن ها را علیه انقلاب حسینی وارد جنگ کند. امام حسین (علیه السلام) نیز تأثیر این ابزار را به خوبی درک کرده و به همین نکته مورد بحث اشاره نموده و می فرماید:

«وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِّأَمْرِ غَيْرٍ مُّسْتَمِعٍ لِّقَوْلِي، قَدْ أَنْخَلْتُ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ مَلَيْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيُلْكُمُ أَلَا تَنْصِتُونَ، أَلَا تَسْمَعُونَ؟ شما از دستور من سرپیچی می کنید و به سخنانم گوش فرا نمی دهید، چرا که عطاها را شما تنها از راه حرام بوده و شکم هایتان از حرام پر شده است و خداوند بر دل های شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟ آیا به سخنانم گوش فرا نمی دهید.^(۲)»

ص: ۱۸۴

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۷.

۲- مقتل خوارزمی، ج ۲ ص ۶.

پیام این کلام امام حسین (علیه السلام) این است که در سایه تهدید و تحریم وظیفه شما حفظ کرامت و عزت و نپذیرفتن عطا‌های حرام دشمن و مقاومت و ایستادگی است نه تن دادن به مذاکره و پذیرفتن مفاد آن.

و امروز بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال، باز هم قصه تحریم‌ها تکرار شده است و این بار، یزید و شمر در لباس آمریکا و انگلیس، ملت انقلابی ایران را آماج تحریم‌ها قرار داده‌اند تا بلکه دست از حرکت پرشتاب خود به سمت قله‌های افتخار بردارند.

وقتی شمرهای زمان برای شما بستر مذاکره بعد از تحریم فراهم می‌کنند، شما باید عباس گونه عمل کنید. وقتی شمر، عباس بن علی را مخاطب قرار می‌دهند و برای علمدار کربلا امان نامه می‌آورد ابوالفضل بی‌اذن ولی امر خویش، به شمر نگاه هم نمی‌کند و آنگاه که امام حسین به عباس اذن می‌دهند که جوابش را بده هرچند فاسق باشد (أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا مَّا (۱)) حضرت عباس (علیه السلام) که کانون غیرت، حمیت و وفاداری است، بر شمر بانگ می‌زند و می‌فرماید:

«لَعَنَكَ اللَّهُ وَ لَعَنَ أَمَانَكَ أ تُوْمِنُنَا وَ ابْنُ رَسُوْلِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ (۲)؛ بریده باد دستان تو و لعنت خدا بر تو و امان نامه تو ای دشمن خدا، ما را فرمان می‌دهی که از یاری برادر و مولایمان حسین (علیه السلام) دست برداریم و سر در طاعت ملعونان و ناپاکان درآوریم آیا ما را امان می‌دهی ولی برای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و اله) امانی نیست؟»

ص: ۱۸۵

۱- . اللهوف، ص ۸۹.

۲- . بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۱.

اینجا، صحبت از دست دادن و قدم زدن و قهقهه با دشمن و مذاکره و تعامل نیست. صحبت از بی اذن ولی نگاه نکردن است و قاطعیت و غیرت.

اینجا صحبت از تحریم آب است و دستان بریده ابوالفضل در شکستن تحریم آب، صحبت از تحریم آب است و لبان خشکیده شش ماهه ابی عبدالله (علیه السلام).

اینجا صحبت از برداشتن تحریم آب است اما زمانی که سرها را بریدند؛ خیمه ها را سوزاندند و اهل بیت (علیه السلام) را به اسارت بردند ... عرصه عاشورا به گستره تاریخ است؛ یزید صفتان تاریخ، برای لغو تحریم ها به کمتر از این راضی نمی شوند.

آزمون تحریم آب و آزمون عطش و تشنگی یکی از آزمون های سخت کربلا بود. سه روز قبل از شهادت امام حسین (علیه السلام) در روز هفتم محرم دستوری از عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد ابلاغ شد که: «بین حسین و آب فاصله انداز و مگذار که قطره ای از آن بنوشند»

ابن سعد عمرو بن حجاج را با پانصد سوار، مأمور مراقبت از شریعه فرات به منظور جلوگیری از دسترسی امام (علیه السلام) و یارانش به آب کرد. عطش و تحمل تشنگی در آن بیابان سوزان به ویژه با آن کاروان مشتمل بر زنان و کودکان بسیار طاقت فرسا بود و روضه عطش همان روضه ای است که جبرئیل امین هم برای حضرت آدم (علیه السلام) و توبه ایشان به آن اشاره می کند. به حضرت آدم (علیه السلام) می فرماید:

«يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَحِيدًا فَرِيدًا، لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مُعِينٌ؛ شَهِدَ مَيَّ شُودَ فِي حَالَتِي كَيْ تَشَنُّهُ وَبِي كَسٍّ وَتَنَاهَا بِأَشَدِّ وَأَوْرَا يَارَ وَ يَاورِي نَباشد.» (وَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَهُوَ يَقُولُ وَاعْطِشَاهُ وَاقْلَهُ نَاصِرًا حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسِّيُوفِ؛ أَيِ آدَمَ، أَكْرَأُ رَأْيِي فِي حَالَتِي كَيْ مَيَّ كَوَيْدُ: (وَاعْطِشَاهُ وَاقْلَهُ نَاصِرًا) تَا كَاهِي كَيْ أَزْ تَشَنُّكَ چَشْمَشِ چَنانِ تَارِيكِ مَيَّ شُودِ كَيْ آسْمَانِ رَا نَتَوَانِدِ بِيِنِدِ وَ هِيچِ كَسِي أَو رَا جَوَابِ نَدَهْدِ إِلَّا بِأَشْمَشِيرِ.»

امام سجاد (عليه السلام) که خود شاهد صحنه هولناک کربلا بود، در موارد زیادی به مسئله عطش اشاره کرده است. پس از حادثه کربلا، در بیان چگونگی دفن پیکر شهدای کربلا نقل شده است که امام سجاد (عليه السلام) هنگامی که بدن مطهر امام حسین (عليه السلام) را دفن کرد، با انگشت خویش بر روی قبر نوشت:

«هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا(۱)؛ این قبر حسین بن علی است که او را با لب تشنه و غریب کشتند.»

همچنین، هنگامی که خبر بازگشت اهل بیت (عليه السلام) از اسارت به محمد حنفیه رسید، وی به استقبال کاروان آمد. وقتی محمد حنفیه در مورد امام حسین (عليه السلام) از امام سجاد (عليه السلام) سؤال می کند، ایشان می فرماید:

ص: ۱۸۷

«يا عَمَّاءُ! قَتَلُوهُ عَطْشَاناً وَكُلُّ الْحَيَوَانَاتِ رَيَّانٌ؛ عمو! پدر ما را با لب تشنه کشتند در حالی که همه حیوانات را سیراب می کردند.»^(۱)

بعد از حدود ۱۴۰۰ سال روضه عطش سال گذشته در سرزمین منا عینیت یافت؛ سعودی ها با تبعیت از ابن زیاد زمانه، با ممانعت از رساندن آب به حجاج بیت الله الحرام، گوشه ای از کربلا را تکرار کردند به یاد آن عزیزان هم امشب بر ابی عبدالله اشک بریزیم و گریه کنیم:

بگذار با تو این شب آخر به سر شود

ای وای اگر که امشب زینب سحر شود

هرچه به صبح واقعه نزدیک می شویم

از غصه تو دلهره ام بیشتر شود

ای میهمان تشنه لبم، بر غریبی ات

پهلوشکسته آمده تا نوحه گر شود

تا آه می کشی جگرم تیر می کشد

خواهر به حال بی کسی ات خون جگر شود

مرحوم شیخ جعفر شوشتری می گوید^(۲): در روز عاشورا، چهار جا، چهار عضو بدن ابی عبدالله به خاطر بی آبی از کار افتاده بود که حتی شاید اگر آب هم می دادند، کار از کار گذشته بود و فایده نداشت.

اولین جایی که از عطش از کار افتاد چشمان امام حسین (علیه السلام)

ص: ۱۸۸

۱- . ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۸.

۲- . گلوازه های روضه.

بود، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: جدّ ما در روز عاشورا، از شدت عطش چشمانش آسمان را دود می دید.

دومین عضو، لب های آقا بود، می دانی چرا؟ حمید بن مسلم می گوید دیدم لب های حسین (علیه السلام) مانند دو چوپ خشک شده به هم می خورد، دیدم از لب های حسین خون می آید.

سومین عضو، زبان حضرت بود، همان زمان که علی اکبر را بغل گرفت، زبان در دهان علی گذاشت، علی اکبر دید بابا از خود او تشنه تر است.

چهارمین عضو جگر حسین بوده، هلال بن نافع می گوید، آمدم نزدیک گودال، جنگ تمام شده، از بالای گودال نگاه کردم، دیدم لب های حسین تکان می خورد، نزدیک تر رفتم، گفتم شاید حسین نفرین می کنه، دیدم می گوید: «لشگر جگرم از تشنگی می سوزد» از گودال آمدم بیرون، سریع رفتم آب آوردم، دیدم شمر دارد بیرون می آید، گفت کجا می روی، گفتم می روم پسر فاطمه را سیراب کنم، گفت زحمت نکش، من سیرابش کردم ...

ص: ۱۸۹

شب یازدهم محرم (پیامدها و عواقب بی تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن)

اشاره

ص: ۱۹۱

ایجاد انگیزه (۱)

در دوران بعثت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله)، دوازده نفر از دانشمندان یهود، تصمیم گرفتند برای ایجاد تزلزل و تردید در مسلمانان، صبحگاهان نزد آن حضرت آمده و اظهار ایمان کنند، ولی در آخر روز از اسلام برگردند و بگویند: ما محمد و آیین او را دیدیم، ولی با آنچه در تورات و انجیل آمده است، مطابقت ندارد. آنان قصد داشتند تا با این نقشه ماهرانه به هم کیشان خود این گونه وانمود کنند که اگر اسلام مکتب خوبی بود، دانشمندان و نخبگان از آن دست بر نمی داشتند، با این کار هم در مسلمانان تردید به وجود می آوردند و هم سایر یهودیان را از مسلمان شدن باز می داشتند. خداوند متعال با نزول آیه زیر، نقشه شوم آنان را برملا ساخت:

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲)؛ جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: «(بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز، کافر شوید

ص: ۱۹۳

۱- . روش داستانی.

۲- . آل عمران/۷۲.

(و باز گردید!) شاید آن‌ها (از آیین خود) بازگردند! (زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارت آسمانی پیشین می‌دانند و این توطئه کافی است که آن‌ها را متزلزل سازد).»

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: آنگاه که رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمان تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه را در هنگام نماز ظهر ابلاغ کردند، یهود گفتند: به آنچه در آغاز روز بوده ایمان آورید، ولی بدان چه در پایان روز آمده (تغییر قبله) کفر ورزید تا آنان از آن قبله بازگردند و به طرف بیت المقدس نماز بخوانند. (۱)

در این جریان عده‌ای از دانشمندان و عالمان یهود با توسل به طناب پوسیده نفوذ قصد منحرف ساختن مسلمانان را داشتند. «نفوذ» یکی از ابزارهای دشمنان است که معمولاً همراه با ورود پنهانی است و در جهت تغییر باورها و جایگزین کردن باطل به جای حق از آن استفاده می‌شود.

به نظر شما، نفوذ در انسان‌ها از چه زمانی و توسط چه کسی آغاز شده است؟

اگر افراد و یا جامعه‌ای نسبت به نفوذ دشمنان بی‌توجه باشند، چه پیامد و عواقبی برای آن‌ها به دنبال دارد؟

متن و محتوا

اشاره

مسئله نفوذ از زمان خلقت انسان معنا پیدا کرد. هنگامی که ابلیس قسم یاد کرد که انسان را گمراه کند. ابلیس با تغییر باور آدم (علیه السلام)، او را قانع کرد تا از درخت ممنوعه استفاده نماید و بدین

ص: ۱۹۴

سبب دشمنی خود را آشکار ساخت. شیطان برای تغییر باورها، ابتدا در ذهن انسان نفوذ می کند و خود را به عنوان دوست معرفی می کند تا انسان او را باور کرده و به او اعتماد نماید. این اعتماد است که جداره حفاظتی انسان را شکسته و سبب تسلط شیطان بر انسان می شود.

نفوذ دشمنان در جوامع و حکومت ها و افراد نیز به همین روش صورت می گیرد. آنان در مرحله اول سعی می کنند اعتماد دیگران را به خود جلب کرده و آنگاه مقاصد خویش را القاء نمایند و اگر نتوانند چنین کنند، به صورت پنهانی در باورها نفوذ می کنند. این روش با نام «جنگ نرم» شناخته می شود.

در یک حکومت دشمن از دو مسیر می تواند نفوذ کند. نفوذ در «مسئولان» و نفوذ در «مردم».

هدف دشمن از طراحی نفوذ در مسئولان، تغییر دادن محاسبات مسئولان آن حکومت است که نتیجه آن، قرار گرفتن فکر و اراده مسئولین در مشت دشمن است و در این حالت، دیگر نیازی به دخالت مستقیم دشمن نیست و فرد مسئول بدون آنکه حتی خود بداند، همان تصمیمی را می گیرد که دشمن می خواهد.

هدف از نفوذ در مردم، آماج قرار دادن باورهای مردم نسبت آرمان ها و ارزش ها و تضعیف روحیه خودباوری و استقلال طلبی آنان است.

در هر صورت بی اعتنایی نسبت به ورود دشمن و عدم مقابله با آن، پیامدها و نتایج بسیار ناگواری را در پی خواهد داشت. از جمله پیامدهای بی تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن می توان به چند مورد زیر اشاره کرد:

۱. پایمال شدن ارزش ها

در دوران ولایت امام حسین (علیه السلام) یزیدیان فرصت طلب، توانستند با نفوذ در افکار و اذهان مردم، ارزش ها و آرمان هایی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) با فداکاری و از جان گذشتگی آن ها را بنا کرده بود، زیر پا گذاشته و ارزش های اسلامی را تا حدودی از جامعه اسلامی، ریشه کن سازند.

ارزش هایی که یزیدیان زمان پایمال کردند، ابعاد مختلفی از جوامع اسلامی را در برمی گرفت و تنها منحصر به ارزش های معنوی و مذهبی نبود؛ بلکه در بعد سیاسی ارزشی همچون ولایت حاکمان الهی؛ در بعد اقتصادی صرف بیت المال مسلمین در خوش گذرانی و شراب خواری؛ در بعد اجتماعی تحقیر شیعیان واقعی و در بعد فرهنگی از بین رفتن سیره و سنت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله)، در دستور کار نفوذ گران یزیدی قرار گرفته و بر اساس همین مواضع عمل می کردند.

از این رو انقلاب امام حسین (علیه السلام) جراحی دوباره ای بود تا ارزش ها را به جامعه برگرداند. پیام خونین عاشورا در صفحه تاریخ ثبت شد و حرکت اعتراضی امام حسین (علیه السلام) یک جنبه قیامی و یک جنبه پیامی داشت. جنبه های پیامی آن توسط خواهر بزرگوارشان حضرت زینب کبری (علیها السلام) و امام سجاد (علیه السلام) شروع شد و امروز تمام مرزهای آزادی جهان را در نور دیده و به گوش احرار عالم رسیده است و اگر پیام رسانان این قیام زیبا و هنرمندانه و حساب شده و با بصیرت عمل کنند این فرهنگ عاشورایی که اصول آن انسانیت، حریت و مبارزه با ظلم است را برای مهیا کردن جامعه

مهدوی جوامع بشری احیاء خواهند کرد.

دشمنان امروز ما هم همواره درصدد این هستند که با نفوذ بر مسئولین و مردم، باورهای آنان را تغییر داده تا ارزش های اسلامی را در جامعه ریشه کن کنند تا بتوانند بر همه دنیا حکومت کنند. تا زمانی که ارزش ها در جامعه وجود دارد، دشمن نمی تواند به اهداف خود برسد. از طرفی انجام کودتا و جنگ، هزینه های بسیار زیادی را بر آنان تحمیل می کند، از این رو تنها راه رسیدن به اهداف شوم خود را نفوذ می بیند که با هزینه بسیار پایین، می تواند آنان را به مقصد خود برساند.

اما جهاد و شهادت یکی از ارزش های اسلامی است که باعث می شود مؤمنین باصلابت و قدرت در برابر دشمنان بایستند. دشمن تمام تلاش خود را می کند تا مفهوم جهاد و شهادت را از کتاب درسی حکومت های اسلامی در منطقه آسیای مرکزی حذف نماید. البته در برخی موارد موفق و در برخی موارد ناموفق بوده است.

بنابراین اگر ما نسبت به نفوذ دشمنان بی تفاوت باشیم، این ارزش ها پایمال شده و بازیچه دست بیگانگان قرار می گیرد.

۲. انحراف افراد و دین

دومین پیامد بی تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن، انحراف مردم از دین است. این جمله کلیدی امام حسین (علیه السلام) بهترین توضیح برای این پیامد است.

«عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ»^(۱)

ص: ۱۹۷

در عصر امام حسین (علیه السلام) با وجود حاکم لایبالی همچون یزید، بسیاری از سنت های زمان رسول خدا (صلی الله علیه و اله) تغییر یافته و اعمال و عقاید انحرافی جایگزین آن شده بود، بدعت ها و خرافات رونق یافته و افکار انحرافی در میان مسلمانان رواج یافته بود.

امام حسین (علیه السلام) در خطبه ای که بعد از ورود به کربلا بیان نمودند، وضع دین داری جامعه آن روز را چنین ترسیم می کنند:

«إِنَّ النَّاسَ عَيْبُ الدُّنْيَا وَالدِّينِ لَعَقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ (۱)؛ مردم بندگانِ حقیر دنیا هستند و دین شیء بی مقداری بر سر زبان آن ها است. مردم تا آن زمانی دیندار هستند که معیشت آنان تأمین شود، اما وقتی به وسیله بلاء مورد آزمایش قرار بگیرند، دین داران اندک خواهند بود.»

امام حسین (علیه السلام) این وضعیت را نتیجه رفتار ناشایست حاکمان بنی امیه می دانست. از این رو با آگاهی، انقلاب کربلا را آغاز نمود.

امروزه هم جریان ها و گروه های مختلفی در کشور ما توانسته اند با نفوذ بر اذهان، تعدادی از مردم را جذب خود نمایند و آنان را از مسیر صحیح ایمان، منحرف کنند. گروه هایی که از طرف دشمنان اسلام، تقویت می شوند. شیطان پرستان، داعش، دروایش، بهائیت و عرفان های کاذب و ... از جمله آن گروه ها هستند.

هریک از این گروه ها اعتقادات و افکار منحرف خود را با تمام توان به کار گرفته اند تا با نفوذ بر مردم، آنان را از راه راست

ص: ۱۹۸

۱- . تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و اله)، ص ۲۴۵.

منحرف کرده اند.

به طور مثال شیطان پرستان که با اعتقادات و افکار منحرف خود و نمادهای به کارگیری شده در جامعه به صورت زیرزمینی و گاه هم آشکار رشد نموده و افرادی را به خود مشغول کرده اند. از این رو ضروری است کارگزاران تربیتی، نهادهای فرهنگی و خانواده ها با برنامه ریزی منظم، افراد آسیب پذیر را شناسایی و برای ایمن سازی آنان اقدام کنند.

باید خانواده ها و مربیان مدارس تمام همت خود را برای تربیت و تقویت باورهای اسلامی به کار ببندند تا در برابر نفوذ دشمن از طریق شبهات بتوانند از کیان خود دفاع نمایند.

۳. تضعیف حاکمیت اسلامی

سومین پیامد بی تفاوتی نسبت به نفوذ دشمن، تضعیف حکومت اسلامی است.

امام حسین (علیه السلام) یکی از اوصیای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) است که همچون دیگر پیامبران و اوصیایشان، در پی تشکیل حکومت اسلامی بودند؛ زیرا در نگاه امام حسین (علیه السلام) حکومت بهترین وسیله برای جلب رضای خدا و بهترین عامل برای زمینه سازی هدایت و رشد و تعالی بندگان اوست و اگر این حکومت به دست ناهلان بیفتد، نه تنها زمینه تعالی بندگان خدا از بین می رود، بلکه زمینه حاکمیت شیطان و جهل و کفر و شرک حاصل می شود و امام نمی تواند نسبت به این پیامدهای مثبت و منفی بدون توجه باشد.

ص: ۱۹۹

روزی امام حسین (علیه السلام) در جمع معتمدان و بزرگان و عالمان سخنرانی مفصلی ایراد نمود و در این سخنرانی که ظاهراً در زمان معاویه و در ایام حج بوده، بزرگان قوم را مخاطب قرار داد و آنان را به وظیفه مهم امریه معروف و نهی از منکر متذکر شد و خاطر نشان کرد که چون شما این وظیفه را ترک کرده اید، حکومتی که حق شما عالمان است به دست ناهلان افتاده و کسانی بر شما حاکم شده اند که صلاحیت حکومت ندارند؛ و آن ها را به شدت برای ترک امریه معروف و نهی از منکر تویخ کرد و از ستمگری حاکمان و عاملان حکومت اموی ناله سر داد و فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِثْلًا تَنَافَسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَاسًا مِنْ فُضُولِ الخَطَامِ وَ لَكِنْ لُتْرَى الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْأَضْيَاعَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ (1)؛ خدایا، تو می دانی آنچه از ما سرزده برای سبقت جویی به سوی سلطنت دنیایی یا به دست آوردن چیزی از مال و منال دنیا نبوده است، لکن ما می خواهیم علامت های دین تو را بنمایانیم و اصلاح را در بلاد اسلامی آشکار کنیم تا بندگان مظلوم تو امنیت یابند و به دستورات و احکام واجب و مستحب تو عمل شود.»

این جمله امام به خوبی ارزش وسیله ای حکومت را آشکار می کند و معلوم می گرداند که اگر حکومت به دست افراد نفوذی غیر صالح باشد، حداقل نسبت به این مسائل مهم بی توجه هستند و اگر در دست ستمگران باشد، این مسائل مهم تعطیل می گردد،

ص: ۲۰۰

پس برای محقق ساختن این اهداف متعالی باید حکومت را به دست گرفت و جامعه را بر مبنای آموزه های اسلامی اداره نمود.

بنابراین نگاه امام به حکومت، نگاه وسیله ای بود و امام حکومت را بهترین وسیله برای اجرای دین خدا و خدمت به خلق خدا می دانست و خود را موظف می دانست برای به دست آوردن آن تلاش نماید.

امروزه هم محققان و تحلیل گران بر این باورند که نفوذ دشمنان دین، باعث تضعیف باورها و ارزش ها در بین جامعه و حکومت ها شده و موجبات ناکارآمد سازی و فروپاشی نظام های سیاسی را فراهم می سازد.

فروپاشی حاکمیت اسلامی در اندلس، نمونه ای از فروپاشی از درون از طریق استحاله فرهنگی است. مسلمانان در اواخر قرن اول هجری، تحت تأثیر انگیزه های دینی و شور مذهبی، با سرعتی کم نظیر بر سراسر اندلس و حتی اعماق فرانسه مسلط شدند، اما به مرور با بروز اختلافات میان گروه های مختلف مسلمان برای کسب قدرت، دنیازدگی، فساد اخلاقی و رفاه طلبی بسیاری از مسلمانان، به ویژه سران و بزرگان آن ها، زمینه آسیب پذیری و انحطاط فراهم شد. دشمن با بهره گیری از ضعف های درون جامعه اسلامی، به تدریج قدرت یافت و ابتدا با به راه اندازی جنگ نرم و کمک به گسترش فساد و فحشا، موفق به تضعیف اقتدار و ناکارآمد سازی حاکمیت آنان شد. سپس با جنگ سخت، طومار قدرت و حکومت مسلمانان و در نهایت حضور آنان در اندلس را در هم پیچید. در چند سال اخیر، انقلاب

ص: ۲۰۱

مصر هم همین گونه سرنگون شد و انقلابی که تنها مدت کوتاهی دوام یافت و مخالفان انقلاب با پشتیبانی دشمنان اسلام، همان انقلابیون را محکوم و مجازات کردند.

اگر امروز کشورهای اسلامی منطقه نمی توانند اتحاد و یکپارچگی خود را در برابر دشمنان اسلام حفظ نمایند، برای این است که دشمن با تمام قوا از جمله روش نفوذ استفاده کرده و با تبلیغات فراوان توانسته برخی از مردم را فریب دهد و برخی از خواص مسلمان را با خود همراه سازد و مثلاً در جایی شیعه انگلیسی به وجود آورده اند و در جایی سنی تکفیری و با ایجاد اختلاف، زمینه درگیری میان پیروان دو مذهب شیعه و سنی را فراهم نموده اند.

۴. شهادت و ترور انقلابیون واقعی

یکی دیگر از پیامدهای شوم نفوذ دشمن، شهادت و ترور انقلابیون واقعی است. گاهی ترور فیزیکی است و در آن شخص را از ادامه حیات ساقط می کنند؛ مثل امامانی که شهید شده اند؛ (دانشمندان هسته ای ایران با این نوع نفوذ و ترور به شهادت رسیدند).

اما گاهی ترور شخصیتی است، یعنی شخصیت فردی را زیر سؤال می برند. این نوع ترور از زمان های بسیار دور وجود داشته است. معاویه، جهت تخریب شخصیت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، نقشه ای شوم کشیده بود. او به بچه های شامی، بزغاله یا بزّه هدیه می کرد و می گفت این بزغاله از جانب معاویه است و زمانی که بچه های شامی با بزغاله های خود انس می گرفتند و بزرگ تر

می شدند، عمال معاویه بزغاله را که گوسفند شده بود از بیچه ها می گرفتند و می گفتند این کار از جانب علی است و ما به فرمان علی این گوسفند را از شما می گیریم. در واقع با همین حيله ها كينه حضرت علی (علیه السلام) و بیچه های حضرت علی (علیه السلام) را در دل مردم شامی می کاشتند.^(۱)

با این جریان باید بفهمیم که چرا امام سجاد (علیه السلام) سخت ترین لحظات اسارتشان را در شام می داند و سه مرتبه می فرماید الشام الشام الشام ...

امروزه هم دشمنان از طریق عوامل تبلیغاتی جنگ روانی و با استفاده از وسایل ارتباط جمعی، شخصیت های مطرح و مؤثر جامعه اسلامی را به زیر ذره بین کشیده و از راه های بزرگ نمایی، ارائه اطلاعات ساختگی و جعلی، مدرک سازی، شهادت های دروغ، تحریف حقایق، آنان را ترور شخصیت می کنند. نتیجه این نفوذ و ترور این است که شخصیت های برجسته و بانفوذ، نزد مخاطبان و طرفداران خود دچار بی منزلتی و تخریب چهره می شوند و اثرپذیری از کلام و رفتارشان کم می شود.

بنابراین همان گونه که امام علی (علیه السلام) می فرماید باید پیوسته دشمن را زیر نظر داشت، اگر لحظه ای از دشمن غفلت کنیم، آسیب های فراوانی از ناحیه دشمن وارد می شود. ایشان می فرمایند:

«مَنْ نَامَ عَنْ عَدُوِّهِ أُنْبَهَتْهُ الْمَكَائِدُ^(۲)؛ کسی که از دشمن غفلت کند، حيله ها و كيدهای دشمن بیدارش خواهد ساخت.»

ص: ۲۰۳

۱- . سایت مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی، ۱۳۸۹/۳/۱۲.

۲- . عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۴۴۱.

«كُنْ لِلْعَدُوِّ الْمَكَاتِمِ أَشَدَّ حَذَرًا مِنْكَ لِلْعَدُوِّ الْمُبَارِزِ(۱)؛ از دشمن پنهان بیشتر از دشمن آشکار بر حذر باش.»

گریز و روضه

امام حسین (علیه السلام) می دانست که بعد از ایشان، او را ترور شخصیتی می کنند و به او اتهام خارجی می زنند. از این رو به روایت: «أَتَقِ مَوَاضِعَ التُّهْمِ»(۲) دقیقاً عمل کرد و از همان مدینه تا کربلا و روز عاشورا، هر زمان شرایط را مناسب می دید، خویش را معرفی می کرد؛ برای اینکه جلوی این تهمت را بگیرد.

«أَنَّى ابْنُ بَنْتِ نَبِيِّكُمْ فَوَ اللَّهُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بَنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي فَيُكْمَلُ وَلَا فِي غَيْرِكُمْ(۳)؛ مگر نه این است که من پسر دختر پیامبرتان هستم؟! و الله اگر به مشرق و مغرب عالم بروید، چه در میان خودتان و چه در بین دیگران، پسر دختر پیامبری غیر از من نخواهید یافت.»

اما این مردم سنگدل، چگونه با کسی که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و اله) بود برخورد کردند؟!!

«صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)»

آنگاه که سید الشهداء از بالای اسب روی زمین افتاد، ذوالجناح چند لحظه ای اطراف حضرت می گردید و دشمنان را از حضرت دور می کرد:

«ثُمَّ تَمَرَّغَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَقَصَدَ نَحْوَ الْخَيْمَةِ وَ لَهُ صُهَيْلٌ عَالٍ وَ يَضْرِبُ بِيَدِهِ الْأَرْضَ(۴)؛ سپس خود را به خون امام

ص: ۲۰۴

۱- شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۱.

۲- شرح مصباح الشریعه، ترجمه عبد الرزاق گیلانی، ص ۲۵۲.

۳- إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمه)، النص، ص ۲۴۱.

۴- المناقب، ج ۳، ص ۲۱۵.

حسین (علیه السلام) آغشته نمود و به سمت خیمه ها حرکت نمود و با صدای بلند شیهه می زد و دستش را به زمین می کوبید و با زبان خود می گفت: «الظَّالِمَةُ الظَّالِمَةَ مِنْ أُمِّهِ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا(۱)؛ یعنی فریاد از ظلم! فریاد از ظلم امتی که پسر دختر پیامبرشان را کشتند.»

اهل حرم صدای شیهه ذوالجناح را شنیدند. از روزنه خيام نگاه نمودند، ذوالجناح را بی سوار، با لجام رها شده و زین واژگون و یال غرق به خون دیدند که گاهی شیهه می زند گاهی شیون می کند و گاهی سر بر زمین می کوبد و گاهی سم بر زمین می ساید. در حالی که بدنش پر از خون و تیر است.

ناگاه اهل حرم از خیمه بیرون دویدند و در میانشان ولوله افتاد، گریان و اشک ریزان و اماما! و اسیدا! و ابنا! و رسول الله! و علیا! و زهرا گویان، گرد ذوالجناح حلقه زدند و از احوال اباعبدالله می پرسیدند. بعضی رکابش را می بوسیدند و بعضی تیر از بدنش در می آوردند و بعضی دست به یال خونی ذوالجناح می کشیدند و به سر و صورت خود می مالیدند.

ام کلثوم دست ها را بر سر نهاده بود و از سوز دل فریاد می زد: «وا محمداه، و حیداه، و نبیاه، و ابا القاسم، و علیاه، و جعفره، و حمزاه، و حسینه، هذا حسین بالعرء، صریح بکربلا(۲)؛ یا محمد، یا جدا، ای پیامبر، ای ابالقاسم، یا علی، یا جعفر، یا حمزه، ای امام حسن این حسین توست که در معرکه افتاده و در کربلا کشته شده.»

ص: ۲۰۵

۱- . عوالم العلوم و المعارف، ص ۵۹۶.

۲- . همان، ص ۳۰۴.

ام کلثوم بعد از این جملات غش کرد. حضرت سکینه (علیها السلام) فریاد می زد: ای وای که فخر اولاد آدم کشته شد، ای مرگ! چرا مرا نمی بری؟ من زندگی بی پدر را نمی خواهم. (۱)

چهره از خون خدا کردی خضاب ای ذوالجناح!

چون شرار افتاده ای در پیچ و تاب ای ذوالجناح!

صیحه هایت الظلیمه، شیهه هایت یا حسین

هر نفس داری هزاران التهاب ای ذوالجناح!

ای بُراق تیر باران گشته در معراج خون

از چه بر تن زخم داری بی حساب ای ذوالجناح!

فاش بر گو ماه زینب را کجا انداختی

در یم خون یا میان آفتاب ای ذوالجناح!

گوش کن در قلزم خون از گلوی خشک او

دمبدم آید صدای آب آب ای ذوالجناح!

ص: ۲۰۶

شب دوازدهم محرم (راهکارهای مقابله با نفوذ دشمنان انقلاب)

اشاره

ص: ۲۰۹

ایجاد انگیزه (۱)

حسن بصری یکی از دانشمندان قرن اول هجری است که افکار شیطانی و گمراه کننده ای داشته و باعث گمراهی عده زیادی شده است. او به شدت با اهل بیت (علیه السلام) دشمنی می کرد و یکی از عوامل فساد در دوران حکومت امام علی (علیه السلام) امام حسن و امام حسین و امام سجاد (علیه السلام) شمرده می شود. حسن بصری، چنان خدمتی به دستگاه بنی امیه نمود که به فرموده برخی از دانشمندان، اگر زبان حسن بصری و شمشیر حجاج نبود حکومت مروانی در گهواره، زنده به گور می شد.

هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) بصره را فتح کرد، مردم دور آن حضرت را گرفتند تا سخنان او را بشنوند، چشم حضرت در میان جمعیت به حسن بصری افتاد که چیزی را یادداشت می کرد.

امام با صدای بلند او را مخاطب قرار داده و فرمود: چه می کنی؟ عرض کرد سخنان شما را می نویسم تا برای دیگران بازگو نمایم. امام (علیه السلام) فرمودند:

ص: ۲۱۱

«أَمَّا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَيِّئًا مَرِيئًا وَهَذَا سَيِّئًا مَرِيئًا هَيْدَةَ الْأُمَّةِ أَمَا إِنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مِسَاسَ وَ لَكِنْ يَقُولُ لَا قِتَالَ(۱)؛ آگاه باشید که هر قوم و جمعیتی یک سامری دارد و تو ای حسن! سامری این امت هستی، تو آثار رسول خدا (صلی الله علیه و اله) را از من می گیری و با هوای نفس و تفسیر به رأی خودت، مکتب تازه ای می سازی و مردم را به آن فرا می خوانی.»

این دشمنی و عداوت او با اهل بیت (علیه السلام) ادامه داشت تا اینکه روزی حسن بصری در سرزمین منی عده ای از حاجیان را جمع کرده و با سخنان گمراه کننده اش، اسباب انحراف آنان را فراهم می کرد.

امام سجاد (علیه السلام) هنگام عبور از منی، حسن بصری را در آن حال دید. لحظه ای ایستاد و خطاب به او فرمود: ای حسن بصری! لحظه ای ساکت شو، از تو سؤالی دارم، چنانچه در این حالت و با این وضعیتی که مابین خود و خدا داری، مرگ به سراغ تو آید آیا از آن راضی هستی؟ و آیا برای رفتن به سوی پروردگارت آماده ای؟
حسن بصری گفت: خیر، آماده نیستم.

حضرت فرمود: آیا نمی خواهی در افکار و روش خود تجدیدنظر کنی و تحوّلی در خود ایجاد نمائی؟

حسن بصری لحظه ای سر به زیر انداخت و سپس گفت: آنچه در این رابطه بگویم، خالی از حقیقت است.

آنگاه امام سجاد (علیه السلام) فرمود: آیا فکر می کنی که پیغمبر دیگری مبعوث خواهد شد و تو از نزدیکان او قرار خواهی گرفت؟ پاسخ

ص: ۲۱۲

داد: خیر، چنین فکری ندارم.

حضرت فرمود: آیا در انتظار جهانی دیگر غیر از این دنیا هستی که در آن کارهای شایسته انجام دهی و نجات یابی؟ اظهار داشت: خیر، چنین آرزویی ندارم.

امام (علیه السلام) فرمود: آیا تاکنون عاقلی را دیده ای که از خود راضی باشد و به راه کمال و ترقی قدم ننهد و دیگران را پند و اندرز نماید؛ ولی در فکر تحوّل و موعظه خود نباشد؟!

امام سجاد (علیه السلام) بعد از این سخنان، به راه خود ادامه داد و رفت.

حسن بصری لحظه ای به فکر فرو رفت و سپس پرسید: این چه کسی بود که چنین سخنان حکمت آمیزی را بیان کرد؟ گفتند: او علی بن الحسین (علیه السلام) بود.

پس از این جریان هرگز کسی ندید که حسن بصری با سخنان گمراه کننده اش به فکر منحرف ساختن دیگران باشد. (۱)

متن و محتوا

اشاره

همان گونه که انسان از نظر پزشکی و فیزیکی نیاز به واکسیناسیون دارد، جامعه نیز باید در مقابل تهدیدات دشمن واکسینه شود. امام سجاد (علیه السلام) یکی از اهل بیته است که تأثیر بسیار زیادی در جهت واکسینه سازی جامعه اسلامی داشته، به گونه ای که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، بخش مهم و قابل توجهی از زندگی امام سجاد (علیه السلام) به تاکتیک های مبارزاتی و راهبردهای دفاعی در برابر نفوذ دشمن، اختصاص یافته است. داستان مناظره با حسن بصری یکی از اقدامات اثربخش حضرت است که مورد

ص: ۲۱۳

۱- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۱۳-۳۱۴.

اشاره قرار گرفت.

امام زین العابدین (علیه السلام) برای مبارزه با نفوذگران، حرکت جهاد فرهنگی و پرورش شخصیت ها را در دستور کار خود قرار داد و با برنامه عمیق و دامنه دار به ایفای نقش پیشوایی خود پرداخت، این رویکرد امام سجاد (علیه السلام) زمینه ساز انقلاب فرهنگی امام باقر و امام صادق (علیه السلام) گشت، تا آنجا که برخی از نویسندگان، همچون علامه محقق مرتضی جعفری عاملی آن حضرت را «باعث الاسلام من جدید» می داند.

راهکارهایی که امام سجاد (علیه السلام) برای مبارزه با نفوذ دشمن در دستور کار قرار داده و توانست به نتیجه مطلوب دست یابد، متعدد هستند؛ اما در اینجا به دو مورد اشاره می شود:

۱. تجهیز امت اسلامی به قدرت ایمان

یکی از مهم ترین راه های نفوذ دشمن، نفوذ فرهنگی است که بر اساس آن باورها و اعتقادات مردم هدف قرار گرفته و در جهت تضعیف آن ها اقدام می کنند. از این رو برای مقابله با نفوذ دشمنان، باید ابتدا امت اسلامی به صفاتی آراسته شوند که بتوانند خود را از آفات درونی حفظ نموده و یقین خویش را افزایش دهند. شرط پیروزی این است که در صف مؤمنان باشند و گرنه راه برای نفوذ دشمن باز خواهد ماند. یاد خدا، ایمان، صبر، استقامت، پرهیزگاری، توکل و یقین به وعده های الهی است که قدرت معنوی بی اندازه ای به انسان می دهد. قرآن در این باره می فرماید:

ص: ۲۱۴

«إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا(۱)؛ اگر (در برابر آن دشمنان) استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید، نقشه های (خائنانه) آن ها به شما زیانی نمی رساند.»

جامعه و امتی که باورهای دینی قوی داشته باشند و امور زندگی خود را بر اساس اصول عقلانی و تفکر سامان دهند، به سادگی در دام دشمن نمی افتند. اگر امروزه دشمن در میان امت اسلامی نفوذ کرده و توانسته برخی از آن ها را به سوی تکفیر دیگر مسلمانان و حمله و تجاوز به حریم آنان سوق دهد، به سبب دوری از باورها و اعتقادات صحیح و عدم بهره گیری از قدرت تفکر و تعقل است.

حضرت سجاد (علیه السلام) در روایت زیبایی فرمودند:

«مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَكْمَلَ مَا فِيهِ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ(۲)؛ کسی که بینش و عقل خود را به کمال نرساند - و در زُکود فکری به سر برد - به سادگی در هلاکت و گمراهی و سقوط قرار خواهد گرفت.»

آن حضرت برای اینکه بتواند در جو خفقان روزگار خود، ایمان و باورهای مردم را تقویت کند، از قالب «دعا» استفاده نمود؛ زیرا دعا پیوند عمیق و معنوی میان انسان و پروردگار است که اثر تربیتی و سازندگی مهمی دارد.

برخی از دعاهای حضرت در کتاب گران بهای صحیفه سجادیه جمع آوری شده؛ اما متأسفانه برخی از افراد در عمرشان حتی یک بار هم این کتاب را ورق نمی زنند، کتابی که تنها شامل

ص: ۲۱۵

۱- آل عمران/۱۲۰.

۲- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۲۰۶.

راز و نیاز و مناجات و عرض حاجت در پیشگاه خدا نیست، بلکه ابعاد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و عقیدتی نیز دارد. در لابلای این عبارات وحی گونه، فلسفه قیام حسینی (علیه السلام) تبیین می گردد و انسان نیایش گر ناخواسته از حالت انزوا و خمودی به صحنه مبارزه با طاغوت و ستمگران سوق داده شده، راه عزت حقیقی به وی نشان داده می شود.

آن حضرت دعای ۴۹ صحیفه سجادیه را برای دفع دشمنان و بر ملا کردن نقشه های آنان بیان فرموده است؛ زیرا دشمن با همه وجود در مقابل انسان ایستاده، لحظه ای آرام نیست و چشمش به خواب نمی رود.

امام سجاد (علیه السلام) در دعای بیستم (دعای مکارم الاخلاق)، از خداوند، پیروزی و غلبه بر دشمنانش را درخواست نموده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِي يَدَاً عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي وَلِسَاناً عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي وَظَفراً بِمَنْ عَانَدَنِي وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي وَتَكْذِيباً لِمَنْ قَصَبَنِي وَسَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي؛ خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا بر آنکه بر من ستم کند، دستی (نیروی)، و بر آنکه با من ستیزه جوید، زبانی (برهانی) و بر کسی که با من دشمنی و عناد ورزد پیروزی عطا کن و در برابر کسی که نسبت به من، به حيله گری و بداندیشی پردازد، راه و تدبیر و در برابر آنکه بر من فشار و آزار رساند، نیرو ده و در برابر عیب جویانی که بر من عیب جویی و دشنام گویی کنند، قدرت تکذیب و در برابر خطر تهدید دشمنان، به من امنیت عنایت فرما!»

آن حضرت در روایتی تنها راه نجات و خلاصی از شبهات و دشمنان را متمسک شدن به اهل بیت دانسته و می فرماید:

«إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ، وَالْآرَاءِ الْبَاطِلَةِ، وَالْمَقَائِيسِ الْفَاسِدَةِ، وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلَّمَ، وَمَنْ اهْتَدَى بِنَاهِدِي؛ بِهِ وَسِيلَهُ عَقْلُ نَاقِصٍ وَنَظَرِيهٌ هَيَّ بَاطِلٌ وَمَقَائِيسَاتٌ فَاسِدَةٌ وَبِيْهِ أَسَاسٌ نَمِي تَوَانُ أَحْكَامٌ وَمَسَائِلُ دِينٍ رَا بِيْهِ دَسْتٌ أَوْرَدَتْ؛ تَنَاهَا وَسِيلَهُ رَسِيدِنَ بِيْهِ أَحْكَامٌ وَاقِعِي دِينٍ، تَسْلِيمٌ مَحْضٌ بُوْدُنٌ مِي بَاشَدُ وَ هِرْ كَسِي دَر مَقَابِلِ مَا أَهْلُ بَيْتِ تَسْلِيمِ بَاشَدُ أَزْ هِرْ أَنْحِرَافِي دَر أَمَانِ اسْتِ وَ هِرْ كِهْ بِيْهِ وَسِيلَهُ مَا هِدَايَتِ يَابَدُ خُوشْبَخْتِ خَوَاهَدُ بُوْدُ.»

خوب است بدانیم نفوذ دشمن، مختص به زمان اهل بیت (علیه السلام) نبوده؛ بلکه امروزه هم وجود دارد. رهبر انقلاب اسلامی ایران پس از اتمام برجام، اعلام خطری که در مسیر دشمن شناسی به مردم داده، درباره نفوذ دشمن است. ایشان در سال ۹۴ بیش از ۸۰ بار کلمه «نفوذ» را مطرح کرده است.

اگر امروز دشمن می خواهد با ایجاد شبهه مردم را از عزاداری امام حسین (علیه السلام) بی انگیزه سازد، بهترین راه مقابله این است که با تفکر و تعقل و با مطالعه منابع متقن دینی، ایمان خود نسبت به عزاداری را تقویت و پاسخ های قانع کننده ای برای این شبهات پیدا کنیم تا این شبهات نتوانند ذره ای از ارادت و محبت ما نسبت به امام حسین (علیه السلام) و عزاداری را کم کنند.

باید بدانیم امام حسین (علیه السلام) برای حفظ دین من و شما، خود را فدا کرده و خون عزیزانش در این راه ریخته شد و زن و بچه اش در این مسیر به اسیری رفتند. باید به این برسیم که امام حسین (علیه السلام) در پیشگاه خداوند کریم، جایگاه رفیع و والایی دارد و می تواند دست ما را هم بگیرد. باید به این باور برسیم که امام حسین (علیه السلام) نمرده؛ بلکه زنده است و در نزد پروردگارش روزی می خورد.

اگر به این باور و اعتقاد برسیم، آن وقت عزاداری تنها ریختن اشک نیست، بلکه عین زندگی و نشاط است.

۲. معرفی الگوی زندگی اسلامی

امام سجاد (علیه السلام) در دعاهای عمیق خود، ابعاد یک زندگی اسلامی و ایمانی و قرآنی و ولایی را به بهترین و زیباترین وجوه به تصویر کشیده و در لباس عشق و معاشقه با خداوند و اشک و آه و مناجات با قاضی الحاجات پرده از روی بسیاری از اسرار کشف شده و غیرمکشوف برگرفته و سیمای ملکوتی و راستین انسان مؤمن و اهل ولایت و ولایتمدار و ولایت پذیر را به نحو احسن تبیین فرموده است.

البته محور و اساس دعاهای آن حضرت بر حُب فی الله و معاشقه و مناجات و عالیتین جذبه های الهی خلاصه می شود و سیمای آن بزرگوار سیمای عاشق فانی فی الله است. اما در لابه لای این مضامین عرفانی، سبک زندگی دینی را به عنوان الگو و سرمشق برای ما معرفی کرده است.

آن حضرت در فرازی از دعای شریف مکارم الاخلاق چنین نجوا می کند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَلِّئِي بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ وَ أَلْبِسِي زَيْنَةَ الْمُتَّقِينَ؛ خداوندا بر محمد و آل او درود فرست و ما را به زینت صالحان و شایستگان مزین فرما و زینت پرهیزگاران را بر من بپوشان.»

امام (علیه السلام) در این جملات، دو عنوان «صالحان» و «تقوی پیشگان» را با هم آمیخته، تا دو بعد ایجابی و سلبی زندگی افراد را تبیین کند. یعنی هم باید انسان مزین به لباس اهل صلاح باشد تا کار نیک انجام دهد و هم لباس اهل تقوی را بپوشد تا او را از آلودگی ها حفظ کند.

آنگاه امام (علیه السلام) امتیازات و ویژگی های صالحان و پرهیزگاران را چنین بیان می فرماید:

۱. «فِي بَسْطِ الْعَدْلِ» (گسترش دادن عدالت)
۲. «وَ كَظْمِ الْغَيْظِ» (فروخوردن خشم و کینه)
۳. «وَ إِطْفَاءِ النَّائِرَةِ» (خاموش کننده آتش فتنه)
۴. «وَ ضَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ» (جمع کننده اهل تفرقه)
۵. «وَ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ» (تلاش برای اصلاح ذات البین)
۶. «وَ إِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ» (اشاعه و افشای کارهای نیک دیگران)
۷. «وَ سِتْرِ الْعَائِبَةِ» (پوشاندن عیوب دیگران)
۸. «وَ لِينِ الْعَرِيكِه» (رفتار با نرمی و ملاطفت)
۹. «وَ خَفْضِ الْجَنَاحِ» (تواضع و فروتنی)
۱۰. «وَ حُسْنِ السِّيَرَةِ» (سیره نیکو و پسندیده)

۱۱. «وَ سُكُونِ الرِّيحِ» (حاکمیت آرامش بر زندگی و رفتار)

۱۲. «وَ طِيبِ الْمُخَالَقَةِ» (معاشرت با شیوه پسندیده و اخلاق نیک)

۱۳. «وَ السَّعْيِ إِلَى الْفَضِيلَةِ» (سبقت گرفتن به سوی فضیلت ها)

۱۴. «وَ إِثَارِ التَّفَضُّلِ» (اهل ایثار و تفضل بودن)

۱۵. «وَ تَرْكِ التَّغْيِيرِ وَ الْإِفْصَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحِقِّ» (پرهیز از سرزنش دیگران و پرهیز از تمجید کسانی که سزاوار آن نیستند)

۱۶. «وَ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَ إِنْ عَزَّ» (گفتار به حق، اگر چه کم باشد)

۱۷. «وَ اسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَ إِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي» (اندک شمردن گفتار و کردار و کارهای خیر هر چند بسیار باشند)

۱۸. «وَ اسْتِكْثَارِ الشَّرِّ وَ إِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي» (بسیار شمردن کارهای شر، هر چند اندک باشد)

امام سجاد (علیه السلام) در جملات کوتاه پیشین، ۱۸ شاخصه از شاخصه های یک زندگی دینی و الهی را بیان کرده است. در واقع آن حضرت دو شیوه زندگی را به تصویر کشیده (زندگی غیر صالحان و غیر پرهیزکاران و زندگی صالحان و پرهیزکاران) و از خداوند متعال خواسته تا همیشه زندگی وی در مسیر زندگی پاکان و صالحان ادامه یابد. مطالعه و به کارگیری این ۱۸ مورد، سبب دینی شدن سبک زندگی ما می شود.

امام سجاد (علیه السلام) نه تنها در دعاهاى خود الگو و سرمشق می دهد، بلکه عمل و رفتار آن حضرت نیز سرمشقی نیکو است. آن حضرت اسوه عبادت و زهد و ساده زیستی و نمونه صبر و شکیبایی و مظهر آمیختگی علم و حلم و ... است.

یکی از اصحاب امام زین العابدین (علیه السلام) و از راویان حدیث به نام «زهری» حکایت می کند: روزی به همراه حضرت سجاد (علیه السلام)، نزد پنجمین خلیفه از خلفای اموی در دمشق، عبدالملک مروان رفتیم؛ عبدالملک، احترام شایانی نسبت به حضرت سجاد (علیه السلام) به جا آورد؛ و چون چشمش به آثار سجود در چهره و پیشانی مبارک امام زین العابدین (علیه السلام) افتاد، گفت: ای ابو محمد! خود را بسیار در زحمت عبادت انداخته ای، با اینکه خداوند متعال تمام خوبی ها را به تو داده است و تو نزدیک ترین فرد به رسول الله می باشی، تو دارای علم و کمالی هستی که دیگران از داشتن آن محروم می باشند!

امام سجاد (علیه السلام) فرمود: آنچه از فضل پروردگار و توفیقات الهی برای من گفتی، نیاز به شکر و سپاس دارد.

و آنگاه فرمود: پیغمبر خدا (صلی الله علیه و اله) با اینکه تمام خطاهای گذشته و آینده اش بخشیده شده بود، آنقدر نماز می خواند که پاهای مبارکش ورم می کرد، به قدری روزه می گرفت که دهانش خشک می گشت و می فرمود: آیا نباید بنده ای شکرگزار باشم.

سپس حضرت در ادامه سخنانش افزود: حمد خداوندی که ما را بر دیگران برتری بخشید و به ما پاداش خیر عطا نمود، و در دنیا و آخرت حمد و سپاس، تنها مخصوص اوست.

به خدا سوگند! چنانچه اعضاء و جوارح قطعه قطعه گردد و در اثر عبادت نفسم قطع شود، یک صدم شکر یکی از نعمت های خداوند را هم انجام نداده ام.

چگونه می توان نعمت های الهی را برشمرد؟! و چگونه توان شکر نعمتی از نعمت هایش را خواهم داشت؟!

نه به خدا قسم! خداوند هرگز مرا غافل از شکر نعمت هایش نبیند.

چنانچه عائله ام و دیگر خویشان و سائر مردم حقی بر من نمی داشتند، به جز عبادت و ستایش و مناجات با خداوند سبحان، کار دیگری انجام نمی دادم و سخنی به جز تسبیح و ذکر خدای متعال نمی گفتم تا آنکه نفسم قطع شود.

زهری می گوید: سپس امام (علیه السلام) به گریه افتاد و عبدالملک نیز گریان شد و گفت: چقدر فرق است بین کسی که آخرت را طلب کرده و برای آن جدیت و کوشش می نماید و بین کسی که دنیا را طلب کرده و باکی ندارد که از کجا و چگونه به دست می آورد. پس چنین افرادی در آخرت سهمی و نجاتی برایشان نخواهد بود. (۱)

عزادار امام حسین (علیه السلام) سیره امام سجاد و اهل بیت (علیه السلام) را الگوی خود قرار می دهد و سبک زندگی که در ماهواره و شبکه های مجازی و ... را طرد می کند.

عزادار واقعی می داند نباید از دشمن تبعیت کند. اگر مقام معظم رهبری (مدظله العالی) بحث جهاد کبیر را مطرح می کند، این جهاد کبیر را هم خود ایشان به عدم تبعیت از دشمن تفسیر نموده و در این باره تأکید می کند. مواظب باشیم تا از دشمن تبعیت نکنیم و دنباله رو او نباشیم، بلکه مستقل و با اقتدار زندگی خود را پیش ببریم و گوش ما به دهان دشمن و چشم بر دست او ندوزیم.

ص: ۲۲۲

امام سجاد (علیه السلام) در مناسبت ها و مجالس مختلفی مظلومیت خود و شهادت مظلومانه پدرش را برای مردم تبیین کرد. آن حضرت پس از جریان دلخراش و دلسوز عاشورا بیش از حد بی تابی و گریه می نمود.

هرگاه غلام امام سجاد (علیه السلام) ظرف آب را برای ایشان می آورد، امام شروع به گریه می کرد تا اینکه غلام به نشانه اعتراض، گفت: آقا! در طی سی و پنج سال گذشته هر بار که برای شما آب می آورم تا وضو بگیرید، چشمت که به آب می افتد، اشکتان سرازیر می شود! هرگاه بچه شیرخواره ای را ببینید، گریه می کنید، آقا! این همه گریه کردید، دیگر بس نیست؟ یا بن رسول الله! شما با این وضعیت و حالتی که دارید، خود را از بین می برید!

حضرت در پاسخ فرمودند: غلام! از تو انتظار نداشتم، این حرف را بزنی! «وَاللَّهِ لَقَدْ شَكَا يَعْقُوبُ إِلَى رَبِّهِ فِي أَقَلِّ مِمَّا رَأَيْتَ حَتَّى قَالَ يَا أَسِيفِي عَلَى يُوسُفَ أَنَّهُ فَقَدْ ابْنًا وَاحِدًا» یعقوب (علیه السلام)، پیامبر و پیامبرزاده بود. او دوازده پسر داشت، خداوند متعال یکی از آنان را مدتی از نظرش غایب کرد، در اندوه این فراق موقتی، موهای سر یعقوب سفید، کمرش خمیده و نور چشمانش از شدت گریه از دست رفت، در حالی که پسرش در این دنیا و زنده بود؛ اما «إِنِّي رَأَيْتُ أَبِي وَجَمَاعَةَ أَهْلِ بَيْتِي يُذْبِحُونَ حَوْلِي (۱)؛ من با چشمان خودم پدر و برادر و ۷۱ تن از خانواده ام را دیدم که مظلومانه کشته شده و بر زمین افتادند. پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام کم شود؟

ص: ۲۲۳

آفتاب لب بامم، پدرِ گریه منم

علی اوسطم و پیر عزا و محنم

قسمت این بود که با گریه شوم، هم بیعت

یادگاریِ غریبِ پدری بی کفنم

آب شد پیکر من از غم دروازه شام

ردی از سلسله ها هست، به روی بدنم

یوسفی بودم و از حادثه یعقوب شدم

پسر خسته دل کشته بی پیرهنم

ابکی ابکی لحسین بن علی العطشان

شهره شهر شده گریه دشمن شکنم

سهل ساعی می گوید: من از سفر مکه به سمت بیت المقدس بر می گشتم، در شهر شام دیدم مردم کف می زنند به یکدیگر می رسند تبریک می گویند، شهر را زینت کردند.

پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: اسیران خارجی را می آورند. از کدام دروازه؟ از دروازه ساعات!

کناره دروازه ساعات ایستادم، یکباره صدای شادی و هلهله جمعیت بلند شد. تا نگاه کردم چشمم به چند سر بریده روی نیزه ها افتاد. یکی از سرها قرآن می خواند. سرها که گذشت، دیدم آقای بزرگواری را سوار بر شتر برهنه آوردند! آثار بزرگی از صورتش نمایان بود، جلو رفتم سلام کردم، آقا فرمودند: خدا رحمت کند کی هستی؟ که مرا در این شهر سلام می کنی (یعنی اینجا به ما سنگ زدند، زخم زبان می زنند)

گفتم: آقا سهل ساعدی هستم از صحابه جدت رسول خدایم، آقا! این چه حالی است می بینم. فرمودند: سهل ساعدی! بابایم را کشتند، عمویم را شهید کردند به حالش گریه کردم. آقا چه کنم؟ فرمود سهل، اگر ممکن است پارچه ای را زیر زنجیر گردنم بگذار. سهل گفت: تا زنجیر را از گردن آقا بلند کردم، دیدم خون تازه از زیر حلقه های زنجیر جاری شد.

بیمار چنین عاشق و دلداده که دیده

در تاب و تب از عشق رخ یار که دیده

که روی شتر گه به روی خار مگیلان

که مجلس بیگانه و اغیار که دیده

در سلسله از کرب و بلا در سفر شام

بر روی شتر پیکر تب دار که دیده

ص: ۲۲۵

شب سیزدهم محرم (نقش بانوان حسینی (علیه السلام) در مقابله با نفوذ دشمنان یزیدی)

اشاره

ص: ۲۲۷

ایجاد انگیزه (۱)

امام حسین (علیه السلام) قبل از رسیدن به کربلا، در سرزمین «ثعلبیه» خیمه ای دید که پیرزنی در آن بود. با پیرزن احوال پرسید و شرح حالش را جویا شد. پیرزن گفت: من با پسر و عروسم در اینجا ساکن هستیم و ما بر آیین نصرانیت می باشیم. او در ادامه گفت: ما در این بیابان در مضیقه بی آبی قرار داریم. امام (علیه السلام) با نیزه خود، قسمتی از خاک زمین را کنار زد، ناگهان آب بیرون آمد. زن تعجب کرد و مجذوب بزرگواری امام (علیه السلام) شد. امام (علیه السلام) جریان مسافرتش را برایش بیان کرد و فرمود: «اگر پسر آمد، به او بگو اگر می خواهد به کمک ما بیاید.»

و هب، این جوان پاکدل، وقتی آب خوشگوار را دید و از ماجرا مطلع شد، مجذوب امام (علیه السلام) گردید. با اینکه پنج روز (یا هفده روز) از عروسی اش نگذشته بود، همراه مادر و همسرش به خدمت امام (علیه السلام) رسید و بعد از مسلمان شدن عرض کرد: پیام شما را دریافتم و از این پس سرباز شما هستم. امام حسین (علیه السلام) از او تشکر کرد. آنگاه و هب همراه مادر و همسرش، با کاروان امام حسین (علیه السلام)، روانه سرزمین کربلا شدند.

ص: ۲۲۹

در روز عاشورا مادر شجاع و هب، به او گفت: «به جای شیری که به تو دادم، دلم می خواهد جانت را در طبق اخلاص بگذاری و در خدمت امام حسین (علیه السلام) تا سر حد شهادت با دشمن جنگ کنی.» و هب پرسید: در مورد همسر چه کنم؟ این مادر قهرمان این بار گفت: عزیزم! جمال همیشگی را به جمال چند روزه مفروش!

سخنان مادر، و هب را دگرگون کرد و او دیگر عاشق امام حسین (علیه السلام) شده بود.

همسر و هب نیز از گفتگوی شوهر، نوری بر قلبش تابید و گفت: هزاران جان من و تو، فدای امام حسین (علیه السلام) باد! ولی چون جهاد بر زنان نیست، من از تو یک تقاضا دارم. برویم نزد امام، در حضور ایشان با من تعهد کن که اگر در قیامت به بهشت رفتی، بدون من به بهشت نروی!

و هب قبول کرد و خدمت امام (علیه السلام) رفتند و تعهد خود را اظهار نمود.

و هب در روز عاشورا به میدان رفت. گروهی از دشمنان تبهکار را کشت و به جایگاه خود برگشت و در حالی که خون از شمشیرش می چکید، نزد مادر آمد و گفت: از من خشنود شدی؟ مادر گفت: از تو خشنود نخواهم شد تا آنکه در پیشاپیش امام حسین (علیه السلام) کشته شوی!

و هب به میدان برگشت، همچنان جنگید تا به شهادت رسید. همسر و هب با سوز و گداز و حماسه، خود را به و هب رساند؛ در حالی که سخت بر ضد دشمن خون خوار فریاد می کشید. سرش روی سینه و هب بود که دشمن عمود آهنین بر فرقش زد و او نیز

به شهادت رسید.

دشمن، ناجوانمردانه سر وهب را برای مادرش فرستاد تا دل او را بسوزاند! اما او سر جوانش را برداشت و بوسید و گفت: «سپاس خداوندی را که با شهادت تو در رکاب امام حسین (علیه السلام)، مرا روسفید کرد.» سپس غرش کنان برخاست و سر وهب را به سوی دشمن پرت کرد و گفت: «سری را که برای دوست داده ایم، دیگر باز نمی ستانیم.» سپس به خیمه آمد و ستون خیمه را برداشت و به جنگ دشمن شتافت و دو تن از دشمنان را کشت.

امام حسین (علیه السلام) او را به خیمه برگرداند و برای او دعا کرد و به او مژده بهشت داد. مادر وهب خوشحال شد و گفت: خدایا! امید بهشت را از من مگیر. (۱)

متن و محتوا

مردان و زنان بزرگی هستند که در صحنه و پشت صحنه انقلاب عظیم عاشورا نقش آفرینی کرده اند. البته تاریخ بیشتر اسنادی از مردان موفق را به ما گزارش داده است؛ اما قطعاً پشت سر هر مرد موفق همسر فداکار، مادر صبور و با ایمانی وجود دارد که در پشت صحنه جریان است و عموماً نقش آن ها در پیروزی آن انقلاب و مقابله با نفوذ دشمن مورد غفلت قرار گرفته است.

وهب و همسر و مادرش؛ زهیر بن قین و همسرش و بسیاری از مادران و همسران شهدای هشت سال دفاع مقدس، نمونه ای از کسانی هستند که هم مرد و هم زن حماسه ساز شدند و تاریخ گوشه ای از رشادت آن ها را برای ما به نمایش گذاشته است.

ص: ۲۳۱

اما تاریخ گاهی از زنان انقلابی و عاشورائی سخن به میان می آورد، بدون اینکه از همسران آنان سخنی بگوید؛ زیرا رشادت ها و فداکاری های آن ها اختصاص به شخصیت خود آنان دارد. حضرت زینب (علیها السلام) یکی از این بانوان است. زینب (علیها السلام) شخصیتی است که تندیس بصیرت، تجسم شجاعت و معنی کامل صبر و استقامت است او نه تنها، حضور هفت معصوم را درک کرده، بلکه امانت دار بار ولایت و امامت نیز گردیده است. کوتاه سخن اینکه:

«فَإِنَّ فَضَائِلَهَا وَفَوَاضِلَهَا وَخَصَالَهَا وَجَلَالَهَا وَعِلْمَهَا وَعَمَلَهَا وَعِصْمَتَهَا وَعِفَّتَهَا وَنُورَهَا وَضِيَاءَهَا وَشَرَفَهَا وَبَهَائَهَا تَالِيَةً أُمَّهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا(۱)؛ همانا فضائل و برتری های او و خصلت های جلالت قدر و علم و عمل و عصمت و عفت و نورانیت و روشنایی و شرف و زیبایی اش همچون مادرش زهرا (علیها السلام) است.»

حضرت زینب (علیها السلام) شاگرد مکتب بصیرت آفرین صدیقه طاهره (علیها السلام) و تربیت یافته آغوش نبوت و امامت است. مصیبت ها و فتنه ها پی در پی او را آبدیده و همچون کوه استوار ساخت و از او شخصیتی آهنین آفریده است.

او در ۵ سالگی برای مصیبت از دست دادن جد گرامی اش حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و اله) اشک ریخت و با چند ماه فاصله در شهادت مادرش زهرا (علیها السلام) به سوگ نشست. مشاهده ۲۵ سال غربت و تنهایی پدر و سپس دیدن فرق شکافته او در محراب مسجد کوفه، زینب کبری (علیها السلام) را در کوران حوادث روزگار قرار داد.

ص: ۲۳۲

مسمومیت و مظلومیت برادرش امام حسن (علیه السلام) صحیفه دیگری از بی مهری های نامردمان را برای او رقم زد و در نهایت، خونین ترین حماسه تاریخ را که کمترین مصیبت های آن، شهادت برادران، فرزندان و برادر زاده های عزیز و گرامی اش بود را مشاهده کرد.

فتنه سقیفه، فتنه فدک، فتنه قتل عثمان، فتنه جمل، فتنه حکمیت، فتنه خوارج، فتنه سباط و... همه و همه تجربه هایی بود تا زینب کبری (علیها السلام) را برای بزرگ ترین فتنه تاریخ مهیا سازد؛ و اگر بصیرت آفرینی حضرت زینب (علیها السلام) نبود نه تنها موج بیداری اسلامی، کوفه، شام، مدینه و... را فراموش می گرفت که اسلام هم در کربلا می ماند.

در واقع اگر نبود زینب کبری (علیها السلام) کربلا- در کربلا- و مسلمانان در رؤیای دیانت خویش می مردند. موج بیداری اسلامی در طول تاریخ مدیون خطابه ها و روشنگری های زینب کبری (علیها السلام) است. روشنگری هایی که تمامی ابعاد و زوایای گسترده فتنه را روشن ساخت و زمینه سقوط سلسله اموی را فراهم کرد. خطابه ها و تذکراهایی که خطر پیروی از هوای نفس را گوشزد می کرد و بدعت های جدید در دین را آشکار و بدعت گذاران را رسوا می ساخت.

حضرت زینب (علیها السلام) با تدبیر و دوراندیشی خود، الگویی از مدیریت در برابر دشمن را برای مردان و زنان آزادی خواه به نمایش گذاشته و در مسیر دشوار دشمن شناسی، به بهترین وجه بصیرت آفرینی کرده است.

در این فرصت صفحاتی از دفتر بصیرت آفرین این بانوی بزرگ انقلاب عاشورا را مورد دقت و بررسی قرار دهیم و الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ را در سیره و سخن حضرت زینب (علیها السلام) ترسیم می نماییم.

الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ

اشاره

خطبه ها و خطابه های زینب (علیها السلام) بلندترین فریاد تاریخ است که بشریت را به سوی زیبایی ها و ارزش ها و فضیلت ها رهنمون شده است. خطبه هایی که همه نقشه های شوم یزیدیان را نقش بر آب کرد و همچون رعدوبرقی، روشنگر و کوبنده تمامی بافته های سی و چند ساله بنی امیه را از بین برد؛ و موج بیداری اسلامی حاصل از آن، کاخ امویان را برای همیشه لرزاند و واژگون کرد و زمینه قیام «توابعین»، قیام «حره»، شورش در «حجاز»، قیام در «عراق»، قیام «مختار بن ابی عبدالله ثقفی»، قیام «زید بن علی» را ایجاد کرد.

راز ماندگاری تأثیر خون شهیدان کربلا، در تلاش فرهنگی و ترسیم الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ دشمن توسط عقیده بنی هاشم (علیها السلام) نهفته است و شکی نیست که این الگوی اساسی برای همه زمان ها و مکان هاست و امروز و هر روز به این روش زینبی نیازمندیم. در اینجا سه محور این الگوی مدیریتی را در سخن و سیره آن حضرت پی می گیریم.

الف) تسلی بخشی دل های دوستان

حضرت زینب (علیها السلام) پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و در طول

دوران اسارت، پیوسته یاور غم دیدگان و پناه اسیران بود، از گودی قتلگاه تا کوچه های تنگ و تاریک کوفه، از مجلس ابن زیاد تا ستمکده یزید، در همه جا فرشته نجات اسرا بود و به شهید داده ها دلداری می داد. حضرت زینب (علیها السلام) با بصیرت کامل، هرگز اجازه نداد رنج اسارت، اسیران را از پای درآورد و با تسلی بخشی دل های دوستان و اسیران، بزرگ ترین ضربه را بر یزید و یزیدیان زد و از جنایات آنان پرده برداشت.

آن بانوی بزرگوار حتی تسلی بخش دل امام سجاد (علیه السلام) بود؛ آنجا که فرمود:

«لَا يَجْزَعَنَّكَ مَا تَرَى فَوَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ جَدُّكَ وَ أَيْبُكَ وَ عَمُّكَ؛^(۱) [ای پسر برادر!] آنچه می بینی تو را بی تاب نسازد. به خدا سوگند! این عهد رسول خدا (صلی الله علیه و اله) با جد، پدر و عمویت است.»

عقیله بنی هاشم (علیها السلام) اوج تسلی بخشی را در مجلس ابن زیاد، به نمایش گذاشت. آنگاه که آن ملعون با نیش زبانش به زخم زینب (علیها السلام)، نمک می پاشد و برای آزردن او گفت: «کار خدا را با برادر و خانواده ات چگونه یافتی؟» او در واقع می خواهد بگوید: «دیدی خدا چه بلایی به سرتان آورد؟» زینب کبری (علیها السلام) در پاسخ درنگ نمی کند و با آرامشی که از صبر و رضای قلبی او حکایت داشت فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً^(۲)؛ جز زیبایی چیزی ندیدم.» این کلام نورانی، پتک محکمی بر سر ابن زیاد بود که قدرت محاجه را از او گرفت و خون تازه ای در رگهای همه دوستان جاری ساخت.

ص: ۲۳۵

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۹.

۲- اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۸ و زینب کبری (علیها السلام) من المهد الی اللحد، ص ۳۴۸.

دومین گام از طرح الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ دشمن در سیره و سخن حضرت زینب (علیها السلام) تحقیر و سرزنش دشمنان است. خطاب هایی که حضرت زینب (علیها السلام) نسبت به یزیدیان دارد، نمونه عینی تحقیر دشمن است. برخی از این خطاب ها عبارتند از:

۱. «پسر مرجانه»: حضرت زینب (علیها السلام) در کاخ ابن زیاد، او را «پسر مرجانه»

۱. «پسر مرجانه»: حضرت زینب (علیها السلام) در کاخ ابن زیاد، او را «پسر مرجانه»^(۱) می خواند که برای عیدالله توهین آمیزترین و رسواکننده ترین القاب است که از نامشروع بودن وجود وی و بدنام بودن مادرش حکایت دارد و آن چنان ضربه بر پیکر لرزان عیدالله می زند که تصمیم به قتل زینب (علیها السلام) می گیرد.

۲. «فرزند طلقا»: حضرت زینب (علیها السلام) یزید را «فرزند طلقا» و در عبارتی «طلاق خبیثه»

۲. «فرزند طلقا»: حضرت زینب (علیها السلام) یزید را «فرزند طلقا» و در عبارتی «طلاق خبیثه»^(۲) خطاب فرمود که اشاره به داستان فتح مکه است، زیرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله) بزرگان مکه را که ابوسفیان، جد یزید هم از آن ها بود، بخشید و آزاد کرد و فرمود: «اذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَا»^(۳)

۳. «دشمن خدا و پسر دشمن خدا»: حضرت زینب (علیها السلام) در کاخ یزید این گونه بر سر او فریاد می زند: «یزید! ای دشمن خدا و پسر دشمن خدا!» سوگند به خدا! تو در دیده من ارزش آن را نداری که سرزنش کنم و کوچک تر از آن هستی که تحقیرت نمایم، اما چه کنم اشک در دیدگان، حلقه زده و آه در سینه زبانه می کشد. پس از آنکه حسین کشته شد و حزب شیطان، ما را از کوفه به بارگاه حزب بی خردان آورد تا با شکستن حرمت خاندان پیغمبر، پاداش خود را از بیت المال مسلمانان بگیرد، پس از آنکه دست

ص: ۲۳۶

۱- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵.

۲- همان، ص ۱۳۸.

۳- فروغ ابدیت، چاپ بیست و هشتم، ص ۳۳۸.

آن دژخیمان به خون ما رنگین و دهانشان از پاره گوشت های ما آکنده شده است، پس از آنکه گرگ های درنده بر کنار آن بدنه ای پاکیزه جولان می دهند، توییخ و سرزنش تو چه دردی را دوا می کند؟» (۱)

ج) تحریک احساسات مردم

اشاره

سومین گام از طرح الگوی مدیریتی مقابله با نفوذ دشمنان انقلاب عاشورا در سیره و سخن حضرت زینب (علیها السلام) تحریک احساسات مردم است. این راهکار زینبی (علیها السلام) از طرق مختلفی صورت گرفته است:

۱. «خطابه و سخنرانی»:

وقتی کاروان اسیران، به کوفه رسید، زنان، مردان و کودکان کوفه همه به خیابان ها آمده بودند تا اسیران را به تماشا بنشینند. حضرت زینب (علیها السلام) با زیباترین کلمات و جملات و با شجاعتی بی نظیر و علی وار بر مسند خطابه ایستاد: «حمد و سپاس، مخصوص خداوند است و درود بر پدرم محمد و اهل بیت پاک و برگزیده او باد! ای مردم کوفه! مردم مکار خیانت کار! هرگز دیده هایتان از اشک تهی مباد! هرگز ناله هایتان از سینه بریده نشود! شما مانند زنی هستید که یک باره تمام رشته های خود را پاره می کرد. نه پیمان شما ارجی دارد و نه سوگند شما، اعتباری! ... چه بد توشه ای برای آن جهان آماده کردید؛ خشم خدا و عذاب دوزخ! گریه می کنید؟ آری به خدا گریه کنید که سزاوار گریستید! بیش بگریید و کم بخندید! با چنین ننگی که برای خود خریدید، چرا نگریید؟ ننگی که با هیچ آبی

ص: ۲۳۷

شسته نخواهد شد. چه ننگی بدتر از کشتن پسر پیغمبر و سید جوانان بهشت؟»^(۱)

حضرت با این بیانات، افکار و احساسات مردم را در اختیار گرفت و سخنان او کاملاً صحنه را تغییر داد تا آنجا که صدای مردم کوفه به گریه بلند شده بود. زنان موهای خود را افشان کرده بودند و خاک بر سر و روی خود می ریختند و دستهای خود را به دهان می گزیدند.

۲. «گریه و فغان و برپایی مجالس عزاداری و سوگواری»:

از جمله کارهای مدبرانه حضرت، برگزاری مجالس سوگواری و عزاداری در شام و مدینه و دستور وی مبنی بر سیاه پوش کردن محمل ها بود که فرمود: «محمل ها را سیاه پوش کنید تا مردم بدانند که ما در مصیبت و عزاداری برای کشته شدن فرزندان زهرا (علیها السلام) هستیم.»^(۲)

هر چند این گونه امور از نظر دشمنان، ساده و بی ارزش بود، ولی در حقیقت، همین کارها، زمینه موج بیداری اسلامی شد و توانست کاخ یزیدیان را متزلزل کند. مدتی که آن بانوی بزرگوار در شام اقامت داشت در محله ای به نام «دار الحجاره» مراسم عزاداری برپا کرد و آن چنان نوحه سرایی و گریه و زاری می کرد که شرکت کنندگان در آن مراسم تصمیم گرفتند به خانه یزید هجوم برند و او را به قتل برسانند.^(۳)

همچنین آن بانوی ستمدیده را می بینیم که پس از تحمل آن همه مصیبت ها و رنج ها به مدینه بازمی گردد و در شهر پیامبر و در خانه خود به سوگواری بر امام حسین (علیه السلام) و دیگر یاران او

ص: ۲۳۸

۱- سیره پیشوایان، ص ۱۹۰.

۲- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۹۷.

۳- خصایص زینبیه (علیها السلام)، ص ۲۹۶.

می پردازد. در این مراسم عزاداری، هر روز گروه گروه از زنان مدینه به خدمت آن حضرت آمده، ضمن تسلیت به ایشان، به ندبه و گریه می پردازند تا آنجا که به تدریج، زنان قبایل و عشایر، تصمیم به خونخواهی شهدای کربلا می گیرند و قیام می کنند. (۱)

گریز و روضه

بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام)، حضرت زینب (علیها السلام) به سرعت خود را به بدن خونین و پاره پاره برادر رساند و شیون کنان فرمود:

«وَأَخَاهُ، وَاسِيْدَاهُ، وَاهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدْكُدُكَتْ عَلَى السَّهْلِ؛ (۲) ای کاش آسمان بر زمین ویران می شد و ای کاش کوه ها از هم می پاشیدند و به بیابان ها می ریختند.»

و زمانی که به پیشنهاد شمر لعین، کاروان اسیران را از کنار بدنه ای قطعه قطعه شده شهیدان عبور می دادند و زینب (علیها السلام) پیکر شهدا و بدن پاره پاره شده برادرش را دید، خم شد و بدن پاره پاره برادر را در آغوش گرفت و دهانش را روی حلقوم بریده برادر نهاد و بوسید.

می بوسید و می فرمود:

«يَا أَحِي لَوْ خَيْرْتُ بَيْنَ الرَّحِيلِ وَالْمُقَامِ عِنْدَكَ لَأَخْتَرْتُ الْمُقَامَ عِنْدَكَ وَلَوْ أَنَّ السَّبَاعَ تَأْكُلُ مِنْ لَحْمِي (۳)؛ ای برادرم، اگر مرا بین سکونت در کنار تو و رفتن به مدینه مخیر می کردند، سکونت نزد تو را برمی گزیدم، گرچه درندگان بیابان، گوشت بدنم را بخورند.»

ص: ۲۳۹

۱- حضرت زینب کبری (علیها السلام)، ص ۱۵۰.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۳.

۳- معالی السبطين فی أحوال الحسن و الحسين (علیه السلام)، ج ۲، ص ۵۵.

در برخی از مقاتل آمده: در این هنگام رو به مدینه کرد و فرمود:

«وَأُمُّ مُحَمَّدًا، صَيَّلِي عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ؛ فَرِيَادُ! أَيُّ مُحَمَّدٍ كَمَا بِيُوسْتَه دَرُودِ
فرشتگان آسمان تقدیم تو باد! اکنون این حسین است که به خون خود آغشته و اعضایش قطعه قطعه شده است.»

«وَأَثْكَلَاءُ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَيَّ اللَّهُ الْمُشْتَكِي وَإِلَيَّ مُحَمَّدٌ الْمُضِيظُفِيُّ وَإِلَيَّ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى وَإِلَيَّ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ، وَإِلَيَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ
الشُّهَدَاءِ؛ وَآيُ مِنْ عِزٍّ وَمُصِيبَةٍ! وَآيُنِهَا دَخْتَرَانِ تَوْهَسْتَنْدُ كَمَا اسِيرٌ شَدِيدٌ. مِنْ آيُنِ ظَلَمٍ وَسُتْمٍ هَا بِهَذَا خَدَاوَنْدُ وَبِهَذَا خَدَمْتُ
محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سید الشهداء (علیه السلام) شکایت می برم.»

«وَأُمُّ مُحَمَّدًا، وَهَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَشْفِي فِي عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا، فَرِيَادُ أَيُّ مُحَمَّدٍ! أَيُّ حُسَيْنٍ اسْتَكَا فِي دَرُوسِهِ
بیابان افتاده و باد صبا بر او می وزد و او به دست زنازادگان کشته شده است.»

«وَأَحْزَنَاءُ، وَكَرْبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبِيدِ اللَّهِ، الْيَوْمَ مَاتَ حَيْدِي رَسُولُ اللَّهِ؛ أَيُّ بَسَا حِزْنٍ وَانْدُودِ مِنْ! امْرُوزِ احْسَاسِ مِي كُنْمُ كَمَا جَدِ
بزرگوارم احمد مختار از دنیا رحلت کرد.»

«يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هُوَ لَأَيُّ ذُرِّيَّةِ الْمُضِيظُفِيِّ يُسَاقُونَ سَوَاقِ السَّبَايَا(۱)؛ كَمَا يَبِيدُ أَيُّ اصْحَابِ مُحَمَّدٍ! كُنْمُ ذُرِّيَّةِ مُصْطَفِي رَا بِهَذَا
اسیری می برند.»

ص: ۲۴۰

تو سر نداری، من سر رفتن ندارم
ماندی به رویِ خاک و عالم کربلا شد
بندِ دلم بودی و هر بندِ تن تو
انگار جایِ گندم ری آسیا شد
بی دردسر سرگرم سر بود و نشست و
آن قدر دست و پا زدی تا اینکه پا شد
یک بار بوسیدم گلویت را چگونه ...
جایِ همان بوسه دوازده ضربه جا شد
زینب زمین خورده، ولی تو سنگ خوردی
این زخم ها از ضربه های بی هوا شد
آتش میان خیمه عباس افتاد
دستی کنار معجر من بی حیا شد
تو سر نداری دخترت معجر ندارد
یعنی بریدند و کشیدند و جدا شد

فصل دوم

بانوان عاشورایی (ولایت پذیرى زنان عاشورایی)

اشاره

ص: ۲۴۳

ایجاد انگیزه (۱)

گاهی در گوشه و کنار شهر، شاهد رفتار خشن و پرخاشگرانه و از طرفی جسورانه برخی از زنان نسبت به شوهرانشان هستیم. زنانی که در حضور دیگران، بی ادبانه با شوهران خود سخن می گویند و یا جملات نامناسب به کار می برند و یا در جایی که همسرانشان حضور ندارند، بنای بدگویی از شوهران خود را می گذارند!

در رصد میدانی این پدیده متوجه می شویم، بانوانی که اینگونه رفتارها از آنان سر می زند؛ عمدتاً کسانی هستند که به لحاظ مذهبی مقید نبوده و وضعیت مناسبی ندارند.

این وضعیت سؤال زیر را به ذهن می آورد:

چرا چنین رفتارهایی بیشتر از خانم های غیرمذهبی و یا بی توجه به دین، سر می زند؟ چرا برخی از خانم هایی که حجاب خود را حفظ نمیکنند در رفتار، با حالت طلب کارانه و تحکمی حرف می زنند، در حالی که خانم های مذهبی به طور معمول، اینگونه نیستند؟

ص: ۲۴۵

عده ای در جواب می گویند: چنین رفتاری نتیجه آن است که سطح فرهنگ زنی که تفکر آزادی دارد، بالاتر از زنی است که در بند حجاب است. چنین زنانی که تفکری باز و آزاد دارند، هرگز به شوهرانشان اجازه نمی دهند تا در حق آنان ظلم کنند و حتی بخواهد تسلط بر آنان داشته باشند. علاوه بر آن، زنی که متعلق به جامعه باشد و هم پای مرد در جامعه حضور یابد، اگر بخواهد زندگی آزاد و رو به رشدی داشته باشد، ناچار از این است که در برخورد با شوهر خود تمرین نماید تا بتواند حقوق خود را از جامعه بگیرد.

در مقابل این دیدگاه، نگاه دیگری وجود دارد که می گوید: اینکه زنان با حجاب معمولاً در ارتباط با همسر خود آرام ترند و از ایجاد تنش در مسیر زندگی پرهیز می کنند، به دلیل آن است که چنین زنانی در زندگی مراتب «اطاعت پذیری» را رعایت نموده اند. این زنان در زندگی عبادی خود، هر روز پنج وعده خدا را اطاعت کرده و حتی در شرایطی که ممکن است، از نامحرم به دور باشند، تمرین حجاب نموده اند. چنین زنانی با دینداری و حجابشان از کودکی روحیه اطاعت پذیری و صبر و شکیبایی را تمرین کرده اند.

به راستی زنانی که از همان ابتدای سن تکلیف، سنگینی بار چادر را برای اطاعت از امر خدا و احترام به هنجار جامعه اسلامی رعایت می کنند و بانوانی که روزی پنج مرتبه نماز به جا آورده و یا سی روز در سال را از خوردن و آشامیدن پرهیز می کنند، چنین افرادی در برخورد با سایر مردم همیشه با صبر و شکیبایی و تواضع برخورد می نمایند، چه رسد به شوهری که بر اساس مبانی دینی و حکم

صریح الهی، اطاعت پذیری زن از او خواسته شده است.

اما زنی که در یک جامعه اسلامی و چه بسا در خانواده‌های مسلمان، بزرگ شده و از همان ابتدا با ترک حجابش که دستور خداوند کریم است، ناسازگاری خود را به اوج رسانده و علیه هنجار جامعه فعالیت می‌کند و در مراتب بدتر نماز و سایر احکام را به جا نمی‌آورد، روحیه اطاعت پذیری را در خود خفه نموده و چنان جسارتی پیدا می‌کند که در مقابل هر حرفی که خلاف سلیقه و پسندش باشد، می‌ایستد. آری زنی که به گذشت و صبوری، عادت نکند، همواره با همسر و با سایر افراد جامعه سر ناسازگاری دارد و این میتواند یکی از دلایل مهم افزایش آمار طلاق و نیز سایر ناهنجاری‌های جامعه باشد و باید گفت:

کسی که اطاعت از خدا نکند

اطاعت از خلق که جای خود دارد

متن و محتوا

ولایت پذیری یکی از نشانه‌های افراد با ایمان و رمز سعادت دنیوی و اخروی انسان است. ولایت پذیری مراتب متعددی دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

مراتب ولایت پذیری

۱. ولایت پذیری از خداوند متعال

پذیرش ولایت الهی یعنی اطاعت محض از خدا و انجام دستورات دینی او. چنین عملی انسان را در درجۀ محکم الهی وارد می‌سازد

ص: ۲۴۷

و این بهترین پناهگاه در برابر دشمن همیشگی یعنی شیطان رجیم و احزاب اوست.

اگر بنا باشد کربلا و جریان عاشورا را در یک کلمه جمع کنیم، شاید کلم های بهتر و جامع تر از بندگی نباشد و بندگی مهم ترین مرتبه اطاعت از خداوند است.

۲. ولایت پذیری از پیامبر (صلی الله علیه و اله)

پیامبر (صلی الله علیه و اله) انسان کاملی است که به اذن خداوند از مجموعه هستی برانگیخته شد تا آنچه در ذات خویش دارد به ظهور برساند؛ بنابراین اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و اله) به عنوان فرستاده الهی همان اطاعت از خداوند است (۱) و از آنجا که پیامبر (صلی الله علیه و اله) بر مسلمین ولایت دارد و بر همین اساس رهبری جامعه را بر عهده گرفته، سرپیچی از دستورات ایشان، سب باطل شدن اعمال فرد می گردد، خداوند در این باره می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ (۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول (خدا) را و اعمال خود را باطل نسازید.»

۳. ولایت پذیری از اهل بیت (علیهم السلام)

اشاره

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (۳)؛ سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.»

ص: ۲۴۸

۱- تفسیر المنار، ج ۴، ص ۴۲۸.

۲- محمد/۳۳.

۳- مائده/۵۵.

بنا بر تفاسیر شیعه و سنی، این آیه کریمه درباره امام علی (علیه السلام) آن هنگام که در نماز در حال رکوع زکات دادند، نازل شده است. (۱)

همچنین خداوند حکیم در آیه ۵۹ سوره نساء، بعد از درخواست اطاعت از خود و بر اطاعت از پیامبر «اولی الامر» تأکید نموده است؛ و در این آیه اطاعت از اولی الامر به منزله اطاعت از رسول خدا (صلی الله علیه و اله) معرفی شده، بدون اینکه قید و یا شرطی برای اطاعت از آنها در آیه ذکر شده باشد و به عصمت آنها شهادت داده شده است. (۲)

رسول خدا (علیه السلام) می فرماید:

«وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ عَبْدًا حَيَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلِ سَيِّعِينَ نَبِيًّا مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَاهُ بِوَلَايَتِي وَوَلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِي» (۳)؛ قسم به آن کس که جان محمد (علیه السلام) در دست اوست، اگر بنده‌ای در روز قیامت عمل هفتاد پیغمبر را بیاورد خداوند از او نپذیرد تا خدا را به ولایت من و اهل بیتم (علیه السلام) دیدار کند.»

مسئله اطاعت از ولی تنها در حضرت علی (علیه السلام) خلاصه نمی شود. طبق تفاسیر مختلف شیعه و برخی سنی، اولی الامر، امامان معصوم (علیه السلام) و در غیبت امام زمان (عج) نایب برحق او، ولایت فقیه و در مراتب پایینتر اطاعت از مرد به عنوان همسر و پدر می باشند که اطاعت از آنان در مسیر اطاعت از خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) واجب است. (۴)

زینب کبرا (علیها السلام) و دفاع از ولایت

حضرت زینب (علیها السلام)، بزرگ آموزگار مکتبی است که زن را با پذیرش

ص: ۲۴۹

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۹.

۲- انوار درخشان، ج ۴، ص ۹۲.

۳- امالی طوسی، ص ۱۴۰.

۴- تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۶۴.

ولایت الهی و اهل بیت (علیه السلام) معرفی میکند. زینب (علیها السلام) به خوبی میدانست که پس از سیدالشهدا (علیه السلام)، بار سنگین ولایت و امامت بر دوش حضرت سجاد (علیه السلام) افتاده است. پس او باید زنده بماند تا زمین از حجت خالی نشود؛ بنابراین، مسئولیت حفاظت از جان امام سجاد (علیه السلام) را بر دوش خود احساس میکرد. ایشان در چند جا توانست از عهده این مسئولیت خطیر برآید:

اول، هنگام حمله لشکر عمر سعد به خیمه ها، آنجا که شمر خواست امام سجاد (علیه السلام) را به شهادت برساند، فرمود: «به خدا سوگند، نمی گذارم او را بکشید، مگر اینکه اول مرا بکشید.»

دوم، هنگام عبور اسیران از قتلگاه. هنگامی که امام سجاد (علیه السلام)، اجساد شهدای کربلا را دید، کم مانده بود که از شدت غم، روح از بدن نازنینش جدا شود. در این حال، زینب (علیها السلام) با یادآوری اهداف نهضت عاشورا، وی را دلداری داد تا از آنجا گذشتند.

سوم، در کاخ ابن زیاد، آنجا که آن ملعون دستور داد تا گردن امام سجاد (علیه السلام) را بزنند در این هنگام عقيله بنی هاشم، خود را سپر آن حضرت کرده و ابن زیاد ملعون را از تصمیم وقیحانه اش بازداشت.

ولایت پذیری دیگر بانوان کربلا

بر اساس نقل های تاریخی هنگامی که وهب به میدان رفت و با دشمن جنگید و به فیض شهادت رسید. همسرش بر بالین او نشست. پیکر به خون نشسته او را نزد عمر سعد بردند و سر از تن او جدا کردند. همسر او بار دیگر خود را نزد پیکر مطهر شهید رساند

و سر بر سینه او نهاده، گریست. در این هنگام، دشمن با عمود آهنین بر فرق این نوعروس زد و او را به وصال محبوب واقعی و فوز شهادت نائل کرد.

از سوی دیگر، دشمنان سر وهب را برای شکنجه مادر، به سوی آن پیرزن شجاع پرتاب کردند. این مادر صبور و ایثارگر، سر جوانش را بوسید و گفت: «سپاس خداوندی را که با شهادت تو در رکاب امام حسین (علیه السلام) مرا رو سپید کرد». سپس سر وهب را به سوی دشمن پرتاب کرد و گفت: «آن سر را که برای دوست دادهایم، بازنمیستانیم.» این حرکت نشان دهنده صفات بارز فراوان است؛ شجاعت، صبر، اخلاص، شهامت، بزرگمنشی، متانت و ... ولی مهمتر از همه منشأ این حرکت است و آن ولایت الهی و ولایت اهل بیت (علیه السلام) در زندگی است.

آنگاه این مادر دلیر، ستون خیمه را برداشت و به دشمن حمله کرد و دو نفر از سپاه سیاه سعد را به هلاکت رساند. امام (علیه السلام) او را به خیمه برگرداند و برای او دعا کرد و مزده بهشت داد. ام وهب با شادی تمام از امر امام خویش اطاعت کرد و هنگام بازگشت گفت: «خدایا! امید بهشت را از من مگیر.»^(۱)

نکته قابل توجه این است که حمله به سوی دشمن، با عمود خیمه در مورد مادر عبدالله بن عمر نیز نقل شده است و به نقل تاریخ، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) او را به سوی خیمه اش بازگرداند. همچنین در مورد مادر عمرو بن جناده^(۲) نیز گفته شده است که همچون ام وهب، سر فرزند شهیدش را گرفته و به وسیله آن، یکی از سپاهیان عمر سعد را به هلاکت رساند و سپس شمشیری

ص: ۲۵۱

۱- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۰۰.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۵.

گرفت و با رجزخوانی به میدان رفت، اما امام حسین (علیه السلام) با امر ولایی خویش او را به خیمه ها بازگرداند. (۱)

۴. اطاعت و ولایت پذیری از شوهر

بر اساس آموزه های دین، مرد در خانواده بر همسر و فرزندانش ولایت دارد. البته ولایت و قوامیت مردان بر زنان که در آیه ۳۴ سوره بقره، «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» بدان اشاره شده است، به معنای سلطه، زور گویی و اجحاف مردان نسبت به زنان نیست، بلکه همان گونه که لغت شناسان و بیشتر مفسران گفته اند، واژه «قوم» به معنای سرپرستی، کارپردازی و نگهبانی است.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «زنی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ای رسول خدا! حق شوهر بر زن چیست؟»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در پاسخ فرمودند: اینکه از شوهر فرمان برد و از وی نافرمانی نکند و از خانه شوهر چیزی جز با اجازه او صدقه ندهد و روزه مستحبی جز با اجازه شوهر نگیرد و....» (۲)

از آنجا که خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است، طبیعی است که مانند یک اجتماع بزرگ رهبری و سرپرستی واحدی را بطلبد و در حقیقت مرد برای زن و خانواده خود حکم تکیه گاه و مأمن و رفع کننده نگرانی ها را دارد و به لحاظ خصوصیتی که در مردان وجود دارد، نظیر؛ غلبه قدرت تفکر مرد بر نیروی عاطفه و احساسات او، داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر در جهت دفاع از حریم خانواده، تعهد مالی در برابر زن و فرزندان نسبت

ص: ۲۵۲

۱- زندگانی سیدالشهدا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۵۰۶ و ۵۰۷.

به پرداخت هزینه های زندگی، از این رو، مسئولیت سرپرستی خانواده به عهده مرد گذاشته شده و زن و فرزندان باید از مرد به عنوان ولایتی که بر خانواده دارد، اطاعت نمایند؛ مگر اینکه امر به کار منافی با فرمان الهی نماید که در این صورت اطاعت واجب نیست، چه بسا ممکن است حرام هم باشد.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«لَا تُؤَدِّي الْمَرْأَةُ حَقَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى تُؤَدِّيَ حَقَّ زَوْجِهَا(۱)؛ زن تا حق شوهر را ادا نکند، حق خداوند را ادا نکرده است.»

اطاعت زن از شوهر مصداق اطاعت از الله است و شوهر و اطاعت از او، در این میان موضوعیت ندارد؛ بلکه اطاعت از خداست که موضوعیت دارد. البته ممکن است انجام وظیفه (اطاعت پذیری) مستلزم پذیرش رنج و زحمت باشد؛ اما این رنج و زحمت به دارویی می ماند که خوشمزه و خوشایند نیست، ولی شفابخش می باشد و انسان عاقل آن را با علاقه و رغبت میخورد و می آشامد. (۲)

برای طی مسیر بندگی، راهی جز اطاعت وجود ندارد. از این رو حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «وای بر زنی که شوهرش را ناراحت کند و خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد.» (۳)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «در عهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردی از انصار برای کاری به مسافرت رفت و به همسرش اکیداً سفارش کرد که تا بازگشت وی از خانه خارج نشود. در این بین، پدر آن زن مریض شد و زن کسی را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاد تا به حضرت

ص: ۲۵۳

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۱۵.

۲- آئینه ازدواج و روابط همسران، (سید ضیاءالدین صدری)، ص ۱۹۰.

۳- وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱۳.

بگوید: همسر من به سفر رفته است و از من خواسته تا بازگشت او از خانه بیرون نیایم و اکنون پدرم بیمار شده، آیا اجازه می دهید تا از او عیادت کنم؟

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در پاسخ فرمودند: خیر، در خانه ات بمان و از شوهرت اطاعت کن.

بعد از آن، حال پدرش بدتر شد و زن برای بار دوم کسی را نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرستاد و از او اجازه عیادت از پدر را خواست. آن حضرت پاسخ داد: در خانه ات بمان و از شوهرت پیروی کن. تا اینکه پدرش از دنیا رفت و برای بار سوم کسی را نزد پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرستاد و گفت: اکنون که پدرم فوت نموده، به من اجازه می دهید تا بر او نماز گزارم؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله) پاسخ داد: نه، در خانه ات بمان و از شوهرت پیروی کن. پس از به خاک سپاری آن مرد، پیامبر(صلی الله علیه و آله) کسی را نزد آن زن فرستاد و به او بشارت داد: به راستی خداوند، به دلیل اطاعت از شوهر، گناهان تو و پدرت را بخشید. [\(۱\)](#)

گریز و روضه

هنگامی که حضرت ابراهیم(علیه السلام) خواست اسماعیل را برای قربانی به همراه خود ببرد، به مادر او هاجر، فرمود: فرزندت را زینت کن که او را به میهمانی دوست برم.

پس از آنکه او را برد و با خطاب «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ(۲)؛ او را به ذبحی بزرگ باز خریدیم» او را از ذبح شدن نگهداری نمود، اسماعیل را به نزد مادرش بر گردانید. هنگامی که هاجر چشمش به گلوی فرزند که از اثر کارد قرمز شده بود افتاد، بی اختیار غش

ص: ۲۵۴

۱- الکافی، ج ۵، ص ۵۱۳.

۲- صافات/۱۰۷.

کرد و بر زمین افتاد. (۱)

و بنا بر روایتی، بیش از سه روز زنده نماند، با اینکه اسماعیلش هنوز سالم و زنده بود. (۲)

اما تفاوت از کجا تا به کجاست.

حضرت زینب (علیها السلام) لباس نو بر تن عون و محمد کرد به چشمانشان سر مه کشید و خدمت برادر رسید:

الا ای آسمان عشق بنگر اختر خود را

بلاگردان اصغر کن دو طفل خواهر خود را

بیا و بر مگردان این کفن پوشان زینب را

که نزد فاطمه بالا بگیرد او سر خود را

هر طوری بود ابی عبدالله (علیه السلام) را راضی کرد. به میدان رفتند و جنگ نمایانی کردند تا اینکه به شهادت رسیدند؛ اما نکته جانسوز این ماجرا آن است که وقتی ابی عبدالله (علیه السلام) بدن های نازنین فرزندان زینب کبرا (علیها السلام) را به سمت خیمه ها آورد، هر چه انتظار کشید، زینب کبرا به استقبال نیامد. آه خدا! بیبی در خیمه زانوهایش را بغل گرفته بود و فقط می گفت: خدایا! حسینم را کمک کن، بچه های من فدای یک تار موی حسین.

لذا وقتی به مدینه برگشت، عبدالله سؤال کرد: زینب! شنیده ام وقتی دو تا بچه هایم به شهادت رسیدند، از خیمه بیرون نیامدی، چرا؟ گفت: عبدالله! هدیه من خیلی ناقابل بود، چیزی نبود در محضر حسین. بعضی ها هم می گویند: گفت: عبدالله!

ص: ۲۵۴

۱- خصائص الزینبیه (علیها السلام)، ص ۲۲۷.

۲- گنجینه معارف، ج ۲، ص ۱۰۰۳.

ترسیدم، چشمم به چشم برادرم بیفتد و او خجالت بکشد! اما درستش این است؛ یعنی من خجالت زده حسینم، ای کاش صد تا پسر داشتم یکجا همه را قربان حسین می کردم.

اما بیبی زینب (علیها السلام) دو جا از خیمه ها بیرون آمد و خود را روی بدن دو شهید انداخت، یک مرتبه آنجا بود که علی اکبر روی زمین افتاد، سراسیمه از خیمه ها بیرون دوید و فریاد می کشید:

«وَاحِیْبَاهُ، یَا بُنَّ اُحْیَاهُ؛ ای پسر برادرم» «وَ جَاءَتْ فَأَكْبَتْ عَلَيْهِ (۱)؛ پس با عجله آمد و خود را روی پیکر علی اکبر انداخت.»

مرتبه دوم آنجا بود که از خیمه بیرون آمد و خود را روی بدن پاره پاره حسینش انداخت. راوی می گوید:

«فَوَاللَّهِ لَمَا أَنْسَى زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ (علیه السلام) تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تَنَادَى بِصَوْتٍ حَزِينٍ وَ قَلْبٍ كَثِيبٍ يَا مُحَمَّدَاهُ صِلِّي عَلَيَّكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَيْنُ مَرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ... مَسِيلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ (۲)؛ سو گند به خدا زینب دختر علی (علیه السلام) را فراموش نمی کنم که با آهی جانکاه برای حسین (علیه السلام) می گریست و با صدای اندوهبار، و قلبی پر درد صدا می زد: فریاد ای محمد! دخترانت را اسیر کرده اند، فرزندان کشته شده اند و باد صبا بر بدنشان می وزد، این حسین توست که سرش را از پشت گردنش جدا نموده اند، ... عمامه و لباسش را به یغما برده اند.»

ص: ۲۵۶

۱- مشیر الاحزان، ص ۶۹.

۲- اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، ص ۱۳۳.

این کشته فتاده به هامون حسین توست

وین صید دست و پا زده در خون حسین توست

این ماهی فتاده به دریای خون که هست

زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست (۱)

ص: ۲۵۷

۱- محتشم کاشانی.

بانوان عاشورایی ۲ (صبر و استقامت بانوان انقلابی عاشورا)

اشاره

ص: ۲۵۹

ایجاد انگیزه (۱)

ام سلیم همسر ابوطلحه انصاری یکی از زنان جلیله هاشمیه است. هنگامی که ابوطلحه از او خواستگاری می کند می گوید: تو مرد شایسته‌ای هستی، اما چه کنم که تو کافری و من زنی مسلمانم، اگر اسلام بیاوری، مهریه من همان اسلام آوردنت باشد.

ابوطلحه بعد از قبول اسلام، از اصحاب بزرگ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به شمار می رفت. او در جنگ احد، پیش روی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تیراندازی می کرد؛ آن حضرت بر روی پنجه پا بلند می شد تا هدف تیر او را مشاهده کند.

ابوطلحه در این جنگ سینه خود را جلو سینه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاه داشته و عرض کرد: سینه من سپر جان مقدس شما باشد، پیش از آنکه تیر به شمار برسد، مایلم سینه مرا بشکافد.

ابوطلحه پسری داشت که بسیار مورد علاقه او و همسرش بود، اتفاقاً پسر مریض شد و مادرش همین که احساس کرد مرگ

ص: ۲۶۱

فرزندش نزدیک است، ابوظلحه را خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرستاد (تا برای شفای فرزندشان دعا کند).

اما قبل از آنکه ابوظلحه به نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) برسد، بچه از دنیا رفت. ام سلیم او را در پارچه ای پیچید و کنار اتاق گذاشت. او سپس غذای مطبوعی آماده کرد و خویش را برای پذیرائی از شوهرش آراست.

هنگامی که ابوظلحه به منزل بازگشت، حال فرزند خود را پرسید، ام سلیم در جواب گفت: خوابیده است. پرسید: غذائی آماده است؟ گفت: آری، غذا را آورد و با هم صرف کردند. ام سلیم پس از آنکه متوجه شد همسرش در آرامش خاصی قرار دارد، گفت: چندی پیش امانتی از شخصی نزد من بود، آن را امروز به صاحبش برگرداندم، از این موضوع که نگران نیستی؟

ابوظلحه گفت: چرا نگران باشم! وظیفه تو همین بوده است. آنگاه ام سلیم گفت: پس در این صورت به تو می گویم، فرزندت امانتی بود، از خداوند در دست تو، امروز خداوند این امانت را پس گرفت.

ابوظلحه بدون هیچ تغییر حالی گفت: من به شکیبایی از تو که مادر او بودی، سزاوارترم. سپس ابوظلحه دو رکعت نماز خواند و بعد از آن به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و فوت فرزند و عمل ام سلیم را به عرض آن جناب رسانید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «شکر می کنم خداوندی را که در میان امت من نیز زنی همانند زن صابره بنیاسرائیل قرار داده است.» (۱)

این جریان حکایت از الگوی صبر و استقامت بودن ام سلیم برای

ص: ۲۶۲

مردان و زنان می باشد؛ زیرا که او بدون هیچ گونه اعتراضی در برابر اراده خداوند سر تسلیم فرود آورده و با حرکتی زینبی (علیها السلام)، همسرش را نیز به صبر و پایداری دعوت می کند.

متن و محتوا

اشاره

صبر و بردباری در قرآن کریم به عنوان یکی از برترین فضایل انسانی معرفی و از دارندگان این خصلت به بزرگی تکریم شده است. در حدود هفتاد آیه، از صبر سخن به میان آمده و صبر و استقامت، کلید سعادت و عامل رستگاری انسان و مانع شقاوت نوع بشر شمرده شده است. در سایه صبر و شکیبایی مشکلات مادی و دشواری های معنوی زندگی انسان برطرف شده، سختی ها به آسانی مبدل می گردد:

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا(۱)؛ به یقین با (هر) سختی آسانی است! (آری) مسلماً با (هر) سختی آسانی است.»

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ(۲)؛ صبر و شکیبایی سه دسته اند: صبر در برابر مصیبت و مشکلات، صبر در برابر اطاعت و فرمانبری، صبر در برابر ترک گناه و معصیت.»

صبر بر اطاعت: یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) وجود دارد. یعنی پذیرش

ص: ۲۶۳

۱- انشراح / ۵ و ۶.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۹۱.

سختی انجام فرمان خدا مانند صبر در انجام نماز، روزه، جهاد و همچنین ادای خمس و زکات و ...

صبر بر معصیت: یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های نیرومند و محرک گناه. همچنین ایستادگی در برابر شعله های سرکش شهوات و هیجان های برخاسته از هوا و هوس؛ و اگر چنین نباشد، طوفان شهوات و هوس ها تمام ایمان و تقوا و پاکی و صدق و صفای انسان را از بین می برد.

صبر بر مصیبت: یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع و فزع. صبر بر مصیبت آن است که انسان در طول زندگی، در برابر حوادث دردناکی، همانند از دست دادن عزیزان، خسارت های عظیم مالی، به خطر افتادن آبرو و حیثیت اجتماعی، گرفتاری در چنگال بیماری های صعب العلاج و افتادن در دام دوستان ناباب و شرکای خائن و حکومت ظالم و گاه همسران فاسد و... صبر و شکیبایی را از دست ندهد. (۱)

برخی از زنان نمون های در جریان کربلا- وجود داشتند که الگوی کامل صبر در مصیبت می باشند. این زنان با صبر و شکیبایی خویش در برابر حوادث و مصیبت های کربلا، مردانه ایستادگی کردند و توانستند زانوی یزیدیان را به خاک بمالند.

آنان از یکسو با تربیت انقلابی فرزندان خود و از سوی دیگر با تشویق و ترغیب همسران خود، نه تنها از قافله سالاری کربلا عقب نماندند، بلکه خود جزئی از واقعه بودند تا دیگران از آنان درس بگیرند.

ص: ۲۶۴

عده ای از این زنان، در کربلا و میدان مبارزه حضور مستقیم داشتند که صبر آنان قابل چشم پوشی نیست و آنان این روحیه ایستادگی خود را حتی هنگام عبور از کربلا و زمان اسارت و حضور در کاخ یزید و دیدن صحنه های بی احترامی شامیان و ... به تصویر کشیده اند.

در صحنه کارزار کربلا بردباری و ایثار زنان و مادران شهدا از جمله مسائل شگفت انگیز واقعه کربلاست. آنان به رهبری زینب (علیها السلام) از عزیزترین سرمایه های عمر خود، در راه عقیده و اندیشه های متعالی خویش گذشتند. مرگ برادران، در خون غلتیدن شوهران و حتی شهادت فرزندان نتوانست، گام های ایشان را در راه هدفشان متزلزل سازد.

بعضی از آنان، در نهایت ادب و اخلاص، حتی برای گرفتن پیکر پاک شهدایشان از خیمه ها بیرون نمی آمدند و احساسات خود را مخفی کرده و صدا به گریه و شیون بلند نمی کردند تا مبادا امام حسین (علیه السلام) در مقابل آنها شرمنده گردد.

هنگامی که امام حسین (علیه السلام)، پیکر پاک حضرت علی اصغر را پشت خيام آورد تا دفن نماید، مادر علی اصغر برای دفن او حاضر نشد. همینطور وقتی که پیکر بیجان علی اکبر و قاسم را آوردند، مادران آنها از خیمه بیرون نیامدند؛ و این صحنه هایی از صبر و پایداری در راه ایمان و عقیده است که زنان عاشورایی در انقلاب کربلا به نمایش گذاشتند. اینک برخی از صحنه های صبر و استقامت زنان عاشورایی را با هم مرور می کنیم:

رمله، یا دیانجمه یا ام ولد، از زنان امام حسن مجتبی (علیه السلام) و مادر دو شهید کربلا به نام «ابابکر» و «قاسم بن حسن (علیه السلام)» است. حضرت قاسم (علیه السلام) کمتر از ۵ سال داشت که پدرش را به شهادت رساندند، از همین رو، در دامن امام حسین (علیه السلام) پرورش یافت و انس و الفت خاصی با مادر گرفته بود. رمله با چشمان خویش دید که فرزندش قاسم (علیه السلام)، سرش را بر پای حسین بن علی (علیه السلام) گذاشته و با التماس می گوید: «عمو جان! مولا جان! بگذار در راهت به میدان بروم.»

عمو، به سختی اجازه داد؛ اما همین رمله با نگرانی چشمش را به سمت میدان جنگ کربلا دوخته بود و یک لحظه دید که امام حسین (علیه السلام) به میان دشمن می رود. تازه فهمید که اسب، قاسم را به میان دشمنان رانده است؛ اما او صبر کرد و صبر کرد. تا اینکه بعد از مدتی امام حسین (علیه السلام) جسم پاره پاره و خونین قاسم را به سمت خیمه آورد.

هنوز لحظاتی از این مصیبت بزرگ نمی گذرد که ابوبکر فرزند دیگر رمله، از مادر اجازه میدان می خواهد؛ اما مادر نمی گوید ما قاسم داده ایم، دیگر تو نرو. با آن حالت صبر پیشه کرده و با تکان دادن سر، به فرزندش اجازه میدان می دهد و پس از مدت کوتاهی جنازه این پسرش را نیز در برابر خود می بیند.

رمله در برابر کشته شدن فرزندانش، هیچ سخنی نمی گوید و اعتراضی نمی کند؛ بلکه با تسلیم کردن آنها برای امام خویش، صبر و طاعتی بی نظیر از خود نشان می دهد و پس از شهادت امام

حسین (علیه السلام)، همراه با دیگر زنان و کودکان به اسارت گرفته شده و همچنان جزء بانوان صابر قافله کربلا باقی می ماند. (۱)

مرور تاریخ درس آموز این بانوان عاشورایی ما را به یاد بانوان صبوری می اندازد که در زمان دفاع مقدس فرزندان و جگرگوشه های خویش را برای رفتن به جبهه و یاری از اسلام تشویق می کردند. همچنین به یاد بانوانی که اکنون مردان خود را برای دفاع از حریم حرم های اهل بیت (علیه السلام) روانه جبهه های نبرد علیه باطل می کنند. قطعاً حرکت های صبورانه این بانوان در پیشگاه خداوند بیاجر نخواهد ماند.

۲. زینب کبرا (علیها السلام)

وقتی سخن از صبر به میان می آید، بی شک نام حضرت زینب (علیها السلام) در اذهان قوت می گیرد، چراکه آن حضرت نه تنها در میدان کربلا، جلوه هایی از صبر قرآنی را نشان داد، بلکه در تمام طول زندگی خویش از زمانی که در کنار حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) در دفاع از ولایت قرار گرفت تا زمانی که در کنار امیرمؤمنان (علیه السلام) در برابر دشمنان دین جدش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و تا در کنار امام حسن مجتبی (علیه السلام) در برابر خودفروشان اهل دین در کنار امام سجاد (علیه السلام) برای دفاع از امامت و حریم ولایت ایستادگی و پایداری کرد و نمونه ای عینی از صبر و مفهوم درست و واقعی از حقیقت آن را نشان داد. در صحنه کربلا مصیبت ها یکی از زهر آگین ترین تیرهای خود را بر زینب فرو نشانند، بلکه از پای بنشیند، اما او با گفتن «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» نشان داد که رمز صبر و شکیبایی

ص: ۲۶۷

او در معامله با خدا بوده است که حتی جدا شدن از برادر نیز، او را از پای در نیاورد. به همین دلیل در کنار «ام المصائب» یا «ام العزائم»، او را «کوه صبر» می خوانند.

مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی در سروده های معروف خود به فضائل و القاب آن بانوی بزرگ اشاره کرده است که برای اختصار به ذکر برخی از ابیات آن اکتفا می کنیم:

ما ورثته من نبی الرحمه

جوامع العلم اصول الحکمه

او جوامع علم و اصول حکمت را از پیامبر رحمت به ارث برده است

سر ابیها فی علو الهمه

والصبر فی الشدائد الملمه

در بلند مرتبه بودن همت و صبر در سختی های خسته کننده و طاقت فرسا سر پدرش بود. (یعنی اوصاف پدرش در او نهان بود)

ثباتها تنبی عن ثباته

کان فیها کل مکرماته

ص: ۲۶۸

استقامت و ثبات زینب از استقامت و ثبات پدرش خبر می دهد، گویا در وجود او تمام کرامتها [و صفات پسندیده] حضرت علی (علیه السلام) وجود دارد.

لها من الصبر علی المصائب

ما جل ان يعد فی العجائب»(۱)

در صبر و شکیبایی بر مصیبت ها آن چنان بود که نزدیک است از عجایب شمرده شود.»

حضرت زینب (علیها السلام) آن چنان به درجات بالای صبر و استقامت رسیده بود که امام سجاد (علیه السلام) را نیز دلداری میداده است. قدامه بن زائده از پدرش نقل میکند که امام سجاد (علیه السلام) به من فرمود: ای پسر زائده! ... وقتی در کربلا یاران امام (حسین) شهید شدند و برای اسیری روانه کوفه می شدیم، به اجساد شهیدان که دفن نشده بودند، نگاه می کردم و این برایم سخت بود تا جایی که نزدیک بود جان از بدنم جدا شود، زینب (علیها السلام) جلو آمد و گفت:

«مَا لِي أَرَآكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ حِدِّي وَ أَبِي وَ إِخْوَتِي؛ چه شده است که می بینم می خواهی بذل جان کنی، ای باقی مانده جد و پدر و برادرانم؟» گفتم: چگونه ناراحت نباشم و حال آنکه پدر و برادران و عمو و پسر عمو و اهلیم به خون هایشان آغشته شده اند و برهنه هستند و کفن نشده اند و مدفون نمی گردند؟»

ص: ۲۶۹

۱- زینب کبرا (علیها السلام) عقیده بنی هاشم، ص ۶۲ و ۶۳.

آن گاه زینب (علیها السلام) گفت:

«لَا يُجْزِعَنَّكَ مَا تَرَى فَوَ اللَّهُ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِلَى جَدِّكَ وَ أَيْبِكَ وَ عَمِّكَ؛ آنچه میبینی تو را غمگین نکند، به خدا قسم که این عهدهی است از فرستاده خدا به جدت و پدرت و عمویت.»

گفتم: این عهد چیست و این خبر کدام است؟ حضرت زینب (علیها السلام) فرمود: ام ایمن برایم (چنین) نقل کرده است: روزی رسول خدا (صلى الله عليه و آله) به منزل فاطمه آمد، من برای او غذایی تهیه کردم ... و بعد از صرف غذا نگاهی به علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و حسن و حسین (علیه السلام) انداخت. ما دانستیم که از روی سرور و شادمانی است ... سپس به سجده افتادند و صدای گریه ایشان بلند شد و اشک هایشان همچون باران جاری بود ... علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) از پیامبر (صلى الله عليه و آله) پرسیدند: چرا گریه می کنید؟ خداوند چشمانتان را گریان نبیند، از این حالت شما قلب ما جریحه دار شد!

پیامبر (صلى الله عليه و آله) فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! همانا برادرت پس از تو مغلوب واقع می شود و مورد حمله دشمنان قرار می گیرد و شهید می شود و بدترین خلق، او را خواهد کشت ... و به درستی که نوه تو - اشاره فرمود به حسین - در بین گروهی از ذریه و اهل بیت و خوبان امت تو در کنار فرات کشته خواهد شد، در زمینی که کربلا نام دارد. پس پیامبر فرمود: «این بود آنچه مرا به گریه انداخت و محزون ساخت.»

آن گاه زینب(علیها السلام) فرمود: وقتی ابن ملجم - لعنه الله علیه - بر پدرم ضربه زد و اثر شهادت را در چهره او دیدم، به او عرض کردم که ام ایمن برایم این گونه نقل کرده، دوست دارم از شما آن را بشنوم، پدرم فرمود: «دخترم این خیر همان گونه است که ام ایمن برایت نقل کرده است. گویا تو و دختران اهل تو را در این سرزمین اسیر می بینم با حالتی ذلت بار و ترسان، در حالی که می ترسید مردم شما را به سرعت از بین ببرند، بر شما باد صبر کردن.»(۱)

حضرت زینب(علیها السلام) در حادثه کربلا، شاهد تشنگی و عطش زنان و اطفال، شهادت فرزندان، برادر و فرزندان برادر است. او مادر سه شهید، خواهر هشت شهید و عمه نه شهید و خاله سه شهید و مادر و خواهر دینی و عاطفی همه شهیدان کربلا به حساب می آمد.

حتی حضرت زینب کبرا(علیها السلام) زمانی که از شهادت یاران و اصحاب امام حسین(علیه السلام) با خبر میشد، برای دلداری امام حسین(علیه السلام) به استقبال او می شتافت.

بعد از واقعه عاشورا، در حالی که هنوز غم از دست دادن عزیزترین افراد قلب نازنین زینب(علیها السلام) را می آزد، سفر طولانی و طاقت فرسای اسارت از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام آغاز می کند و با توجه به بیماری امام سجاد(علیه السلام) قافلہسالاری این کاروان غم زده و مصیبت دیده را بر عهده می گیرد. این سفر با وقایع تلخی همراه بوده که هریک از آنها مهر تأییدی بر صبر و استقامت حضرت زینب(علیها السلام) است:

نشان دادن سرهای بریده شهدا بر سرنیزه ها؛

بیتابی کودکان یتیم و ماتمزده و خسته؛

ص: ۲۷۱

بیماری امام سجاد(علیه السلام) که با حالتی بسیار اسفبار و دلخراش به همراه کاروان در حرکت بود؛

هتک حرمت حرم رسول خدا(صلی الله علیه و آله)؛

شادمانی مردم کوفه و خارجی خواندن خاندان پیامبر اسلام؛

حضور در مجلس ابن زیاد؛ و ...

به راستی که هر یک از این مصیبت ها برای از پا درآوردن یک مرد کافی است؛ اما زینب کبرا(علیها السلام) همچون کوهی استوار می ایستد؛ و این ایستادی سخن امام صادق(علیه السلام) را به ذهن تداعی می کند:

«إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ (۱)؛ شدیدترین بلاها و مصائب بر پیامبران وارد می شود، سپس به اوصیاء و بعد به شبیه ترین افراد به آنها.»

گریز و روضه

شبى هنده داخل کاخ با شوهرش، یزید نشسته بود. یک وقت دید صدای گریه از خرابه می آید. گفت: ای یزید! چه خبر است؟ یزید گفت: یک عده خارجی بر ما خروج کردند، مردهایشان را کشتیم. حالا هم زن و بچه هایشان در خرابه هستند. صدا زد: یزید! اجازه می دهی بروم تا اینها را تماشا کنم؟ گفت: برو اما به طور رسمی برو! سی چهل تا از این کلفت ها و کنیزها، چراغ به دست هند را همراهی کردند. زن ها دورهم نشسته بودند. یک وقت دیدند یک عده چراغ به دست دارند می آیند. بیبی زینب(علیها السلام) فرمود: چه خبر است؟ گفتند: خانم! هنده که یک روز کلفت شما بود و حالا عیال یزید شده، می خواهد به تماشای اسرا بیاید. خانم

ص: ۲۷۲

زینب(علیها السلام) خودش را میان بچه ها مخفی کرد. هنده میان خرابه آمد. گفت: بزرگتر این زنها چه کسی است؟ زینب(علیها السلام) را نشان دادند. آمد جلو دید بیبی روی خاک ها نشسته است. هنده با همان پیراهن قیمتی روی خاک ها نشست. صدا زد: خانم! شما اهل کجائید؟

فرمود: ما اهل مدینه ایم. گفت: کدام مدینه؟ فرمود: مدینه رسولالله، صدا زد: نگاه به حالایم نکنید، من مدتی در شهر پیغمبر(صلی الله علیه و آله) در یکی از محله های آنجا کلفت بودم. الآن هم به آن کلفتی افتخار می کنم. شما که می گوید اهل مدینه پیغمبرید، اگر راست می گوید، اهل کدام محله هستید؟ فرمود: ما اهل محله بنی هاشم هستیم. صدا زد: من در آن محله چند آشنا دارم، آیا شما آنها را می شناسید؟ بگو بینم آیا آقایم حسین(علیه السلام) را می شناسید؟ آیا خانمم زینب(علیها السلام) را می شناسید؟ یک وقت بیبی بنا کرد، های های گریه کردن، صدا زد: آیا طوری شده است؟ من سراغ زینبم را می گیرم، شما گریه می کنید؟ یک وقت سرش را بلند کرد صدا زد: آی هنده من زینبم!

اگر تو زینبی پس کو حسینم

ضیاء چشم زهرا نور عینم

یک وقت صدا زد: آی هنده! حسینم را کشتند. (۱)

ص: ۲۷۳

بگفتا تشنه او را سر بریدند
به دشت کربلا در خون کشیدند
جوانانش به مثل شاخ ریحان
مقطّع گشته چون اوراق قرآن
چه گویم من ز عباس دلاور
که دست او جدا کردند ز پیکر
هم عبدالله و عون و جعفرش را
به خاک و خون کشیدند اکبرش را
دریغ از قاسم نو کد خدایش
که از خون گشته رنگین دست و پایش
ز فرعون و ز نمرود و ز شداد
ندارد این چنین ظلمی کسی یاد
که تیر کین زند بر شیر خواره
کند حلقوم او را پاره پاره
زدند آتش به خرگاه حسینی
به غارت رفت اموال حسینی
مرا آخر ز سر معجر کشیدند
تن بیمار را در غل کشیدند
حکایت گر ز شام و کوفه دارم
رسد گفتار تا روز شمارم

بانوان عاشورایی ۳ (حجاب و عفاف و امر به آن)

اشاره

ص: ۲۷۷

ایجاد انگیزه (۱)

یکی از دانشمندان و علمای بزرگ جهان اسلام می گوید: روزی یک زن مسیحی با شوهر مسلمانش نزد من آمد و درباره اسلام سؤالات فراوانی پرسید. از جمله اینکه گفت: «من از اسلام چیزهایی می دانم، و از قوانین و دستوراتش در شگفتم و به آن بسیار علاقه مند می باشم؛ ولی یک مسئله باعث شده که من مسلمان نشوم. من بارها درباره این مسئله با شوهرم و بعضی افراد دیگر بحث کرده ام، ولی تاکنون پاسخ قانع کننده ای دریافت نکرده ام، اینک اگر شما می توانید فلسفه این قانون را برای من بیان کنید و مرا قانع سازید تا من به دین اسلام مشرف شوم.

این عالم بزرگوار می گوید: از او پرسیدم، آن قانون و مسئله چیست؟ گفت: قانون «حجاب» است. اصولاً چرا اسلام حجاب را برای زن لازم دانسته؟ و چرا به او اجازه نمی دهد که مانند مرد بدون حجاب از خانه بیرون بیاید؟

ص: ۲۷۹

به او گفتم: آیا تا به حال شما به بازار طلا و جواهرفروشان رفته ای؟ گفت: آری. به او گفتم: آیا دیده‌های که زرگرها، طلا و جواهرات را در «ویتترین» و صندوق شیشه ای قرار داده و صندوق را قفل می کنند؟ گفت: آری. به او گفتم: چرا این کار را می کنند؟ گفت: برای آنکه از دست دزدان و خیانت کاران محفوظ باشد. به او گفتم: فلسفه حجاب نزد ما مسلمانان همین است. زن گلی خوشبو است... زن گوهر و یاقوتی است که باید از دست خیانت کاران و دزدان عفت و ناموس محفوظ بماند. باید زن را همچون مرواریدی که در جعبه پنهان است، از چشم تبهکاران و اهل فساد پنهان ساخت، تا طعمه آنان نشود. ای دخترم! حجاب ساتر و نگهدارنده زن است. آری، زن باحجاب از خیانت کاران ایمن است، زیرا بدنش پوشیده و زینت هایش مستور است و مردم از او چیزی نمی بینند، و در او طمع نمی کنند و از او دوری می جویند.

بدن زنی که با حجاب پوشیده باشد، نظر تبهکاران را جلب نمی کند، بلکه آنها از خانم باحجاب حساب می برند و حیا می کنند. شما مطمئن باش که اگر زن در پوشش حجاب نباشد، پیوسته در معرض خطرات و تجاوز قرار می گیرد، و به جهت نمایان بودن زیبایی ها و زینت های وی مورد آزار و تجاوز مفسدین قرار می گیرد. بنابراین... حجاب باعث محفوظ ماندن تو و شرافت و بزرگواری تو است. آری دخترم: این گوشه ای از فلسفه حجاب است. اینجا صورت زن مسیحی باز شد، و با چهره ای درخشان گفت: حالا به این قانون اسلامی قانع شدم و به فلسفه آن پی بردم و اکنون وقت آن است که با کمال میل،

به

دین اسلام مشرف شوم. آنگاه شهادتین را با ضمیمه شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر زبان اجرا کرد و مسلمان شد. (۱)

این گفتگوی دینی زیبا، برای ما روشن می سازد که اسلام می خواهد شخصیت و پاکی زن را حفظ نماید و به دنبال آن از اجتماع حمایت کند، از این رو حجاب را به عنوان یک شرط اساسی برای هدف مزبور لازم دانسته است. همچنین از این گفتگو روشن می شود که اغلب بانوانی که بی حجاب هستند، از فلسفه حکیمانه حجاب اطلاع ندارند و به آثار پُر منفعتش توجه ندارند و از مفاسد بی حجابی غافلند. بنابراین واجب است فلسفه حجاب برای بانوان بیان شود، تا آنان با تمام میل، به این پوشش مقدس و شرافتمند اسلامی پایبند شوند.

خلاصه آنکه باید این جمله معروف و مشهور شهید مطهری (قدس سره) را آینه راه قرار داد: «کسی که زیبایی اندیشه دارد زیبایی ظاهر خود را به نمایش نمی گذارد.»

متن و محتوا

هدف از انقلاب عاشورا، احیای ارزش های دینی بود و در سایه آن، حجاب و عفاف زن مسلمان نیز جایگاه خود را یافت و امام حسین (علیه السلام) و زینب کبری (علیها السلام) و دودمان رسالت، چه با سخنانشان، چه با نحوه عمل خویش، یادآور این گوهر ناب گشتند. برای زنان، زینب کبرا و بانوان عاشورایی دیگر، الگوی حجاب و عفاف هستند. اینان در عین مشارکت در حماسه عظیم و ادای رسالت حساس و خطیر اجتماعی، متانت و عفاف را هم

ص: ۲۸۱

۱- خواهرم حجاب سعادت است، ص ۱۴. (این شیوه گفتگو، داستان وارهای است که از جذابیت خاصی برخوردار می باشد و پیام ما را به شکل داستانی و جذاب در اختیار مخاطب قرار می دهد.)

مراعات کردند و سرمشق همگان شدند.

عصر عاشورا وقتی دشمن به خیمه‌ها حمله کرد و آنها را به آتش کشید، حضرت زینب (علیها السلام) محضر امام سجاد آمدند و کسب تکلیف کردند. امام به عمه اش زینب (علیها السلام) فرمودند، بگو بچه‌ها به میان بیابان‌ها فرار کنند و پراکنده شوند، در ضمن فرار قضیه‌ای برای دختر امام حسین (علیه السلام) به نام فاطمه صغری (علیها السلام) اتفاق می‌افتد. عربی از سپاهیان یزید او را دنبال می‌کند. آن عرب با ته نیزه به پشت دخترک می‌زند و هنگامی که بر زمین می‌افتد، او آنچنان گوشواره‌های دخترک را از گوشش بیرون می‌کشد که گوش‌هایش پاره می‌شوند. آنگاه که به هوش می‌آید، سر خود را در دامن عمه اش زینب (علیها السلام) می‌بیند، در این حال اولین درخواستی که دارد این است: عمه جان آیا پارچه‌ای پیدا می‌شود تا با آن سرم را از چشم نامحرمان بپوشانم؟

دختر دلسوخته به عمه اش نگفت، سه روز است که آب نخورده و تشنه اش است، نگفت که گوش‌هایش درد می‌کند، نگفت که او را شلاق و تازیانه زده‌اند. نگفت پدرم کجاست. نگفت برادرم کجاست. نگفت عمویم کجاست ... فقط وقتی متوجه شد که چادر به سر ندارد با گریه التماس کرد: عمه جان! چادر ندارم! آیا چادری نداری که خود را با آن بپوشانم؟! حضرت زینب با چشمه‌ای پر از اشک فرمود: دخترم؛ چیزی برای ما باقی نگذاشته‌اند. (۱)

پس از حادثه خونین عاشورا، و در زمان اسارت، زینب (علیها السلام) و دیگر زنان خاندان رسالت را به گونه‌ای وارد دمشق کردند که به آنها

ص: ۲۸۲

هتک حرمت شد، به طوری که روپوش آنها را غارت کردند.

هنگامی که اسیران را به مجلس یزید وارد کردند، حضرت زینب(علیها السلام) در همان جا سخنرانی شدیدی بر ضد روش های ظالمانه یزید و یزیدیان نمود، از جمله بر سر یزید فریاد زد و فرمود: «آیا این عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پشت پرده بنشانی، ولی دختران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را به صورت اسیر حرکت دهی، حریم پوشش زنان ما را بشکنی و نقاب از چهره آنها برداری.»

سپس فرمود: «سوگند به خدا جز پوست خودت را نکندهای و گوشت خودت را پاره پاره نکردهای، حتماً تو را در (قیامت) نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ببرند، با بار سنگین گناه، گناه ریختن خون اهل بیت آن حضرت، و هتک حرمت (حجاب) آنها، آنگاه حق ما از تو گرفته خواهد شد، و در آنجا عزت ما و ذلت خود را خواهی دید.»(۱)

این فراز بیانگر آن است که خاندان رسالت در مورد، قداست حریم حجاب بسیار حساس بودند، به طوری که هتک آن را در کنار گناه بزرگ ریختن خونشان، عنوان یک گناه بزرگ می شمردند و با ذکر آن به سلطان ستمگر وقت، اعتراض می نمودند.

آری هم امام حسین(علیه السلام) نسبت به حفظ حریم اهل بیت و حفظ آنان از معرض نامحرمان از هیچ تلاش و حرکتی فروگذاری نکرد و هم خود آن بزرگواران در کربلا- و در طول اسارت، هیچگاه و هیچ لحظه از حفظ حجاب و عفاف خود غفلت ننمودند. هر یکی از این صحنه ها می تواند برای جامعه امروز ما درس آموز

ص: ۲۸۳

باشد. بنابراین خواهرم! برادرم! از واقعه کربلا، تنها درس گریه و عزاداری نگیرید. درس عفت بگیرید. درس حجاب بگیرید. معرفت خود را نسبت به کربلا و عاشورا بیشتر کنید. امام من و شما هنوز هم تشنه لبیک است ...

درباره اهمیت و جایگاه حجاب و سیره اهل بیت (علیه السلام) در این فریضه، سخن بسیار است و از زوایای متعددی این قضیه واکاوی شده؛ اما نکته ای که می خواهیم در این جلسه به آن پردازیم «تذکر به حجاب» است، زیرا حجاب یکی از معروف هایی است که متأسفانه در جامعه ما کمرنگ شده و بیش از دیگر اعمال، نیازمند امر به آن وجود دارد. ناگفته نماند یکی از اهداف امام حسین (علیه السلام) از برپایی انقلاب عاشورا هم «امر به معروف و نهی از منکر» بوده است و کسانی که می خواهند از آن حضرت پیروی کنند و از مکتب عاشورا درس بگیرند، باید نسبت به این معروف نیز آگاه باشند و در جهت احیای آن قیام کنند.

امر به حجاب

اولین امر به حجاب و ناهی از بدحجابی خداوند رحمان و رحیم است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱)؛ ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: جلبابها [روسری های بلند] خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار

ص: ۲۸۴

نگیرند بهتر است (و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده رحیم است.»

اما از آنجا که این دنیا، دنیای سبب و اسباب است، خداوند متعال امر فرموده بندگانش یکدیگر را امر به حجاب و نهی از بدحجابی کنند و اولین کسی که این وظیفه خطیر بر دوش اوست، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می باشد.

شاید بتوان گفت یکی از اصلی ترین فلسفه های امر به حجاب و نهی از بدحجابی، ناشی از خیرخواهی و مهربانی است! و باید افراد از این منظر «امر به حجاب» را نگاه کنند: از آنجا که خداوند متعال (و به تبع آن مؤمنین!) دوست ندارند، انسان ها اهل گناه و معصیت شوند! لذا فرد آمر تذکر می دهد و امر به حجاب می کند.

البته امر به حجاب، جانشین خدا در روی زمین است و باید صفت رحمان و رحیمی خداوند را در همه شئون زندگی از جمله هنگام امر به حجاب و نهی از بدحجابی متبلور کند. بنابراین اگر من امر و نهی می کنم، به دلیل این است که بدحجابان را دوست دارم و دلم برای آنان می سوزد! که مبادا مورد لعن و نفرین خدا قرار گیرند و دنیا و آخرت خود را خراب کنند.

زمانی که این تفکر در جامعه نهادینه شود، و آنگاه که تکتک افراد علت امر به حجاب و نهی از بدحجابی را بفهمند، این فریضه، شیرین ترین تعامل اجتماعی می گردد.

در کشور ما عفاف و حجاب جزء مباحث مذهبی، هویت دینی و انقلابی جامعه شناخته می شود. از طرفی جنگ نرم دشمن

به شدت علیه باورها، اعتقادات و اندیشه های اصیل اسلامی در جریان است که بر اثر این تقابل نابرابر، عفاف و حجاب به معضلی تبدیل شده که دغدغه ای را برای دلسوزان و قشر عظیم فرهنگی به وجود آورده است و بهترین راه مقابله با این هجمه عظیم ضد فرهنگی و اعتقادی، ترویج امر به حجاب برتر و غیرت ورزی و نهی از بی عفتی و بی حجابی است.

بنابراین آنچه که امروزه در باب حجاب به ویژه برای قشر متدین جامعه ما ضروری است، امر به حجاب و نهی از بدحجابی است. همان چیزی که یکی از مهم ترین دغدغه های ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) بوده است ولی متأسفانه امروز این قضیه مورد غفلت واقع شده و برخی از متدینین و مذهبی ها و هیئتی ها بیشتر نسبت به مسئولین انتقاد می کنند و وقتی نوبت به خود آنها می رسد، آیه یأس می خوانند و کاسه چه کنم دست می گیرند! دنبال کاری می گردند که راحت باشد و تأثیرگذاری زیاد داشته باشد. نهایت خلاقیتشان این است که یک پُست در شبکه های اجتماعی می گذارند و خلاص. بعد از آن سر بلند می کنند و می گویند کاری کردیم کارستان!

در زمان ما، نمود فرهنگی جامعه ایران در حجاب است. اگر حجاب و عفاف جامعه ما بیمار شد، فرهنگ جامعه خواهد مُرد، هر چند هزاران سال ریشه داشته باشد! و همین مطلب برای اینکه تصمیم بگیریم تا امر به حجاب و تذکر لسانی را فراموش نکنیم کفایت می کند و مطمئن باشیم که مؤثر می باشد.

معاون اجرایی ستاد امر به معروف و نهی از منکر، نماینده کتاب تهران می گوید:

در نمایشگاه کتاب امسال (سال ۹۳) ۸۵ تذکرات لسانی عفاف و حجاب تأثیرگذار بوده است.^(۱) این آمار نشان می‌دهد که اگر به بهانه‌های مختلف، امر به حجاب را ترک نکنیم، آثار آن را خواهیم دید. البته در این حرکت عاشورایی، ظرافت در تبلیغ و بیان و اخلاص در گفتار حرف اول را می‌زند.

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) می‌فرماید: «روی مسئله حجاب «کار هنری و کار زیبای تبلیغی» باید صورت گیرد تا این مسئله در ذهن جای گیرد من فکر می‌کنم در وضع کنونی اگر در کنار میل طبیعی زن به حجاب شایسته، نوعی «تبلیغات صحیح» که بتواند نقطه نظر اسلام را هم تأمین کند ارائه شود، زنان ما به حجاب اصیل اسلامی و شرعی رو خواهند آورد.»^(۲)

روزی خانم بی نظیربوتو (نخست وزیر پاکستان) به دیدار مقام معظم رهبری (مدظله العالی) می‌آیند. خانم بی نظیر چادری بر سر انداخته بود؛ اما حجاب کاملی نداشت. در همان جلسه، حضرت آقا تذکر لسانی به او داده و می‌فرماید: «دخترم، تو فرزند اسلام هستی، تو فرزند امیرالمؤمنینی، تو فرزند اهل بیتی، تو فرزند قرآنی، تو مسلمانی، تو شیعه هستی. همین طور آقا ادامه می‌دهند و کاری می‌کنند که خانم بی نظیربوتو شروع به گریه و زاری می‌کند و با چشمان اشکبار، می‌گوید: یک خواهش دارم و آن اینکه روز قیامت مرا شفاعت کنید. آقا بلافاصله می‌فرماید: شفاعت مخصوص محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) است. بهترین شفاعت در این دنیا این است که شما مشی و مرامتان را به اهل بیت هماهنگ کنید. از زی خودتان که مسلمانیست، دست

ص: ۲۸۷

۱- خبرگزاری رسا، تاریخ مخابره ۹۳/۲/۱۵.

۲- خبرگزاری فارس، تاریخ مخابره، ۹۳/۱۱/۲۷.

برندارید و از لباس دین خارج نشوید.»(۱)

شهادت و ایثارگران هم با تقدیم خونشان و رفتارشان بارها امر به حجاب کرده اند. می گفت: بیمارستان از مجروحین پر شده بود... حال یکی خیلی بد بود...

رگ هایش پاره شده بود و خونریزی شدیدی داشت. وقتی دکتر این مجروح را دید به من گفت، بیاورمش داخل اتاق عمل. من آن زمان چادر به سر داشتم. دکتر اشاره کرد که چادرم را در بیاورم تا راحت تر بتوانم مجروح را جابه جا کنم...

مجروح که چند دقیقه ای بود به هوش آمده بود، به سختی گوشه چادرم را گرفت و بریده بریده و سخت گفت: من دارم می روم تا تو چادرت را در بیاوری. ما برای این چادر داریم می رویم...

چادرم در مشتش بود که شهید شد.

می گوید از آن به بعد در بدترین و سخت ترین شرایط هم چادرم را کنار نگذاشته ام.(۲)

ارزش و اهمیت امر به حجاب

به ثمر نشستن هر امری متوقف بر نظارت است؛ چه از درون و چه از بیرون. در جامعه به دلیل گستردگی و پراکندگی نمی توان به نظارت از درون اکتفا کرد؛ زیرا عده ای نمی خواهند به حق خود قانع باشند و به قوانین تن دهند، از این رو نظارت از بیرون بایسته و شایسته است. همچنین نمیتوان این نظارت را وظیفه عده ای خاص دانست؛ بلکه باید همگانی باشد و این نظارت همگانی همان «امر به معروف و نهی از منکر» است.

ص: ۲۸۸

۱- مجله آب آینه آفتاب، ص ۳۷ و ۳۸.

۲- سایت تبیان، ۹۲/۳/۹.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) درباره کسانی که به این فریضه دینی عمل می کنند، می فرماید: «آیا شما را از کسانی خبر دهم که نه از انبیا و نه از شهدا هستند؛ ولی مردم به مقام، مرتبت و جایگاه آنان در پیش خدا که بر منبرهایی از نور هستند، غبطه می خورند؟ سؤال شد: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان کسانی هستند که بندگان را محبوب خدا و خدا را محبوب بندگانش می گردانند. سؤال شد: معنای محبوب گردانیدن خدا نزد بندگانش معلوم است؛ اما چگونه بندگان خدا را محبوب خدا می گردانند؟ حضرت در جواب فرمود: به چیزی که خداوند متعال دوست دارد، دعوت می کنند و از چیزی که خداوند متعال بدش می آید، نهی می نمایند، پس هنگامی که بندگان خدا او را اطاعت می کنند، محبوب خدا می گردند و خداوند متعال آنان را دوست می دارد.» (۱)

روش های مطلوب در امر به حجاب

ملایمت در رفتار و گفتار: در حدیث می خوانیم: «زیاده روی در ملامت اشخاص، آتش لجاجت آنها را شعله ور می سازد.» (۲). یا اینکه: «از سرزنش و توبیخ زیاد پرهیزید، زیرا گناهکار را در عمل ناپسند خود جسور می کند و از طرفی نصیحت را ناچیز و بی اثر می سازد.» (۳). گاهی آثار جملات و کلمات کوتاه بیش از بحث های طولانی است و در ذهن بهتر می ماند.

تذکر غیرمستقیم: بهتر است فرد تذکر دهنده، تذکر خود را با مخاطب به گونه ای غیرمستقیم بیان کند و او را متوجه

ص: ۲۸۹

۱- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۲.

۲- تحف العقول، ص ۱۷۳.

۳- غررالحکم، ص ۲۷۸.

بدحجابی اش کند.

منطقی بودن کلام: بسیاری از اوامر و نواهی بر اساس منطق و دلیل هستند که اگر ما آنها را برای مردم بیان کنیم زودتر به نتیجه می‌رسیم از جمله: دلیل حجاب در امنیت قرار گرفتن زن است (۱).

مقابله نیکو: آموزه‌های اسلام در زمینه مواجهه با رفتار ناپسند و الفاظ رکیک آنها، ناظر به اتخاذ بهترین رویه است و شاید یکی از دلایل آن، ایجاد تحول در افراد خاطی باشد. بر این اساس قرآن کریم می‌فرماید:

«ادفع بالتي هي احسن السيئه؛ سخن بد آنها را به طریقی که نیکوتر است دفع کن.» (۲)

مثبت‌گرایی: در امر به حجاب و تذکر لسانی، تنها نقطه ضعف را مطرح نکنید. از خوبی‌ها نیز بگویید. در قرآن کریم در نهی از شراب، اول از منافع آن سخن گفته است و بعد می‌فرماید: «ضررش از نفعش بیشتر است.» (۳)

بیان آثار خوش‌حجابی: یکی از راههای مؤثر در حجاب، بیان وعده‌های اولیای خداست. از آنجا که انسان برای انجام هر کار معروف یا ترک هر کار منکری نیاز به انگیزه دارد، این وعده‌ها می‌تواند یکی از بهترین انگیزه‌ها باشد. وعیدها نیز در ترک منکر نقش مهمی دارند. قرآن می‌فرماید: کسانی که از طاغوت‌ها پیروی می‌کنند، هم در دنیا به قهر و لعنت خداوند گرفتار می‌شوند و هم در آخرت.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه ۲۴ نهج البلاغه می‌فرماید: «اگر شما

ص: ۲۹۰

۱- احزاب/۵۹

۲- مومنون/۹۶

۳- بقره/۲۱۹

در راه خدا باشید و به وظیفه الهی خود عمل کنید در دنیا هم به کامیابی نرسید، من در قیامت ضامن رستگاری شما هستم.»

حفظ آبرو و حرمت: در حدیث می خوانیم: «هر کس برادر دینی خود را مخفیانه موعظه کند، او را آراسته است؛ ولی هر کس او را آشکار موعظه کند، شرمنده اش کرده است»^(۱)

تحریک عواطف: برای امر به حجاب، یکی از اهرم های بسیار قوی تحریک عواطف است

شخصی به مادرش تندی کرد. روز بعد، امام صادق(علیه السلام) او را دید و امام به او فرمود: «چرا با مادرت تندی کردی؟ مگر نمیدانی شکم مادرت منزل تو بود؟ دامان مادرت گهواره تو بود؟ پستان مادرت غذای تو بود؟ سپس فرمود: پس با او خشن نباش»^(۲) جملات زیر نمونه ای عاطفی از امر به حجاب است:

خواهرم! قدر این تکه پارچه مشکیات را بدان این تکه پارچه همه چیز است! همه ارزشت یعنی لبخند رضایت بیبی دو عالم. یعنی نگاه نگران و دل پر آشوب مهدی صاحب الزمانت. این چادر یادگار در نیم سوخته است. این چادر یادگار کوچه های مدینه است. این چادر همانی است که ابا عبدالله برای احیای آن در جامعه اسلامی، به کربلا رفت، این چادر همانی است که فاطمه صغرا بعد از به هوش آمدنش، دنبالش می گشت، این چادر همانی است که زینب(علیها السلام) از یزید به خاطر بی احترامی به آن شکایت کرد.

خود اهل رعایت حجاب باشد: زیرا در آن صورت کلام او اثر ندارد. فردی خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله) رسید تا فرزند او را از خرما خوردن منع

ص: ۲۹۱

۱- بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۷۴

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۶

نماید. حضرت فرمود فردا بیا تا تذکر دهم آن شخص فردا آمد و حضرت به بیجه گفت خرما نخور سر این کار را پرسیدند حضرت فرمود من دیروز خرما خورده بودم لذا او را منع نکردم.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

«الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ (۱)؛ انسان مؤمن آینه تمام نمای برادر مؤمن خود است.»

بنابراین باید هم خود از نظر پاکی چون آینه باشد و هم صفات آینه را داشته باشد تا بدی های دیگران را به آنها منتقل نماید.

گریز و روضه

یزید فاجعه کربلاء را با تبلیغات فراوان پیروزی خواند و مردم را برای تماشای پیروزی هایش دعوت کرد، اینک قافله اسراء نزدیک شهر دمشق رسیده است. سه روز زنان و دختران اهل بیت (علیه السلام) را پشت دروازه نگه داشتند تا شهر آذین شده و همه برای تماشای اسیران آماده شوند و حقارت و هلاکت آنان را ببینند. برخی با رفتار بی ادبانه خود دل اهل حرم را به درد می آوردند و قصد تعرض به پوشش آنها داشتند، اما این زنان و دختران اهل بیت (علیه السلام) هر کدام به نوعی اعتراض خود را از بی احترامی یزیدیان به چادر و پوششان اعلان داشتند و به نحوی برای پوشیده ماندن اهل حرم تلاش کردند.

ام کلثوم نزد شمر آمد و فرمود: ما را از راهی ببر که تماشاچیان کمتری جمع شده اند و سرهای مطهر شهیدانمان را از بین محمل

ص: ۲۹۲

و کجاوه های ما جدا کن و آنها را در جلو قافله حرکت بده تا توجه مردم به دیدن آنها جلب گردد و صورت دختران پیامبر از نگاه نامحرمان محفوظ بماند.

ام کلثوم اینگونه مسئولیت خویش را ادا نمود، ولی به این در خواست توجهی نکردید.

نوبت به حضرت سکینه رسید. سکینه(علیها السلام) اندوه جانکاهش را با گریه اظهار کرد. وقتی یزید از او پرسید: چرا گریه می کنی؟ فرمود: چگونه گریه نکند کسی که روپوشی ندارد تا با آن صورتش را از تو و نامحرمانی که در مجلس تو حاضرند بپوشاند؟ آری او می گرید که چرا روپوشی بر صورت ندارد. (۱)

قسم به اشک سکینه، به شور کرب و بلایش

قسم به غربت او، قسم بر حجب و حیایش

قسم به نام زهرا، چادر خاکی او

آه، قسم به او که شد چنین شکسته پهلو

مرا نمانده طاقت، این غم شعله ور را

آه، چگونه حاشا کنم این خون جگر را

زمانه غریبی است، زمان غربت عشق

به شعله های عصیان، شکسته حرمت عشق

اما رقیه(علیها السلام) کجا اعتراض کرد؟ همان لحظ های که در خرابیه شام، سر پدر در بغل گرفته با او درد دل می کرد. پدر جان! به صورت های ما سیلی زدند؛ بابا! گوشم را کشیدند و گوشوارهام را بردند ...

ص: ۲۹۳

ایجاد انگیزه (۱)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «شب معراج، در سیر میان مکه و مسجدالاقصی، ناگهان بوی خوشی به مشام رسید که هرگز مانند آن را نبوییده بودم. از جبرئیل پرسیدم که این بوی خوش چیست؟ گفت: ای رسول خدا! همسر حزقیل (پسر عموی فرعون و گنجینه دار حکومت وی) به حضرت موسی بن عمران (علیه السلام) ایمان آورده بود و ایمان خود را پنهان می کرد. کار او آرایشگری در حرمسرای فرعون بود. روزی در حالی که مشغول آرایش دختر پادشاه بود، شانه از دستش افتاد و بی اختیار گفت: «بسم الله»

دختر فرعون پرسید: آیا پدر مرا ستایش می کنی؟ گفت: نه؛ بلکه آن کسی را ستایش می کنم که پدر تو را آفریده است و او را از بین خواهد برد. دختر فرعون شتابان نزد پدر رفت و گفت: صیانه به موسی ایمان دارد. فرعون او را احضار کرد و به او گفت: مگر به خدایی من اعتراف نداری؟ صیانه گفت: هرگز، من از خدای حقیقی دست نمی کشم و تو را پرستش نمی کنم.

ص: ۲۹۷

فرعون دستور داد، تنور مسی را برافروختند و چون آن تنور سرخ شد، همه بچه های آن زن را در حضور او در آتش انداختند. زمانی که خواستند بچه شیرخواری را که در بغل داشت، از او بگیرند و در آتش بیندازند، صیانه منقلب شد و خواست که با زبان، از دین حضرت موسی (علیه السلام) اظهار بیزاری کند که ناگاه به امر خدا، آن کودک به سخن آمد و گفت: «مادر! صبر کن تو راه حق می پیمایی».

فرعونیان آن زن و بچه شیرخوارش را نیز در آتش افکندند و سوزاندند و خاکسترشان را در این زمین ریختند و تا روز قیامت این بوی خوش، از این سرزمین استشمام می شود. (۱)

بر اساس روایتی از امام صادق (علیه السلام) همان گونه که عده ای از زنان در سپاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند، در دولت حضرت مهدی (عج) نیز سیزده زن برای معالجه سربازان زخمی سپاه امام زمان (عج) زنده گشته و به دنیا باز می گردند. یکی از این زنان همین صیانه ماشطه است که همسر حزقیل و آرایشگر دختر فرعون بوده است. (۲)

متن و محتوا

در طول تاریخ بشریت، زنان نقش های چشمگیر و کلیدی در همراهی و همیاری با حجت های خدا در روی زمین داشته اند. «صیانه» یکی از این زنان است که فرازی از زندگی وی مرور شد.

زنان همواره در دفاع از اسلام و ارزش های اسلامی مشارکت داشته اند و هر زمان و هر کجا که در شرایط بحرانی دست مردان

ص: ۲۹۸

۱- ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۱۵۳؛ خصائص فاطمیه (علیها السلام)، ص ۳۴۳.

۲- دلائل الامامه، ص ۲۶۰ و منهاج الدعوات، ص ۹۳.

بسته می شد، زنانی همچون حضرت زهرا(علیها السلام) و حضرت زینب(علیها السلام) با تبلیغات خود به حمایت از امام زمانشان و آگاهسازی مردم می پرداختند.

در پیروزی انقلاب اسلامی نیز زنان نقش فراوانی ایفا نمودند. امام خمینی(قدس سره) در این باره فرمودند: «در مملکت ما اینطور شد که بانوان همدوش، بلکه جلوتر از مردها از خانه ها بیرون آمدند و در این راه اسلامی زحمت کشیدند و رنج دیدند.»^(۱)

اما نقش زنان در انقلاب حسینی(علیه السلام) بسیار پررنگتر از دیگر وقایع تاریخی است. آنگاه که ابا عبدالله الحسین(علیه السلام)، انقلاب عاشورایی خود را جهت مبارزه با بی عدالتی ها آغاز می کند، عدهای از زنان هاشمی و غیر هاشمی با وی همراه و همیار می شوند. ایشان زنان دلیر و موقعیت شناسی بودند که به رهبری امام حسین(علیه السلام) در مقابل بیدادگری ها ایستادند و با درک عمیق از انقلاب حسینی(علیه السلام)، حماسه ها آفریدند. آنان با گذشت از لذائذ مادی و غلبه بر هواهای نفسانی، به چنان درجه ای از ایمان و تعهد رسیده بودند که لیاقت همراهی با امام حسین(علیه السلام) و دفاع از حریم اسلام را پیدا کردند. اینان شیر زنانی مؤمنه، سخنور، عالمه و خدمتگزارانی شایسته برای اسلام بودند.

امام حسین(علیه السلام) بهتر از هر کسی آگاه بود که این بانوان حماسه ساز، کامل کننده رسالت عظمی و عظیم وی خواهند بود. به همین جهت ایشان را با خود همراه ساخت و مانع همراهی و همیاری آنان نشد.

ص: ۲۹۹

همراهی و همیاری زنان عاشورایی در انقلاب حسینی (علیه السلام) که از ابتدای حرکت حضرت در مدینه آغاز و تا مدت ها بعد از شهادت آن حضرت ادامه یافت، در قالب های زیر شکل گرفت:

۱. همراهی با پشتیبانی و حمایت از دین و امام عصر

زنان کاروان حسینی، با بینشی ژرف، به حمایت از دین اسلام و انقلاب امام حسین (علیه السلام) پرداختند. ایشان حامیانی استوار و فداکار برای مولایشان بودند و این را به شکل های گوناگونی به اثبات رسانیدند.

از کلمات و اقدامات زنان حاضر در کربلا، می توان میزان همت آنان را در دفاع از دین و امامت دریافت.

ماریه دختر سعد یکی از زنان قبیله عبدالقیس و از شیعیان ساکن بصره بود که در شرایط اختناق بصره، منزل خود را در اختیار شیعیان قرار داد تا محلی برای اجتماع ایشان، جهت مشورت پیرامون چگونگی پیوستن به انقلاب امام حسین (علیه السلام) باشد. (۱)

به برکت جلساتی که در منزل ماریه برقرار می شد، چند تن، چون «یزید بن نبیط» و دو پسرش، عازم کربلا شدند و در قیام عاشورای امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند.

همسر جناده بن کعب انصاری یکی دیگر از بانوان عاشورایی است که پس از شهادت شوهر، فرزند ۹ یا ۱۱ ساله اش را روانه میدان کرده و به او می گوید: «ای پسر عزیزم! برخیز و در جلو روی پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) جهاد کن!» هنگامی که آن نوجوان قیام کرد،

ص: ۳۰۰

امام حسین (علیه السلام) فرمود: این نوجوانی است که پدرش کشته شده، شاید مادرش راضی نباشد او خروج کند. آن نوجوان گفت: «مادرم این دستور را به من داده است» و پس از نبردی نمایان، در وسط میدان به شهادت رسید.

مادر این نوجوان، پس از شهادت شوهر و فرزندش، در حالی که این ابیات را می خواند، خود راهی میدان می شود:

أَنَا عَجُوزٌ سَيِّدِي ضَعِيفَةٌ

خَاوِيَةٌ بِالْيَةِ نَحِيفَةٌ

أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبِهِ عَنيفَةٌ

دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

من پیری ناتوان و شکسته حالم، اما با ضربت خشن و سخت شما را می کوبم تا از حریم فرزند فاطمه حمایت کنم. (۱)

فاطمه بنت حزام ملقب به ام البنین مادر قمر بنی هاشم یکی دیگر از بانوان عاشورایی است که هرچند خود در کربلا حضور نداشت؛ اما چهار پسرش را برای پشتیبانی و حمایت از امام عصرشان روانه کربلا نمود و هر چهار جوان او در رکاب حضرت شهید شدند.

وقتی خبر شهادت فرزندانش در مدینه به ام البنین رسید، گفت: «از امام حسین (علیه السلام) مرا خبر دهید. فرزندانم و آنچه زیر آسمان کبود است، فدای حسین باد. چرا ابتدا از حال حضرت ابی عبدالله مرا مطلع نمی سازید؟» (۲)

در دوران دفاع مقدس هم زنانی بودند که زینب وار، فرزندان

ص: ۳۰۱

۱- مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۹۳.

و همسران خود را عازم جبهه های حق علیه باطل کردند تا از آرمان ها و ارزش های دینی آنان دفاع کنند. امروزه هم زنان و مادرانی هستند که برای حمایت از حریم حرم های اهل بیت (علیه السلام) و پشتیبانی ولی زما نشان جگرگوشه ها و جوانان عزیز خود را روانه جنگ با داعشیان و تکفیری ها نموده اند و مطمئناً نقش این مادران و همسران کمتر از نقش آفرینی زنان عاشورایی زمان امام حسین (علیه السلام) نیست.

۲. همراهی با تشویق و ترغیب مردان برای پیوستن به جمع انقلابیون

در روز عاشورا، آنگاه که جنگی نابرابر میان سپاه دشمن و امام حسین (علیه السلام) و یارانش در گرفت، زنان دلیر و شجاع، با آگاهی از نتیجه ظاهری جنگ، مردان خویش را به مبارزه علیه نابخردان و نامردمان ترغیب نمودند. آنان به چنان درجه ای از اعتقاد رسیده بودند که در برابر خدا، تسلیم محض بودند. با آنکه می توانستند دنیا را بر آخرت و عقاید خویش ترجیح داده و با اصرار از همسران خود بخواهند که از معرکه بگریزند؛ اما نه تنها این کار را نکردند، بلکه مُشوق مردانشان برای مبارزه و حفظ اسلام بودند. تاریخ عاشورا نمونه های متعددی از این بزرگواران را به ما معرفی می کند:

«دیلَم» یا «دلهم» همسر زهیر بن قین یکی از زنان عاشورایی است که با اصرار همسرش را به سپاه امام حسین (علیه السلام) می فرستد. «زهیر بن قین» خود دعوت شده امام حسین (علیه السلام) بود و اتفاقاً از

جمله کسانی است که احتیاج داشت تا دیگران استعداد پاکی و حق طلبی و فداکاری را در وجودش روشن کنند. نخستین گام را امام حسین (علیه السلام) با دعوتش در این راه برداشت. گام دوم را همسر زهیر، «دلهم» برداشت.

بر اساس مستندات تاریخی هنگامی که زهیر از مضمون دعوت سیدالشهدا آگاهی یافت، استقبال نکرد و قیافه او نشان می داد که چندان تمایلی برای به رفتن به کربلا ندارد. به ویژه اینکه امام حسین (علیه السلام) از وی خواسته بود تا بستگانش را نیز برای پیوستن به لشکر، همراه خویش ببرد. از همین جا «دلهم» برنامه خود را آغاز کرد. او به منظور تشویق زهیر، چنین گفت: «سبحان الله! فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از تو دعوت می کند که به یاریش بشتابی؛ اما تو در قبول دعوت او تردید به دل راه می دهی! چه می شود که سخنش را بشنوی و هرچه زودتر خود را به او برسانی!»^(۱)

زهیر به تشویق این بانوی قهرمان، در سپاه امام حسین (علیه السلام) با شور و اخلاص جنگید و میمنه سپاه را بر عهده گرفت. سرانجام پس از کشتن تعداد زیادی از دشمنان، به شهادت رسید.

۳. همراهی با اطاعت و پیروی از امام و ولی زمان

زنان، در قیام حسینی (علیه السلام)، انسان هایی کمال یافته و مخلصی بودند که با تسلیم محض در برابر او امر الهی و امامشان توانستند سرافراز از امتحان پروردگار بیرون آیند.

آنگاه که این بانوان بزرگ، به سوی دشمن حمله ور می شدند، هیچکس نمی توانست آنان را از مبارزه باز دارد؛ اما هنگامی که

ص: ۳۰۳

امام حسین (علیه السلام) به ایشان فرمان بازگشت می داد، بی هیچ سخنی به خیمه ها باز می گشتند. این بانوان از موقعیت حساسی که امام در آن قرار داشت، با خبر بودند. به همین منظور، زمینه اضطراب و نگرانی امام را فراهم نمی کردند و هرگز برخلاف رضای امام (علیه السلام) حرکتی انجام نمی دادند و سراسر وجودشان، آکنده از رضا و تسلیم امام زمانشان بود.

حضرت زینب کبری (علیها السلام) نمونه والای این همراهی و همیاری امام است. امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند، در شب عاشورا، امام حسین (علیه السلام) خبر شهادت خود و همراهانش را آشکار کرد، اما از آنجا که عمه ام زینب (علیها السلام) همچون دیگر زنان، دل نازک و بی تاب بود، نتوانست خود را نگاه دارد. پس از جا بلند شد و در حالی که لباسش را بر روی زمین می کشید و سخت درمانده شده بود، به امام نزدیک شد و گفت: وا مصیبتا! کاش پیش از این مرگم فرارسیده بود؛ اما تا امام حسین امر به صبوری و آرامش نمود، عمه ام آرام شد. (۱)

حضرت زینب (علیها السلام) صبح عاشورا در همه جا کنار امام بود، ولی در گودی قتلگاه تا امام فرمود: برگرد خواهر نمی خواهم جان دادن مرا زیر تیغ بینی، از امام زمانش اطاعت کرد و برگشت.

صبح یازدهم حضرت زینب نزد امام سجاد (علیه السلام) آمد و گفت: عزیز برادرم! چه کنیم؟ امام سجاد (علیه السلام) که بعد از پدر ولی زمان شده، فرمود: عمه جان! علیکن بالفرار؛ بگو فرار کنند و اعلام کرد تا بچه ها از دور خیمه ها دور شوند. (۲)

ص: ۳۰۴

۱- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۴.

۲- معالی السبطين، ج ۲ ص ۵۲.

با چشم اشکبار علیکن بالفرار

با قلب داغدار علیکن بالفرار

وقتی کمان حرمله شلاق دست شد

پنهان و آشکار علیکن بالفرار

جان هم رسیده گرچه به لب هایتان ولی

با حال احتضار علیکن بالفرار

در ساحل فرات علمدار کربلا

شد چون علم ندار علیکن بالفرار

راه عبور، معبر غارتگران شده

از گوشه و کنار علیکن بالفرار

این درس مکتب ولایت پذیری و اطاعت محض حضرت زینب(صلی الله علیه و آله) از امامان زمانش است که باید از آن سرمشق گرفت.

۴. همراهی با اقدامات تهاجمی و محکوم کردن قاتلان امام حسین(علیه السلام)

این بخش از همراهی و همیاری زنان، بیشتر بعد از شهادت امام حسین(علیه السلام) اتفاق افتاده است؛ یعنی بعد از به پایان رسیدن جنگ، زنان عاشورایی، فاجعه ای که از سوی دستگاه غاصب یزید بر امام حسین(علیه السلام) و یارانش وارد شده بود را به شدت محکوم نمودند. حتی گروهی از زنانی هم که شوهرانشان در سپاه کوفه، علیه امام به مبارزه پرداخته بودند، اقدام همسران خود را محکوم کردند و برخی از این زنان از همسرانشان جدا شدند.

نقل شده بعد از ظهر عاشورا، زنی از قبیله بنی بکر که همسرش در لشکر عمر بن سعد بود، از وضعیت اسراء متأثر شده، شمشیر به دست می‌گیرد و به سوی سپاه کوفه هجوم می‌برد و به قوم خود می‌گوید: «ای آل بکر! دختران رسول خدا را غارت می‌کنند، در حالی که جز خدا پناهگاهی ندارند؛ برای خون‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قیام کنید.» همسرش او را از آن کار منع کرد و به اردوگاه باز گرداند. (۱)

ام عبدالله همسر «مالک بن نسیر» یکی دیگر از این زنان است. شوهر او در روز عاشورا با شمشیر بر سر مبارک امام ضربتی زد و عرقچینی که بر سر امام بود، پاره شد و امام مجروح گردید. پس از جنگ، او عرقچین را به خانه آورد و به همسرش داد تا آن را بشوید؛ اما ام عبدالله گفت: «به غارت رفته پسر دختراپیغمبر (صلی الله علیه و آله) را به خانه آورده‌ای؟ آن را از پیش من ببر.» (۲) و این زن، بدین گونه اعتراض خویش را به عمل قبیح کوفیان و همسرش اعلام داشت.

همچنین نقل شده پس از آن که خولی بن یزید صبحی سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را برای کسب جایزه به کوفه آورد، ابتدا آن را به خانه برد. همسرش در نهایت اعتراض، شوهرش را طرد و نسبت به او ابراز انزجار نمود. سپس به حیاط رفت و نزدیک سر مبارک امام تا صبح بیدار نشست. (۳)

هند همسر یزید بن معاویه، پس از افشاگری زینب کبری (علیها السلام)، از واقعه تلخ عاشورا، سخت متأثر و ناراحت می‌شود و به همسرش در مورد شهادت رساندن امام حسین (علیه السلام) اعتراض می‌کند و می‌گوید: «ای یزید! آیا تو دستور داده‌ای سر حسین فرزند رسول

ص: ۳۰۶

-
- ۱- زن در حماسه کربلا، ص ۷۰.
 - ۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۵۵.
 - ۳- نفس المهموم (ترجمه فارسی)، ص ۴۷۸.

خدا را از تن جدا کنند و بالای نیزه برند؟ آیا تو فرزند فاطمه را کشتی؟»

یزید مضطرب شد و برای گریز از کاری که کرده بود، گفت: ... خدا بکشد ابن زیاد را که او را کشت، من به کشتن او راضی نبودم.» (۱)

گریز و روضه

یکی از بالاترین درجات همراهی امام عصر، توسط زنان عاشورایی، تقدیم جان خویش در راه امام حسین (علیه السلام) بوده است.

دزه الصّدف دختر عبدالله بن عمر الانصاری یکی از زنانی است که در راه دفاع از سر مبارک امام حسین (علیه السلام)، جان ناقابل خود را تقدیم کرد و به شهادت رسید. دره و پدرش هر دو از دوستداران اهل بیت (علیه السلام) بودند و در شهر حلب زندگی می کردند. این دختر و پدر رابطه عاطفی فوق العاده ای نسبت به امام حسین (علیه السلام) داشتند. روزی عبدالله با حالت حزن و اندوه وارد خانه شد. دخترش علت غم پدر را پرسید، پدر گفت: ناراحتی من از این است که امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیده و سر بریده او را به شام نزد یزید می برند و اکنون سر مقدس سید الشهداء (علیه السلام) به حوالی حلب رسیده است. آن بانوی شجاع و امام شناس، به خروش آمد و گفت: «بعد از کشته شدن هادیان مردم، خیری در زندگی نیست. قسم به خدا اگر بتوانم سر مبارک امام حسین (علیه السلام) و کاروان اسیران را نجات خواهم داد و آن سر مقدس را در منزل خود دفن نموده و از این بابت بر اهل زمین افتخار خواهم کرد.»

ص: ۳۰۷

سپس دره الصدف خروج کرد و مردم حلب و نواحی آن را به کمک طلبید. گروهی به او پیوستند. مورخان تعداد زنانی را که به یاری او شتافتند، هفتاد زن می نویسند که همگی لباس رزم بر تن با طلوع آفتاب و مشاهده نخستین علامت اسرای خاندان نبوت و با شنیدن صدای گریه کودکان و نوحه سرایی زنان اهل بیت (علیه السلام) در کمین ایستادند. سپاه بنیامیه که بسیار بودند آنان را شناسایی کرد به مقابله با آنان پرداختند.

دره الصدف با وجود کمک بعضی از قبایل حلب، طی نبردی نابرابر به شهادت رسید و بقیه متفرق شدند. (۱)

دره الصدف فقط شنید که سر مقدس امام حسین (علیه السلام) از بدن جدا شده، اینگونه خروشان شد و به سمت دشمن هجوم برد، من نمی دانم حضرت زینب (علیها السلام) چه کشید که مدت طولانی سر برادر را بر نیزه ها دید و محملش را پشت سر بردار حرکت می دادند! این صحنه ها تنها و تنها مختص حضرت زینب (علیها السلام) است.

تویی که شهره شهری به عشق ورزیدن

تویی که منتخب هستی به نیزه سر دیدن

بگو برای من از خاطرات خود بانو

کنار مقتل عشق و گلو و بوسیدن

ز بعد کرب و بلا کودکان بی بابا

شنیده ام که همیشه گرسنه خوابیدن

الا مفسر قرآن چقدر لذت داشت

صدای قاری قرآن، ز نیزه بشنیدن؟

ص: ۳۰۸

بجز شما چه کسی می تواند ای خانم

شبیبه ابر بهاری ز غصه باریدن

و ما رأیتُ و الا جمیلتان یعنی

تویی که دیده نیالوده ای به بد دیدن

اما در این شرایط سخت هم حضرت زینب(علیها السلام) پایداری کرد و هر جا خطبه می خواند، اوضاع یزیدیان را بر هم می زد.

گفتند چه کنیم تا زینب ساکت شود؟

یکی گفت: زینب ادب برخورد با قرآن را رعایت می کند، اگر می خواهید او را ساکت کنید، فقط صدای صوت قرآن، زینب را ساکت می کند.

لذا سر مقدس اباعبدالله را مقابل کجاوه بیبی زینب(علیها السلام) آوردند، عقیده بنی هاشم، یک وقت دید صدای صوت قرآن می آید! کجاوه را بالا زد، بیند سر مقدس برادر بالای نیزه ... رو کرد به سر مقدس:

برادرم! هر مصیبتی که در کربلا اتفاق افتاد، مادرم همه را برایم تعریف کرده بود، می دانستم شهید می شوی، می دانستم بی برادر می شوم؛ اما برادر این یکی را برایم نگفته بود:

مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي

كَانَ هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا(۱)

برادرم! فکر نمی کردم سر بریده تو! سر خون آلود تو مقابل زینب قرار گیرد!

ص: ۳۰۹

از گذشته رسم است که اگر یک قاری قرآن بخواند، او را تشویق می کنند؛ اما من نمی دانم چه کشید حضرت زینب (علیها السلام)، آن لحظه ای که بیند کوفیان به جای تشویق، به سوی سر بریده سنگ پرتاب می کنند!

در تلاوت قرآن از دو لعل در افشان

سنگ کوفیانش بود مُزد خواندن قرآن

ص: ۳۱۰

میثم تمّار از یاران نیرومند امام علی (علیه السلام)، و از افراد برجسته و فرزانه و قوی دل صدر اسلام است. ده روز قبل از ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا، ابن زیاد دستور داد میثم را به دار آویختند و شهید کردند.

او همسر دلاوری داشت که در راه اسلام، بسیار ثابت قدم و استوار بود، از دلاوری های او اینکه: به دستور ابن زیاد، جنازه های حضرت مسلم (علیه السلام) و هانی و حنظلّه بن مره را بدون غسل و کفن در میدان کناسه کوفه انداخته بودند، و کسی جرأت نداشت آنها را بردارد و به خاک بسپارد، همسر دلاور میثم تمّار، تصمیم گرفت آنها را به خاک بسپارد، هنگامی که آخرهای شب شد و چشم ها به خواب رفت، این بانو با نهایت مخفی کاری، جنازه ها را به خانه خود منتقل نمود و نصف شب آنها را دور از چشم دژخیمان ابن زیاد، کنار مسجد اعظم کوفه برد، و آنها را که در خون پاک خود غلطیده بودند، به خاک سپرد، و هیچکس از این جریان جز همسر هانی بن عروه که همسایه اش بود، مطلع نشد.

ص: ۳۱۵

هزاران آفرین بر این شیر زن قهرمان که به راستی صلاحیت آن را داشت تا همسر میثم باشد، آری از فردی مانند میثم، انتظار آن هست که همسری این چنین داشته باشد.^(۱)

در دوران هشت سال دفاع مقدس و در دفاع از حریم حرم زینب کبرا(علیها السلام)، نیز چنین بانوانی سراغ داشته و داریم. همچنان که مقام معظم رهبری(دام ضله) فرمودند: «ما در جنگ و انقلاب مشاهده کردیم که نقش خانم ها اگر از مردها بیشتر نبود، کمتر هم نبود. اگر زنان حماسه جنگ را نمی سرودند و جنگ را در میان خانه ها یک ارزش تلقی نمی کردند، مردها اراده و انگیزه رفتن به میدان جنگ را پیدا نمی کردند. ده ها عامل دست به دست هم می دهد تا خیل عظیم بسیجی را به سمت جبهه روانه کند. یکی از مهم ترین این عامل ها، روحیه همسران و زنان است.»^(۲)

متن و محتوا

اشاره

زنان همواره نیمی از پیکره پویای تاریخ بوده اند که نقش هایی تأثیرگذار، گاه بارز و گاه نهفته در عرصه های مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، دینی، فرهنگی و اقتصادی جوامع خود بر عهده داشته اند. در لابه لای صفحات تاریخ می توان زنانی را یافت که هرچند در روزگاری میزیسته اند که زن را از ورود به متن اجتماع کنار می زدند، اما نقش برجسته خود را به خوبی ایفا نموده اند تا اثبات کنند که می توانند در عین زن بودن، حضوری شایسته و انسانی در اجتماع داشته باشند. یکی از مهم ترین نقش هایی کلیدی زنان که می تواند مردان جامعه را نیز به حرکت وادارد،

ص: ۳۱۶

۱- هزار و یک داستان، محمد محمدی ری شهری، داستان شماره ۳.

۲- حدیث ولایت، ج ۳، ص ۵۴.

«بصیرت آفرینی زنان» می باشد. چنین نقش آفرینی از زمان های گذشته نیز وجود داشته است که برخی از آنها را مرور می کنیم:

الف) زنان بصیر در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

۱. حضرت خدیجه (علیها السلام)

حضرت خدیجه (علیها السلام) که اولین زن ایمان آورنده به رسول گرامی خداست، در دفاع از حقیقت دین، آن هم در سخت ترین شرایط صدر اسلام، سربلندی و پیروزی از امتحان الهی و آزمون هستی بیرون آمد. بصیرت این بانوی بزرگوار سبب شد، توفیق همسری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نصیبشان شود تا همچون یآوری صادق در کنار حضرت قرار گیرند. حضرت خدیجه (علیها السلام) بر اساس بصیرت، تمام وجود خود را وقف اسلام کردند و موقعیت و جایگاه خود را در راه پیشرفت اسلام هزینه نمودند.

۲. حضرت زهرا (علیها السلام)

حضرت زهرا (علیها السلام) یکی از زنان بصیر صدر اسلام است که در عرصه های گوناگونی روشنگری کرده است. بصیرت و بصیرت آفرینی حضرت زهرا در مقاطع زیر هویدا می باشد:

@ برپایی عزاداری برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شرایطی که عده ای به دنبال حذف رسول خدا و قداست (ماجرای دوات و وصیت) آن حضرت بودند.

@ ماجرای فدک و برخورد با مخالفان

@ ماجرای دفاع از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خانه و بیعت گرفتن از حضرت امیر (علیه السلام)

@ ایراد خطبه در مسجد کوفه

@ اجازه ندادن به مخالفان برای ملاقات حضرت

@ وصیت نامه حضرت زهرا(علیها السلام)

۳. سایر زنان

در آغاز دعوت علنی پیامبر(صلی الله علیه و آله)، زنان نیز همپای مردان به این دعوت الهی لبیک گفته و اسلام را پذیرفتند. از اسلام آوردن اولین یار و همراه پیامبر، حضرت خدیجه کبریا(علیها السلام) گرفته تا اسلام آوردن زنان خانواده های پرنفوذ و مشرکی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) را به پیامبری نمی پذیرفتند. زنانی مانند دختر ولید بن مغیره؛ همسر صفوان بن امیه و ام حکیم؛ همسر عکرمه بن ابی جهل(۱)؛ و سایر زنان مانند فاطمه خواهر عمر، اسماء دختر ابوبکر، سمیه مادر عمار، اسماء دختر سلامه تمیمی، اسماء بنت عمیس، اسماء دختر مجلل، فکیه دختر یسار، رمله دختر ابوعوف و امینه دختر خلف بن اسعد(۲). اولین شهید زن در اسلام، سمیه مادر عمار یاسر است.

«نسیبه بنت کعب» از جمله زنانی بود که در بیعت عقبه ثانیه با پیامبر(صلی الله علیه و آله) بیعت نموده بود. او در بحران های مختلفی که برای حکومت اسلامی پیش آمد، حمایت حقیقی خویش را از پیامبر(صلی الله علیه و آله) به اثبات رساند. در جنگ احد مسئولیت آبرسانی به مجاهدین را به عهده داشت. در این جنگ وقتی دشمن از گذرگاهی که عده ای به طمع جمع آوری غنائم از آن غافل شده بودند هجوم آورد، مردان سست پیمان، فرار را بر جهاد ترجیح

ص: ۳۱۸

۱- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۳۲۹.

۲- عبدالملک بن هشام، سیره رسول الله مشهور به سیره النبی، ج ۱، ص ۲۳۱.

دادند و تنها حدود ده نفر باقی ماندند تا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفاع کنند. یکی از این ده نفر نسیبه بنت کعب بود او مشک را به زمین انداخته. با سلاحی که فراریان ترسو بر زمین نهاده بودند به دفاع از جان پیامبر می پردازد در این دفاع قهرمانانه جراحات بسیاری توسط دشمن به او وارد می آید که تا آخر عمر خدا را بر آن نشانه های افتخار، حک شده بر بدنش شکر می گفت.

از خود نسیبه نقل شده، آنگاه که جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در معرض خطر دیدم، با شمشیر از حملات دشمن جلوگیری می کردم و گاهی هم تیراندازی می نمودم، ناگاه متوجه حمله یکی از مشرکین به پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدم، همراه با مصعب او را از حرکت به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باز داشتیم، ولی او ضربتی بر من زد که تا یک سال اثر آن بر شانه ام باقی ماند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) که متوجه زخم شدید شانه من شده، یکی از پسرانم را صدا زد و فرمود: زخم مادرت را ببند. وقتی پسرم زخم مرا بست، دوباره برخاستم و به دفاع از پیامبر مشغول شدم. در همین هنگام متوجه زخمی شدن یکی از پسرانم شدم، با پارچه هایی که برای بستن زخم مجروحین آورده بودم زخم او را بستم و به او گفتم: برخیز و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفاع کن. (۱)

در برخی از روایات آمده است از جمله کسانی که به شرافت همراهی حضرت مهدی (عج) نایل می آید و اخلاص خویش را دوباره در تاریخ اثبات می کند «نسیبه» است که در رجعت به دنیا در زمره یاران حضرت قرار خواهد گرفت و به مداوای مجروحین می پردازد. (۲)

ص: ۳۱۹

۱- الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۱۵.

۲- اعلام النساء المومنات، ص ۶۲۵.

یکی از سؤال‌هایی که درباره حادثه کربلا فراوان پرسیده می‌شود این است: چرا امام حسین (علیه السلام) زنان و کودکان را با خود همراه کرد؟

شاید دلیلش این است که امام حسین (علیه السلام) می‌دانست این زن و بچه هر کدام در آینده با بصیرت آفرینی خود انقلابی تازه به پا می‌کنند و همین‌طور هم شد.

بانوان اهل بیت (علیه السلام) به رهبری زینب کبرا (علیها السلام) نگذاشتند جنایت‌های بنی‌امیه پنهان بماند و حاملان صدیق رسالت عاشورا، نهضت کربلا را زنده نگه داشتند. در یک جمله می‌توان گفت امام حسین (علیه السلام)، اهل بیت خود را برای انجام رسالتی بزرگ و ایفای نقشی بسیار مهم در ساختن تاریخی بزرگ، همراه برد و آن بصیرت آفرینی بود.

سزنی در نینوا می‌ماند، اگر زینب نبود

کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود

آنچه حماسه بزرگ عاشورا را پس از گذشت سال‌ها و قرن‌ها همچنان زنده نگه داشته است، در کنار فداکاری و از خود گذشتگی مردان حاضر در آن روز، بصیرت بینظیر زنانی است که نه تنها همسران و فرزندان خود را به حمایت از امام حسین (علیه السلام) و جنگیدن در راه خدا ترغیب کردند، بلکه پس از شهادت آنها، با صبوری و استقامت فوق‌العاده خود رنج اسارت را به جان خریدند

و به ذلت و خواری و تسلیم تن ندادند.

زنانی که در کربلا همراه کاروان امام حسین (علیه السلام) بودند برخی از فرزندان و خانواده حضرت علی (علیه السلام) بودند و برخی از دوستداران و پیروان آن حضرت.

۱. حضرت رباب

همسر امام حسین (علیه السلام) دختر «امرء القیس بن عدی بن اوس» بود. رباب شاعره، فاضله و محدّثه بوده است. در کربلا حاضر بوده و شهادت امام حسین (علیه السلام) همسر و فرزند شیرخواره اش علی اصغر را شاهد بوده، رنج و مشقات پس از کربلا و ستم اسارت را متحمل گردیده است. در بازگشت به همراه کربلائیان به مدینه آمده و ساکن می شود. در برخی روایات آمده است که در بازگشت اسرا به مدینه، رباب دستور داد سقف خانه اش را بردارند و خود و دخترش سکینه در خانه بی سقف به سر می بردند. چون به او گفته می شد که از زیر آفتاب سوزان برخیز، با گریه و شیون فریاد می زد که من با همین چشمان خود حسین (علیه السلام) را دیدم که گرمی آفتاب بدن او را می گداخت. رباب با این حرکت، به تحریک احساسات و عواطف مردم پرداخت تا زمینه را برای قیام های دیگر مردمی فراهم سازد. او تا آخر عمر با داشتن خواستگاران زیاد از ثروتمندان، همسری و در پاسخ به خواستگاران می گفت: «بعد از خویشاوندی و وصلت با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وصلت دیگری نمیخواهم.»^(۱)

ص: ۳۲۱

۲. حضرت زینب و ام کلثوم (علیها السلام)

بر اساس مستندات تاریخی دختران امیرالمؤمنین (علیه السلام)، همچنین فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) رفتارهای بصیرت آفرین و افشاگریانه ای داشته اند. این بانوان، همراه کودکان خردسال، کاروان اسرای اهل بیت (علیه السلام) را تشکیل می دادند که پس از شهادت امام و حمله سپاه کوفه به خیمه ها، ابتدا در صحرا متفرق شدند، سپس به صورت گروهی و اسیر به کوفه و از آنجا به شام فرستاده شدند.

علاوه بر اقداماتی که زنان در عرصه عمل انجام دادند، خطابه ها و سخنرانی های بانوان هاشمی را می توان یکی مهم ترین عوامل برای بصیرت بخشی به مردم و براندازی حکومت یزید دانست؛ چراکه اگر نبود این افشاگری ها، جامعه خفته آن روز متحول نمی گردید و ندای حقیقی و ستیز علیه ستم، بلند نمی شد.

زینب کبرا (علیها السلام) که خود شاگرد مکتب فاطمه زهرا (علیها السلام) است و در مکتب بصیرت آفرین مادرش به درس نشسته؛ الگوی بصیرت آفرین برای بسیاری از زنان و مردان در طول تاریخ بوده است.

مقام معظم رهبری (مدظله العالی) درباره حضرت زینب می فرماید: «قوت شخصیت را ببینید! چقدر این شخصیت قوی است. دو روز قبل در یک بیابان، برادر او را، امام او را، رهبر او را با این همه عزیزان و جوانان و فرزندان و اینها از بین برده اند، این جمع چند ده نفره زنان و کودکان را اسیر کرده اند، آورده اند در مقابل چشم مردم، روی شتر اسارت، مردم آمده اند دارند تماشا می کنند، بعضی هلهله می کنند، بعضی هم گریه می کنند؛

در چنین شرایط بحرانی، ناگهان این خورشید عظمت طلوع می کند؛ همان لحنی را به کار می برد که پدرش امیرالمؤمنین بر روی منبر خلافت در مقابل امت خود به کار می برد؛ همان جور حرف می زند؛ با همان جور کلمات، با همان فصاحت و بلاغت، با همان بلندی مضمون و معنا:

«يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْعُدْرِ وَالْخِيَلَاءِ»؛ ای خدعه گرها، ای کسانی که تظاهر کردید! شاید خودتان باور هم کردید که دنباله رو اسلام و اهل بیت هستید؛ اما در امتحان اینجور کم آوردید، در فتنه اینجور کوری نشان دادید. «هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالْعُجْبُ وَالشَّنْفُ وَالْكَذِبُ وَ مَلَقُ الْإِمَاءِ وَ عَمَزُ الْأَعْدَاءِ؛ شما رفتارتان، زبانتان با دلتان یکسان نبود. به خودتان مغرور شدید، خیال کردید ایمان دارید، خیال کردید همچنان انقلابی هستید، خیال کردید همچنان پیرو امیرالمؤمنین هستید؛ در حالی که واقع قضیه این نبود. نتوانستید از عهده مقابله با فتنه بر بیایید، نتوانستید خودتان را نجات دهید.»

مقام معظم رهبری در ادامه به بخشی از سخنان حضرت زینب(علیها السلام) که به بی بصیرتی یزیدیان اشاره کرده، استناد می کند تا بصیرت خود حضرت زینب(علیها السلام) را بیشتر تبیین کند: «این بیان قوی، با این کلمات رسا، آن هم در آن شرایط دشوار، اینگونه صحبت می کرد. اینجور نبود که یک عده مستمع جلوی حضرت زینب نشسته باشند، گوش فرا داده باشند، او هم مثل یک خطیبی برای اینها خطبه بخواند؛ نه، یک عده دشمن، نیزه داران دشمن دور و برشان را گرفته اند؛ ... حالا هم نگاه

می کنند، دختر امیرالمؤمنین را می بینند، گریه می کنند. حضرت زینب کبرا با این عده ناهمگون و غیرقابل اعتماد مواجه است، اما اینجور محکم حرف می زند. او زن تاریخ است؛ این زن، دیگر ضعیفه نیست. نمی شود زن را ضعیفه دانست. این جوهر زنانه مؤمن، اینجور خودش را در شرایط دشوار نشان می دهد. این زن است که الگوست؛ الگو برای همه مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب شناسی می کند؛ می گوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدهید؛ نتوانستید به وظیفه تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگر گوشه پیغمبر سرش بر روی نیزه رفت. عظمت زینب را اینجا می شود فهمید.»^(۱)

۳. اُمّ عمرو بن جناده

نامش، «بحریه»، دختر مسعود خزرجی و همسر جناده بن کعب انصاری است. جناده از شیعیان مخلص علی (علیه السلام) بود که از مکه با خانواده خود همراه حسین (علیه السلام) گردید و هرگز از آن حضرت جدا نشد.

پس از شهادت جناده، همسر او، فرزندش، «عمرو» را روانه میدان کرد. امام حسین (علیه السلام) مانع شد، ولی عمرو گفت: «مادرم مرا امر به قتال کرد.» سرانجام به میدان رفت و در رکاب حسین (علیه السلام) به شهادت رسید. کوفیان سر او را به طرف مادر انداختند. مادر سر جوان خود را برداشت و به سینه چسبانید و پس از گفتوگویی با آن، سر را به سوی دشمن پرتاب کرد و عمود خیمه را برداشت و به دشمن حمله کرد؛ اما اباعبدالله (صلی الله علیه و آله)، او را برگرداند و در حَقّش

ص: ۳۲۴

۱- بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در دیدار پرستاران نمونه کشور ۱۳۹۸/۲/۱.

ج) زنان بصیر در عصر ما

زنان در طول هشت سال دفاع مقدس به صورت های مستقیم و غیر مستقیم در جبهه و جنگ حضور داشتند و به طرق مختلف برای حفظ دین و دفاع از این مرزوبوم ایثار و فداکاری کردند.

حضور پرشور در انقلاب اسلامی از افتخارات بزرگ زنان مسلمان ایران است. آنان در همان روزهای نخستین انقلاب وارد میدان مبارزه شدند و با جهاد خود قدم به قدم، انقلاب اسلامی را یاری کردند.

سخنرانی پرشور مادر بزرگوار شهیدان «مهدی و مجید زین الدین»، در تشییع پیکرشان، چنان شوری در همگان ایجاد کرد که هزاران هزار جوان برومند با تهییج مادرانشان، داوطلبانه به جبهه اعزام شدند.

و یا سخنرانی «فهیمه بابائیان پور»، همسر شهید «غلامرضا صادق زاده» پس از آنکه بر جسد پاره پاره همسرش حضور یافت، به جای آنکه فغان و زاری پیشه کند و سیاه بپوشد، لباس سپید عروسی اش را بر تن کرد و گل روز عروسی اش را در دست گرفت و پیشاپیش همگان در تشییع پیکر همسرش فریاد برآورد: «ای همسر شهیدم! شهادتت مبارک!» و در هنگام تدفین او، در میان انبوه جمعیت، با صدای رسا گفت: «الهی! رضاً برضائک، تسلیماً لأمرک!» و در مراسم ختم او تأکید کرد که «این ختم نیست که آغاز است، آغاز راهی که همسر من آن را پیمود.»

از آن پس یک سال لباس سپید پوشید؛ چراکه خود را عزادار

ص: ۳۲۵

نمی دانست، همانگونه که در تدفین او گفته بود: «اگر غلامرضا به مرگ طبیعی مرده بود، سیاه می پوشیدم؛ چراکه عزیزی از دست رفته بود؛ اما اکنون لباس سپید عروسی ام را بر تن کرده ام؛ چراکه می دانم او هست، ناظر است، شاهد است، من حتی از او خداحافظی هم نمی کنم...». کلامش چنان شورانگیز بود که بانویی از این خانم ۱۹ ساله خواسته بود تا اگر پسرش شهید شد، او در مراسم ختمش سخنرانی کند. (۱)

گریز و روضه

بصیرت آفرینی های حضرت زینب (علیها السلام) در چند جا دستگاہ خلافت یزیدیان را متزلزل ساخته است. یکی از آنجاها در مجلس یزید می باشد. در این مجلس بیبی چنان مضطر شد که فریادش بلند گشت. می دانی چرا مضطر شد؟ این بانوی مجلل های است که تا کربلا چشم هیچ نامحرمی حتی سایه او را ندیده بود، این زینب (علیها السلام) همانی است که یحیی مازنی درباره او می گوید: بیست سال با علی (علیه السلام) همسایه بودم، یک بارم هم نشد، قد و قامت دختر علی را بینم، اما همین خانم در مجلس یزید بین نامحرمان گیر افتاده است. «یا صاحب الزمان!» این زن و بچه رو به سلسله و غل و زنجیر بسته بودند، همه نامحرمان چشمان خود را خیره کرده بودند. یا الله! پیشنهاد کنیزی یکی از دختران امام حسین (علیه السلام) مطرح شد!

صحبت که از خرید و فروش کنیز شد

افتاد باز ولوله در مجلس یزید

ص: ۳۲۶

۱- نامه های فهیمه، ص ۱۱۶.

خون خورد زینب و جگرش پاره پاره شد

از دست ابن آکله در مجلس یزید

اینجا بود که زینب(علیها السلام) مضطر گشت و با همان حال اضطرار، چنان خطبه ای خواند که یزید و یزیدیان را رسوا ساخت.

اما یزید هم کوتاه نیامد، دستور داد، سر بریده ابی عبدالله را از روی نیزه پایین آوردند و در تشت طلا قرار دادند.

آخ بمیرم! این تشت طلا- را زیر پای نحسش گذاشت، میز قمارش را روی تشت طلا- قرار داد، اما امان از لحظه ای که یزید چوب دستی اش را بالا برد و آن قدر با چوب خیزران بر لب و دندان حسین زد!

چنان ناله و شیون این زن و بچه بالا گرفت که زنان یزید و دختران معاویه هم با آنان همراه شدند و به گریه و زاری افتادند.

طشت طلا و چوب و لب و آیه و شراب

خاکستر و غبار ره و خون و آفتاب

در حیرتم که از چه نرفتی زمین فرو

ای وای من، چگونه نشد آسمان خراب

در پای طشت، دختر زهرا نریز اشک

هر گز کسی نریخته در بزم می، گلاب

لب ها، ترک ترک ز عطش، روی هر لبی

انگار نقطه نقطه نوشته است، آب آب

آوای وحی و حنجر خشک و لب کبود

دیگر به او کنند، چرا خارجی خطاب؟

با آن گلوی غرقه به خون، طشت گریه کرد

بر آن لب و دهن، جگر چوب شد کباب(1)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

